

DS  
۴۶۱  
/۵  
/۳

نخشی، محمد شریف، معتمد  
قبال نا مه جهانگیر / تصنیف معتمد خان بخشی جهانگیر  
بادشاہ بن اکبر بادشاہ، بتصحیح عبدالحمی و احمد علی۔  
کلکتہ: اشیا تک سوسیتی، بنگالہ، ۱۸۶۵=۱۲۴۴۔  
۳۰۸، ۴  
سلسلہ انتشا رات Collection

ص. ۴۰. بہ انگلیسی: Bibliotheca Indica: Collection  
of oriental Works.

The Iqbāl-nāmah-i Jahāngīrī.  
تاریخ - ۱۵۰۰-۱۶۶۰. الف. عبدالحمی، مصحح. پ. ۲. ہند  
۱۶۹۰ء، ص. ۳۰۸، ۴. عنوان.

I. Series.

۷۰-۸۹

۷۱۵۷

۲۱۵۷

۲۳  
۴۰

# اقبال نامه جهانگیری

تصنیف

معتمد خان بخشعی جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه

که آنرا اشیاک سومپتی بنگاله

بتصحیح

مولوی عبدالحی و مولوی احمد علی صاحبان

باهتمام

کپتان ولیم نامولیس صاحب

در کالج پریس طبع کرد

کلکته سنه ۱۸۶۵ء



فهرست

مجلس اول ...

مجلس دوم ...

مجلس سوم ...

مجلس چهارم ...

DS  
۱۵  
۱۵۱

فهرست

صفحه

- ۲ .. .. ذکر جلوس جهانگیر بادشاه بر تخت سلطنت
- ۷ .. .. ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور
- آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او .. .. . ۸
- آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت ریاست عالیات بجانب کابل .. .. . ۲۱
- ذکر احوال شیرانگن خان .. .. . ۲۲
- مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور .. .. . ۲۷
- معاودت لوای آسمان سامی از لاهور به مستقر خلافت .. .. . ۳۲
- آغاز سال سوم از جلوس مسعود .. .. . ایضا
- آغاز سال چهارم از جلوس اقدس .. .. . ۳۶



- آغاز سال پنجم از جلوس مقدس ۳۹ .. .. .
- آغاز سال ششم از جلوس مقدس ۴۹ .. .. .
- رقیمه الوداد شاه والا جاه سلطان عباس ایضا .. .. .
- خواستگاری صبیحہ اعتماد الدولہ .. .. . ۵۴
- آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی .. .. . ۵۹
- آغاز سال هشتم از جلوس اقدس .. .. . ۶۸
- نہضت موکب گیہان شکوہ بصوب دار البرکت اجمیر ۷۱ .. .. .
- آغاز سال نهم از جلوس معلی .. .. . ۷۴
- آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلیٰ .. .. . ۷۹
- آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیری ۸۷ .. .. .
- دستوری یافتن شاهزادہ عالمیدان شاه خرم بتسخیر ملک دکن و توجہ موکب مسعود حضرت شاهنشاهی .. .. . ۹۰
- آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک .. .. . ۱۰۰
- توجہ موکب گیہان شکوہ بصوب ملک گجرات .. .. . ۱۰۶
- آغاز سال سیزدهم از جلوس ہمایون .. .. . ۱۱۱
- مراجعت موکب ہمایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد ۱۱۷ .. .. .
- آغاز سال چہاردهم از جلوس شاهنشاهی .. .. . ۱۲۵
- توجہ رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر .. .. . ۱۲۷
- آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس .. .. . ۱۳۷
- معاودت موکب منصور بصوب لاہور .. .. . ۱۴۹
- دستوری یافتن شاهزادہ گیتی سنان شاه جهان بہ تنبیہ حکم دکن توہمت دوم و نہضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت آگرہ ۱۷۵

- آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف .. .. . ۱۷۸
- شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن .. .. . ۱۸۴
- ارتفاع رایات جهان کشا بسوی کشمیر بار دوم .. .. . ۱۸۶
- آغاز سالی ہفدهم از جلوس معلی .. .. . ۱۹۱
- نہضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاہور .. .. . ۱۹۴
- درد موکب ہمایون بصوب دار الخلافت آگرہ .. .. . ۱۹۸
- آغاز سال ہژدهم از جلوس اقدس .. .. . ۲۰۱
- رخصت شاهزادہ پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو .. .. . ۲۰۴
- متوجہ شدن رایات عالیات بصوب بہشت نظیر کشمیر .. .. . ۲۱۳
- آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع ۲۱۵ .. .. .
- نہضت فرمودن رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاہور ۲۲۹ .. .. .
- متوجہ شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی .. .. . ۲۴۰
- نہضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاہور .. .. . ۲۴۶
- نہضت موکب مسعود بصوب بلدہ فاخرہ کابل .. .. . ۲۴۹
- آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی .. .. . ۲۵۲
- نہضت رایات عالیات از کابل بصوب ہندوستان .. .. . ۲۷۳
- نہضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر .. .. . ۲۹۰
- آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی .. .. . ایضا
- معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر بجانب لاہور و در اثنای راہ توجہ فرمودن از جهان فانی بقدسی سرای جاودانی ۲۹۲



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### اقبال نامه جهانگیری

شایسته سرپر سلطنت و فرمان روائی و زبیدند انسر خلافت  
و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال مرادش از جویدار  
رحمت ایزدی سرسبز رشاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت  
سربرکشد و شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن  
و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدهای ظلمت کفر گردد  
و رشحات محاب مکرمتش افسردگیهای جهان بی آب و رنگ  
را طراوت و نصارت بخشد و چشمه سار دین و دولت به آبیاری  
مرحمتمش تشنه لبان بادیه ناکامی را سیراب امید مازد و از نیض  
نضل معدلتش چارچمن ملک رشک هشت بهشت شود و  
بدستگیری سیاستش خار دین فتنه و آشوب از بیخ و بن برکند  
آید و نظام کاخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکف کلنی  
و رای صافی او منوط و مربوط گردند چون استعداد و استحقاق این

ذکر اولاد والا فهاد حضرت جنت مگانی ۳۰۶ .. ..  
ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه .. ..  
ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند ۳۰۸ .. ..  
ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند .. ..  
ذکر شعرا که معاصر آن حضرت بودند .. ..  
گوینده و مازنده که در زمان آنحضرت بودند .. ..  
نغمه سرایان هند .. ..  
۳۰۹ .. ..



گروامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی و دیعت نهاده  
دست قدرت بود \*

بتاریخ روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار  
و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم  
شناسان رصد بند بود در ارک دار الخلفات اکبر آباد حرمها الله  
تعالی عن المکاره و الأوقات تخت سلطنت و اورنگ خلافت  
بجلوس جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه  
جهادگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز  
گشت سکه دولت و اقبال باسم همایون چهره مراد افروخت و چون  
خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را در بار گردانید  
خرمن خرمن زر و گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند و آرزو  
مندان جیب نیاز را گوهر آورد ساختند و زرهای مسکوک بنازه  
رئی چهره مراد افروخت خطاب خجسته القاب ابوالمظفر  
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان  
دولت و اعیان سلطنت که بساعات حضور شرف اختصاص داشتند  
و سران سپاه که در صونجات شرائط خدمت و جانفشانی بتقدیم  
میرسانیدند در خورشایستگی خویش باز دیاد مراتب و مناصب فرق  
عزت برافراختند چنین اخلاص بندها بسجود شکر این موهبت عظمی  
نورانی گشت زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید - مقرر شد که  
پدر بزرگوار خاقان گیتی ستان را عرش آشیانی میگفته باشند و بعد  
ازین درین کتاب اقبالنامه هر جا که عرش آشیانی نوشته آید مراد  
ازان حضرت خواهد بود - امامی جمعی که روز جلوس به مناصب

والا سر بلندی یافتند بدین تفصیل است شریف پسر خواجه  
عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی او را از  
برهانپور بجهت نصائح و رهنمونی بشاهراه مقصود بخدمت حضرت  
شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث بر اغوای ایشان  
گشته و در هنگامی که آن حضرت برهنمونی دولت و بدوقه توفیق  
متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از توهم کردار نا پسندیده  
خویش بشعاب جبال دهرنیم پناه برده از اثر هواهای مخالف  
و آب های مسموم نیم جانی بدش نداشت از امتناع این نوید  
جان بخش گرم گیرا آمده فرق خدمت بسجود قدسی آستان  
نورانی ساخت و بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر  
وکالت سرزمت بفلک سوه مهر اشرف اوزک را بجواهر قیمتی  
آراسته بدست مبارک خود پیرایه گردن عزت او ساختند - و میرزا  
حاج بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک  
اختصاص بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک  
نمودند - و میرزا غیاث بیگ که سابق هفت صدی بود بخطاب  
اعتماد الدوله و هزار و پانصدی منصب سرفرازی یافت - و شیخ  
فرید بخاری را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده  
بوالات پایه میر بخششی سرفرازی بخشیدند شیخ از سعادت موهوبست  
و در صخر سن بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته  
بمیاهن تربیت آن حضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب مدیر بخشی  
فوق عزت برافراخت اگرچه سمت بخشی داشت لیکن بخشیع بود  
وزیر نشان و چند سال دفتر تن را که لزوم خدمت دیوانی است



از بی رشیدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بارباب طلب تنخواه مینمود ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده بود بزرگی و دولت ازو قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بر روی خلق باز کرده هر که باو رسیدی چهره ناکامی در آئینه خیال ندیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شده که اساس این دولت بدان استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت \*  
 راجه مانسنگه را بمراحم بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی بنگاه رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز گوگلتاش را بانواع عواطف و اقسام نوازش سرفراز ساخته در ملازمت اشرف نگاه داشتند. و زمانه بیدک پسر غفور بیگ کابلی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت. و شیخ قطب الدین فتح پوری دخترزاده شیخ سلیم فتح پوری که کولکلتاش آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مقرر گشت و شیخ حسین پسر شیخ میدا بخطاب مقرب خانی فرق عزت برافراخت و میرزا جعفر مخاطب بآصف خان از صوبه بهار آمده دولت آستان بوس دریافت ری پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملا مشهور است در عنقوان شباب از عراق به هندوستان آمده بوسیلگی عم خویش میرزا غیاث الدین علی آصف خان بسعدت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت عرش آستانی منصب بیستمی داخلی بآصفخان لطف فرمودند او راضی نشده ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نمود این بیت هر چند از گفتههای او نیست چون درین مقام مناسب افتاده نوشته شد \* بیت \*

من در داخلی آنکهی بیستمی \* که مادر مینامد این نیستی \*  
 بالجملة استعفاى او بر خاطر اقدس گران آمد بحال تباہ رخصت بنگاله فرمودند چون بدار الخلافت اکبر آباء رسید بخضمت مولانا قاسم کلہی شتافت مولانا پرسید که ای جوان تو کیستی و از کجا می آئی و کجا میروی میرزا جعفر مجملی از احوال خود معروض داشت و گفت که بحکم اشرف روانه بنگاله شده ام قضا را دران ایام آب و هوای بنگاله بغایت مسموم بود کسی را که گناه کار میکردند به بنگاله میفرستادند و اغلب ظن این بود که زنده برنگردند ملا قاسم گفت که تو نغزک جوانی حیفم می آید که بنگاله بروی گفت اختیار من نیست توکل بخدا کرده میروم هر چه مقدر است خواهد شد ملا گفت زنهار بر خدا توکل مکن همان خداست که در دشت کر بلا جگر گوشه های پیغمبر را شهید ساخت ازین نمط کلماتی چند خوش طبعانه کرد جعفر بیگ چون به بنگاله پیوست خانجهان حاکم بنگاله بیمار بود بعد از روزی چند ودیعت حیات سپرد و مظفر خان بجای او منصوب گشت شورش معصوم کابلی و باغی شدن قاتقشالان بمیان آمد و مظفر خان را شهید ساختند و میرزا جعفر بیگ و خواجه شمس الدین محمد خانی و اکثری از بندهای درگاه بمخالفان موافقت نمودند و نام بردها ازین آشوب گاه رخت حیات بساحل سلامت کشیده در قنچپور بسجود قدسی آستان جبین اخلاص نورانی ساختند ازینکه از بخواری و ناکامی از درگاه رانده بودند او برهنمونى سعادت و بدرقه توثیق باز خود را بدرگاه والا رمانید بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در اندک مدتی بخطاب



آصفخانی و منصب میسر بخشی ترقی و تصاعد فرموده بوالا پایه وزارت بلندی گرامی شد و بی اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب کرد نفس الامر آنکه آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آراسته فهم رشد و فطرت بلند داشت اینحرف از دست که هرچه در بدیهه نفهم یقین که تزییق و بی معنی است شعر خوب میگفت و نظر را پسندیده می نوشت تاریخ دان بود مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته شعرهای خوب دارد و این چند بیت از انجا نوشته میشود • مثنوی •  
 ز نوشین جام شب در چشم ساقی • اثر از می چومی در شیشه باقی  
 سلاح جنگ در دستش چنان چست

که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست  
 ز شوق آنچه انجا دید فرهاد • مرا اینجا قلم از دست افتاد  
 در کس زادر بیابان خطر ناک • ز بی آبی فکاد اندر جگر چاک  
 چو دست سعی کوته شد ز چاره • نفسها افتاد اندر شماره  
 مهیج بحر و مساح بیابان • امانت دار گنج آب حیوان  
 لبالب کوزه صافی زهر درد • بنزد یک لب هر یک چو آورد  
 سوی آن یار دیگر کرد اشارت • چنین تا زندگی شان شد بغارت

( ۲ ن ) این چند بیت از واردات طبع اوست • شعر •  
 شهر گنجایش غمهای دل ما چون داشت • آفریدند برای دل ما صحرارا  
 رسید و مضطربم کرد و آنقدر نشست • که آشنای دل خود گنم تسلی را  
 جمع فر ره گوی یار دانست • مشکل که دیگر ز پا نشیند  
 • شعر • ز نوشین جام الخ

ببالین گاه شان خضر ایستاده • بعد همری انصاف داده  
 بمرگ از زندگی صد بار خوشتر • خجل از کرده خون با سکندر  
 نهان آئینه دل در برابر • از نسخه گرفت از عکس دلبر

### ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی  
 با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور و مخدول بود  
 بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در اواخر مدت سلطنت  
 شاهزاده ولی عهد را با لشکر تنظیم بدان مهم رخصت فرمودند و  
 ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب  
 آله باس عطف عنان نمودند و استیصال آن و خیم العاقبت در عقده  
 توقف بماند بعد از آنکه تخت خلافت بجلوس جهان امروز آراستگی  
 یافت افتتاح این عقده دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده  
 پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و  
 آصف خان به اتالیقی شاهزاده سر بلندی یافت لیکن در دیوان  
 قضا برآمد این کار و کشایش این عقده دشوار بکلید همت صاحب  
 قران شاهجهان پادشاه غازی رقمزده کلک تقدیر بود درین مرتبه  
 نیز کاری از پیش نرفت سلطان پرویز ناکم عطف عنان نموده در دار  
 السلطنت لاهور بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجای خود  
 نکاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی در خلال این  
 حال محمد قلیخان بحکومت صوبه گجرات فرق عزت بر افراخت  
 و دلار خان افغان را بحکومت لاهور سرفراز ساخته بدانصوب رخصت



فرموده - وزیرخان بدیوانی ولایت بنگاله و تدقیح جمع آنصوبه  
دستوری یافت \*

### آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرزندون خسرو از اکبر آباد بصوب بنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی تعده سال هزار و چهارده هجری که نیر اعظم  
به بیست الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال  
از جلوس همایون بمبارکی و فرخی آغاز شد و انسرده دنان خاک  
نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت \* \* رباعی \*

درخت غنچه بر آردن و بلبلان مسند  
جهان جوان شد دیاران بعیش بنشستند  
بساط مجزه لگدکوب شد پویای نشاط  
ز بسکه عارف و عامی برقص بر جستند

و بآنین حضرت عمرش آشیانی درآبخانه را باقمش گران بها و انواع  
ظرائف و نفائس آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز  
شرف هرروز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار  
و پیشکش پرداختند \* از اعظم سوانح که در سبدهی این سال پرتو  
ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر  
والقدر - و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیایی سلطنت  
موهوم و زلزله خانی خوش آمد گویان خانه بر انداز آشفته و مراسم  
گشت و این ماخولیایی در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت

پدر رملیده و متوحش میبود هر چند آنحضرت بذوق دارمی شفقت  
و التفات مدارا و دلجوئی میفرمودند او بیشتر متوهم و متروک می زیست  
تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشتم) ذی الحجه بعد از انقضای یکساعت  
نجومی با معدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار  
الخلافت اکبر آباد برآمده راه ادهار پیش گرفت و بعد از نفسی  
امیر الامرا خیر یافته بخدمت حضرت شتافته اینخبر متوحش را  
معروض داشت نخست رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که  
پادشاهزاد جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن مرگشته باده  
ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح دولت درین  
است که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شد که چنین باشد در آخر  
ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو انگند که شاهزاد عالمیان را  
بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت  
ایشان باز دارند و موکب اقبال همعنان فتح و فیروزی بتعاقب او  
شتابد و باین عزیمت صائب شیخ فرید میربخشی را با اکثری از  
امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا  
بطریق منقلارخصت فرمودند و باختیار سعادت مقید نشده آخرهای  
شب خود رایت فتح و فیروزی بر افراشتند و در سواک شهر (صبح مراد  
دمیده جهانرا بغرغ اقبال روشنی بخشید درینوقت) میرزا حسن پسر  
میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود و در ظلمت ادبار راه را گم  
کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در  
زندان مکانات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال  
بقراولی و خبرگیری مقبر گشت در نواحی متیره حسن بیگ



فرمودند - وزیر خان بدیوانی ولایت بنگاله و تفکیح جمع آنصوبه  
دستوری یافت \*

### آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب بنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی قعدة سال هزار و چهارده هجری که نیر اعظم  
به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال  
از جلوس همایون بهبارگی و فرخی آغاز شد و انسرده دلال خاک  
نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت \* \* رباعی \*

درخت غنچه بر آرد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

بساط مبرزه لگدکوب شد بپای نشاط

ز بسکه عارف و عامی برقص بر جستند

و بآنین حضرت مرش آشیانی دولتخانه را باقمشه گران بها و انواع  
ظرائف و نفائس آئین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز  
شرف هر روز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نقار  
و پیشکش برداختند \* از اعظم سوانح که در مبدعی این سال پرتو  
ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر  
والا قدر - و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیای سلطنت  
موهوم و ژاژ خانی خوش آمد گوین خانه بر انداز آشفته و سراسیمه  
گشت و این ماخولیای در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت

پدر رملیده و متوحش میبود هر چند آنحضرت بنوش دارویی شفقت  
و التفات مدارا و دلجوئی میفرمودند او بدیشتر متوهم و متردد می زیست  
تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشتم) ذی الحجه بعد از انقضای یکساعت  
نجومی با معدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار  
الخلافت اکبر آباد برآمده راه ایدبار پیش گرفت و بعد از نفسی  
امیر الامرا خیر یافته بخدمت حضرت شتافته اینخبر متوحش را  
معروض داشت نخست رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که  
پادشاهزاد جوان بیخت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشته بادیده  
ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح دولت درین  
است که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شد که چنین باشد در آخر  
ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو انگند که شاهزاد عالمیان را  
بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت  
ایشان باز دارند و موکب اقبال همعنان فتح و فیروزی بتعاقب او  
شتابند و باین عزیمت صائب شیخ فرید میربخشی را با اکثری از  
امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا  
بطریق منقار رخصت فرمودند و باختیار ساعت مقید نشده آخرهای  
شب خود را بت فتح و فیروزی بر افراشتند و در سواد شهر (صبح مراد  
دمیده جهانرا بغرغ اقبال روشنی بخشید درینوقت) میرزا حسن پسر  
میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود و در ظلمت ایدبار راه را گم  
کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در  
زندان مکانات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال  
بقراولی و خبرگیری مقور گشت در نواحی منوره حسن بیگ



بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والا می آمد بخسرو و خسروان زده در چار میشود و بغسون او از راه رفته آوارگ بادیده ضلالت میگردد و در مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقبضه اقتدار او حواله مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن نبود ازین طلب استشمام بیعنایتی مینمود و در اصل سرشت بدخشیان بقتله و شورش و فساد مجبول ست قرار بهمراهی از میدهد و با سیصد جوان بدخشی عطف عنان نموده طریق بغی و کفران نعمت پیش میگیرد در اینانی راه از سوداگر و غیره هرکس که پیش می آمد اموال او را غارت کرده و سراها را بآتش بیداد سوخته از دود دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار مینمود خصوصاً اسپان سوداگری و طوایل پادشاهی هرجا بنظرش در می آمد متصرف گشته بهمراهان خود قسمت میکرد و پیاده را سوار ساخته همراه میگرفت قضا را دلاور خان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمدن خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بحصار لاهور در آمده باستحکام قلعه و برج و باره پردازد عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه درگاه بود بدلاور خان پیش آمد و دلاور خان حقیقت فرار نمودن خسرو و خاطر نشین او ساخت و او توفیق نیادنت که فرزندان خود را از آب گذرانیده خود با دلاور خان موافقت و مرافقت نماید بالجمله دلاور خان به تیز روی بجانب لاهور شتافت و او پیش رفته خسرو را دید و خسرو او را ملوک الوزرا خطاب داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده بجانب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید سر در

دنبال او داشت و بتوزک میرفت امیرالاسرا و مهابتخان از خصوصیتی که با شیخ داشتند حرفهای مصلح معروض داشتند و او را بفاد و لتخواهی منتهی می ساختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته خسرو را پیش انداخته میروند و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه خواهد خود را بار میرساند و کارش را تمام میسازد تا آنکه مهابتخان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلاً از جا در نیامده در خور اخلاص و قرار داد خون پاسخ گذار شد و دلاور خان بلاهور رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نور الدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره پرداخته و توپها را بالا برده بشرایط تحصن همت گماشتند مقارن اینحال خسرو بلاهور پیوهت چون در دولت را بر روی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون نائز و قتال و جدال اشغال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب ده دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال حضرت شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد و درین زودی تسخیر قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هر چند بنصایح ارجمند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میر مذکور را همان شب رخصت انعطاف ارزانی داشته صبح بگاه که در حقیقت شام ادبار او بود



خود نیز از پی او شناخت قضا را در آن شب باران عظیم شد و جمعی از او باش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام خیمه با خود نداشتند بدیهای اطراف و نواحی در آمده از تطاول و تعدی زن و دختر مردم را بزرگ کشیده مطعون و مرفود ازل و اید گردیدند و صبح بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقه ارباب زوال و فکال رسانیدند آخرهای روز شیخ فرید در کنار آب بیدار خبر آمدن خسرو را شنیده بکشتی و پل مقید نشده بازگی توکل بآب راند و تمام فوج او بمیامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در آنطرف آب میر جمال الدین حسین انجو از پیش آمده جمعیت خسرو را بغارت گران ظاهر ماخت و اظهار اینمقدمه که موجب ترده خاطر همراهان بود از میر نا پسندیده نمود و شیخ جواب نا ملایم بمیر گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت چلته پوشیده مستعد کارزار گشت صفار اینحال فوج مخالف نمودار شد و بین الفریقین نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و سادات بارهه که هراول لشکر منصور بودند داد جرأت و جلالت داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و خود زخمهای کاری برداشتند از انجمله سید جلال الدین و غیره قریب شصت نفر از سادات بزخمهای جانستار سرخ روی دین و دولت شدند درینوقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکوسک فوج هراول شناخته ادای حقوق تربیت نمود بهادران فوج برنغار نیز توسن شهاست بر انگیخته بمیامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری از آنها دست بکار نه برده راه فرار

پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از ایماقات بدخششان علف تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ قرار بر فرار داده آواره بادیه ناکلی و زشت نامی گشت انتظام بحسن سلسله خلافت شیخ فرید زایت فتح و فیروزی بر افراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ماخت مندوتچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت با سکهپال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسالداشت آخرهای همان روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال بر انگیخته متوجه عرصه کارزار شدند و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار قهانه راجه باسو را که از زمینداران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت فرستادند که هر جا از آن سرگشته بادیه ضلالت آکافی یابد گرم و گیرا شناخته او را بدست آورد شیخ یک میدان راه پیش از ناورنگاه فرود آمده بود و در سه ساعت شب گذشته موبک منصور بدعسکر دولت پیوست شیخ از خیمه خود بر آمده مردمک دیده را بسم بادپای اقبال سود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت گرفته عنایتی و مرحمتی که هرگز در مخیله او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دار السلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباه از ناورنگاه بر آمده سرگشته بادیه ادبار گشت از همراهان خود کنکاش خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند



گفتند که میان درآب و پرگناتی را که دران سمت واقع است تاخت و تاراج کرده بجانب دار الخلافت اکبر آباد باید شناخت اگر کاری از پیش رفت فبهار نعم و الا بحدود ولایت شرقیه باید رفت ممکن آنست که از راجه مانده که نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین سیر و مسافت دور بندگان حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن بیک گفت این کنکاش غلط است شمارا بجانب کابل باید شناخت چه از اسپ و آدم دران حدود کمی نیست و بالفعل خزانه من در قلعه رهناس موجود است بمجرد رسیدن بحدود رهناس ده درازده هزار سوار مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند اگر پادشاه از پی شما بیایند ما جنگ را آماده ایم و اگر اینحدود را بشما ارزانی دارند یک چندی بر روزگار در ساخته انتظار فرصت و قابو را طلبکار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره کشا گردد فردوس مکانی بابر شاه و جنت آشیانی همایون پادشاه بیادری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معهدا ایشان خزانه نداشته و من چهار لک روپیه در رهناس دارم پیشکش میکنم چون عنان اختیار خود را بقبضه اقتدار آن برگشته روزگار سپرده بود کنکاش او را مرجع داشت و افغانان جدائی گزیده بجانب هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیگ خواست که از آب چناب عبور نموده خود را برهناس رساند چون باطرف ممالک فرامین رفته بود که گماشتهای جاگیر داران و کروریان و غیره

از حدود متعلقه خویش خبردار بوده هر جا اثر اثری ظاهر شود معنی در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد بخست بگذر شاهپور رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هر چند تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سوهره رفتند چون شب بود مردم او بتفحص و تردد بسیار یک کشتی بیملاح بدست آوردند و کشتی دیگر پر هیبه و کاه یافتند ملاحان کشتی هیبه را بلطف و عنف راضی ساخته برین کشتی سوار شده خواستند که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشتی را در میان آب بجائی بردند که بر ریگ نشست و خود ها در آب جسته بشناه گذشته این خبر بمردم سوهره گفتند اتفاقا چوههری پرگنه سوهره ازین شور و غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از غوغای او مردم آنطرف فراهم آمده میر ابو القاسم تمکین را که در پرگنه گجرات بود آگاه ساختند مقارن اینحال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره و تاریک ساخت میر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و دیگر منصبداران که دران حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنه گجرات

( ۲ ن ) و او با دیگر منصبداران و خواجه خضری که دران نواحی بودند بکنار دریا رسیده بملایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را در گجرات بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ پنج شش کس پیش نبودند لاعلاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه الخ



برنده و براق ازو گرفته نظر بند داشتند - روز دوشنبه سلج شهر محرم الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر در پا بتورق چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان جلال در آورده اند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هر دو ایستاده میلرزید و میگریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه گوئی و ژاژ خانی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد چون عرض از به پیشگاه خاطر فیاض پرتو افکند بحرف زدن نگذاشته حکم فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از گون بر دراز گوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده نماند و به تنگی نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر میگرددانیدند از غایت بی آرمی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه و بازار از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورد آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند در یک شبانه روز گرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد و چون در برگشته به بیرون و ال شیخ نتج کرده بود حسب التماس شیخ دران مقام برگشته آباد ساخته بفتح آباد موسوم فرموده بشیخ عنایت

کردند و شیخ الخطاب مرتضی خانی سر بلندی یافت و بجهت میاست و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دار ها نصب کرده جمعی از مفسدان سیاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند باقسام عقوبت بردار کشند در اوراق سابق سمیت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت به تسخیر ملک رانا تعیین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اشرف شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصفخان منوجه دار الخانات اکبر آباد کرده و در بوقت که بهیامن اقبال بی زوال اطفاء نائر خسرو شد حکم فرمودند که نسخ آن عزیمت نموده عازم درگاه والا شوند - روز چهارشنبه نهم ماه صفر بمبارکی داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خون را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت برگزید درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر شفقار شدن حضرت عمرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم فرات و ملک سیدستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر فندهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ خان باعتضاد اقبال روز افزون با استحکام برج و باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت انشوده بالای ارک جانی بجهت فستقن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را مشاهده مینمایند ( و در مدت محاصره هرگز کمر نه بسته و سر برهنه



پایله دو آتشه ملخورد و کله گوشه نخوت کج نهاده غنیم را موجود تصور نمیکند ) و پیوسته بعیش و طرب مشغول بوده همه روز افواج ترتیب داده بمقابله و مقابله بیرون میفرستد و آثار غلبه و تسلط ظاهر میسازد بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از امرا و منصبداران را که قرا خان ترکمان و بخته بیک کابلی مخاطب بسردار خان از انجمله بودند بسردارچی میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان بکومک شاه بیگخان تعیین فرمودند اتفاقا شاه عباس رفتن میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رومی بنام آنها مصحوب حسین بیک نامی فرستاده که دست از قلعه باز داشته هر کدام بجای و مقام خود شنازند و فرمود که حسین بیک لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود بخدست بندگان حضرت برود و مراسله که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته شده بگذرانند بالجمله پیش از آنکه افواج جهانگیری بقندهار برسد لشکر قزلباش بحکم پادشاه ترک محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین بیک مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوش دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار فراق عزت برافراخت و شاه بیگخان روانه درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند ( و بیمن مرحمت آنحضرت هم ملک تهته را داشت و هم قندهار را و بغایت عالی همتانه و بزرگانه روزگار بسر می برد ) درین تاریخ شاهزاده پرویز از سهم را نا آمده با کومکیان

سعادت زمین بوش دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر سرفراز گردید و مقرب بخان نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده انبیاال وقته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده سالزمت نمود از شاهزاده مرحوم سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث دوم <sup>(۵)</sup> بایستغری سوم هوشنگ درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان عبدالرحیم بود در آخر شاهزاده انبیاال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پسرش ظاهر میکردند و در محاربت بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده بعواطف بیکران مخصوص میداشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب الحکم بدرگاه آمده دولت زمین بوش دریافت و منصب سه هزاری و خطاب صلابتخانی عنایت نمودند ( و همدرین سال مرتضی خان بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت ) و قطب الدین خان گوکلتاش بصاحب صوبگی بنگاله از تغیر راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید خلعت با کمر مرصع و اسب قبیحاق با زین مرصع مرحمت فرمودند و منصب او پنج هزاری ذات و سوار مقرر شد و دو لک روپیه بصیغه مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیه بکومکیان او لطف نمودند - و هم درین تاریخ صدیقه شاهزاده سلطان مراد برادر خون را بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه از نقد و جنس برهم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غرایب سوانج ظاهر شدن قذابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که بر راجه علیخان



( ۲۰ )  
 حاکم ولایت خاندین در خبث و غیبت حضرت عرش آشیانی  
 نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته یمن که  
 بغرزندان صلبی نداشته باشد اما چون طینت آن حق ناشناس  
 بخبث و نفاق سرشته شده بود در بدی و بد اندیشی بی اختیار  
 بود باین حال مصاحبی بود بی نظیر و همال و در مدعا نویسی  
 و مساسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نستعلیق را  
 بغایت خوش می نوشت بالجملة کتابتی که براجة علیخان  
 نوشته از خبث و غیبت هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بزبان  
 قلمش آمده بی محابا و ملاحظه روی کاغذ بلا روی دل را  
 سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامی متهم ساخته  
 بعیوبی منسوب داشته که نسبت دادن بسگان از از بد ذاتی و  
 سگ نفسی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه اسیر در امول  
 راجه علیخان برآمد و بدست خواجه ابو الحسن افتاد خواجه  
 سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش  
 بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد و آنحضرت در میان  
 مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته او را بدستش دادند که  
 بخواند آن بی آرزوم دیدها را سخت کرده بیمحابا خواند ایستادهای  
 پایت سر بر خلات دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر  
 زبان آوردند هر چند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری  
 داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشیانی بغریبان او رسید

( ۲۱ )  
 و جاگیرش تغیر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظر بند داشتند  
 درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز زنگ  
 زدایی دلهایی خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر  
 فیض مآثر بنشاط شکار رغبت فرموده بجانب کرجهاک و نندانه  
 که از شکار گللهایی مقرر صوبه پنجابست نهضت - موب گیهان  
 شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز بنشاط شکار پنداخته عنان  
 معارفت بدار السلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد  
 و یک جاندار از بزکوهی و قچکار کوهی و نیده گل و گورخر و آهو  
 شکار شد بزکوهی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دویست و بیست  
 و چهار سیر برآمده بیست و یکمن بوزن خراسان باشد و قچکار کوهی  
 دویست و سه آذار برآمده هفده من خراسانی باشد و نیده گل چهارده  
 من که یکصد و دوازده من خراسان باشد و گورخر نه من و شانزده  
 سیر که هفتاد و شش من خراسان باشد در خلال اینحال از عریض واقعه  
 نویسان صوبه بهار بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه  
 سنگرام که از زمینداران عمده آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد  
 و جهانگیر قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی بر انراشت  
 و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرایی عدم گردید \*

### آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات مالیات بجانب کابل

روز چهارشنبه بیست و دوم شهری قنده هزار و پانزده هجری  
 آفتاب جهانتاب بخانه شرف خویش سعادت تحویل ازانی فرمود



و سال دوم از جلوس اقدس بخوبی و خرمی آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی پادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را منصب بدست هزاری عنایت نموده علم و نقاره و تومار و طوغ مرحمت فرمودند هفتم شهر ذیحجه بساعت سه و دو زمان محمود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمیروید ظاهرا ازین سبب کوه بی دولت میگویند - و از وقایع آنکه چون امیر الامرا را بیماری صعب رویداد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین تاریخ آصفخان بوالا منصب و کالت فرقی عزت بر انراخت خلعت خاصه و دوات و قلمدان مرصع لطف فرمودند او لعلی که بچهل هزار روپیه خریده بود برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را به همراهی خود التماس نموده که سررشته دفتر و کاغذ با او باشد - روز پنجشنبه هجدهم ماه صفر هزار و پانزده هجری باغ شهر آرای کابل محل نزول ریات اجلال گردید از پهل مستان که در کنار شهر واقع است تا باغ مذکور راست و چپ دو رویه زر نثار کردند و فقرا و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوئی باغ شهر آرای باغی طرح افکنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می آید در میان این باغ جاری سازند درین ایام که موکب گیهان شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منهدیان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استیجولو که بخطاب شیرافکن اختصاص داشت قطب الدین خانرا کشت او را نیز بندهای پادشاهی

که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند - و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه قفران پناه طهماسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار به هندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تپته شده بود پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منظم ساخت و دران یورش مصدر خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معارذت نمود حسب التماس او بمنصب لایق سرفراز گردید و در همان ایام صبیغه میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا دستوری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر شد و حضرت التفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرافکن اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله لطف نموده بدانصوب فرستادند چون بعرض رسید که طبعیتش بغلته جوئی و شورش طلبی مجبول و مقطور است در وقت رخصت قطب الدین خانرا اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب و سداد ثابت قدم یابد بحال خود دارک والا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بهزار رساند اتفاناً قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هر چند بحضور طلب نمود او هنرهای دراز کار پیش آورده اندیشهایی فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا عرض داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعی که در حضور هنگام



رخصت حکم شده بود سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد  
 قطب الدین خان بمجرّد ورود فرمان بی تاامل و توقف جریده برسد بیل یلغار  
 متوجه بردوان که به تیول شیرامکن مقرر بود می بود او از آمدن قطب  
 الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته  
 رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرا گرفتند چون  
 از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب  
 گفت که این چه روش تو زک و طرز سلوک است خان مردم را  
 مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیرافکن از چهره  
 حال نقش غدر استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد  
 گرم و کبریا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کاری زد چنانچه  
 روده و احشای او بیرون افتاد و او بهر دو دست شکم را گرفته با آواز بلند  
 می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر روید پیر خان کشمیری که از  
 بندهای عمده بود و از شجاعت و جلاوت بهره تمام داشت اسپ  
 را بر انگیزته زخم شمشیری بفرق او زد و شیرامکن شمشیر سلخکی  
 به پیر خان زده کارش تمام ساخت درینوقت ملازمان قطب الدین  
 خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند  
 و چون قطب الدین خان نسبت گوگلتاشی داشت و از امرای عظیم  
 الشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر  
 قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و اسلام خان  
 صاحب صوبه بهار مقرر گشت - و از غرائب آنکه در حوالی علی

مسجد فریب خانه عنکبوتی بنظر آنحضرت در آمد که بکلانی  
 خرچنگی بود گلویی ماری که بدرازی در ذرع شرعی باشد گرفته می  
 فشارد لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مار جان داد چون مکرر  
 بعرض رسید که در ضحاک و بامیان که مرحد کابل است کوهی واقع شده  
 در آن کوه سمچی ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیز است و مدت  
 هفتصد و هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم  
 فریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است  
 برگردنش که چون پنبه را از فراز زخم برگیرند خون ترشح نماید تا  
 همان پنبه را بالای زخم نهند خون نمی ایستد چون اینجرف  
 غرابت تمام داشت بر اتم اقبالنامه حکم اشرف شد که خود بدانجا  
 رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت  
 تاکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن  
 زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین شش منزل طی مسافت  
 نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات  
 سبزواری آنجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه  
 تابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم  
 از زمین بلند تریکی را بر فراز آن برآوردیم تا او دست دیگران  
 گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدم ( درون دالان سه ذرع در طول و یک  
 و نیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر ) و  
 درون آن در خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و



دبوارها گچ کرده در غایت سفیدی و در میان خانه قبری کنده و درمی یک لخت بران نهاده و چون برده آن در برداشته شد تابوتی بنظر در آمد بعد از آنکه تخته از بالای تابوت برگرفتند میت را دیدند که بآئین اسلام رو بقبله خوابیده است دست چپ را بجهت مترعورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرباس هم بالای متر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است بوسیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده خاک تصرف نکرده موی سر و آبرو و مژه تمام ریخته بینی درست و چشمها برهم و از میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا دیگری از پایین و گوشتی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده زخم و پنبه زخم غلط بود انگشت و ناخنهای دست و پا درست پوست خشکی بر استخوان کشیده و خط پرکاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در میان آن درست بنشیند معلوم نشد که سبب این چیست ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر ازان که بعد از تفحص و تحقیق بفری را از دیهی آورده خالی از معقولیت و شعور نبود احوال خواجه تابوت از پرسیدم گفت که از پدر وجد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکیرنی این مرد شهید شده و العلم عند الله درینولا ارسال نام اوزبکی حاکم کهمرو آمده

( ۷ ن ) دو دندان بالا دو دندان پایین از میان لب نمایان گوشتی که اله

حمادت زمین بوه درینانت و سرکار میلوستان را به تیول او مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند در خلال اینحال خبر رسید که میرزا شاهرخ در مالوه و دیعت حیات سپرد حق تعالی غریق بحر مغفرت خویش گرداناد از میرزا شش پسر مانده اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهادند بعد ازان میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خور شایستگی خویش بمنامب منامب اختصاص یافتند •

### مراجعت موبک همایون از کابل بلاهور

روز جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکی از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحی خبردار باشد - و از سوانح بد اندیشی هواداران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل زشت خویش و بقصاص رسیدن - و تفصیل این اجمال آنکه در ابتدا روزی چند خسرو را بامیر الامرا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر شد که یک روز مردم امیر الامرا و یک روز ملازمان آصفخان پاسدارند در روز نوبت آصفخان نور الدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران او پاسبانی مینمود و در جائیکه خسرو می بود نور الدین تنها صبرفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست آفتد به ترتیب اسباب شورش پرداخته او را از قید برآورد و چون موبک منصور بجانب کابل فهضت فرمود امیر الامرا



بجهت بیماری در لاهور توقف کرد و آصفخان را از تغییر اعتماد  
الدوله و وزیر الملک بمنصب وزارت و رکالت بلند پایگی بخشیدند  
خسرو را حواله اعتبار خان خواجه سرا نمودند در بنوقت آنحضرت  
بحکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح بی لطف شدند میان نورالدین  
محمد و حکیم فتح الله رابطه دوستی قوی بود هر دو بخاطر آرزوند  
که خسرو را از قید و حبس بر آورده بمملکت بر دارند محمد شریف  
پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندی اعتبار خان را  
که صاحب اعتماد مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت  
با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که به تبعیت خود  
در آرزند هندی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی  
بجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج  
شش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس  
در زمرة فدائیان انتظام یافته بودند در لخواهان ازین مقدمه آگاهی  
نداشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر  
نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت کرده خسرو را از قید  
بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکی از آنها بتقریبی  
از رفقای خویش و نجیده برهنمونی تونیق خواجه ویسی دیوان  
شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخت  
و او گرم و گریه خدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا  
نمود شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر و الا قدر زنده حقیقت را  
معروض داشتند مقارن اینحال آصفخان نیز خبر یافته بمنزل ملا بلخان  
رفت و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده

بعرض شاهنشاهی رسانید آنحضرت از محل بر آمده ملا بلخان را  
طلبیدند و او بسرعت هر چه تمامتر آمده سعادت گورنش در یافت  
بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان نمودند ملا بلخان  
معروض داشت که لحظه پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این  
حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر فرمان  
روائی تمکن جستگه حکم باحضار آن خون گرفته فرمودند یکی  
از آنها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری بداغ ترکمان که درین  
نزدیکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود ملا بلخان عرض  
کرد که تا یکی ازینها بنویسد جان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن  
نیست که حقیقت قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اقدس شد  
که میرزا محمد را قول داده باز پرس نمایند او بعد از اطمینان  
قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروض داشت بعد از ثبوت  
نورالدین محمد ولد آصفخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوله  
و هندی اعتبار خان و بداغ ترکمان را بردار کشیدند و ملا بلخان  
التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس در آیند  
کار بدشواری میکشد صواب آنست که آن نوشته هندی اعتبار خان  
بنظر در نیاید و بنده بحکم اشرف آنرا در آتش اندازد تا پاره  
ناموس بندگان دریده نگردد آنحضرت التماس او را قبول داشته  
موافق مدعای او حکم فرمودند و اینمعنی سبب حیات و نجات  
خلقی شد ازینجمله اگر آصفخان دران روز بصلا بلخان نرسیدی  
اینحرف مویسته ماندی غالب ظن آنکه او نیز سردار را رنگین  
ساختی و در باب حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر خرد و از گون



سوار سازند و منزل بمنزل باین رسوائی می آورده باشند - از فریب آنکه قائم خان لنگ که بخطاب دیانتخانی سرفرازی داشت و با حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی او را بناد و تلخواهی منسوب ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم کرده آواره دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت درین است که ولایت پنجاب را بار دانه این مبحث را کوتاه باید ساخت فتح الله منکر شد و طرفین رجوع بسوگند نموده مباحله کردند و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد و سوگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد محل نزول ربابت جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت ارزنه شکار تمرغه طرح انگند و در یکروز سیصد جاندار از قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت او از تربیت یافتهای حضرت عرش آشیانی امت انار الله برهانه و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته شمشیرهای نمایان زده بمناسب عالی و مراتب بلند ترقی و تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار روزگار بسر برد درینولا بخطاب خان دورانی و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل سعادت و اسپ خامه مرحمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت آنصوب فرمودند پیرخان پسر دولنخان لودی را که بمنصب سه هزاری و خطاب ملائنتخانی عز اختصاص داشت بخطاب والای خانجھانی بلند مرتبه گردانیدند - و در ازدهم ماه شعبان ۱۵۱۱ السلطنت

لاهور نزول اجلال فرمودند میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر میران از اولاد امجد شاه نعمت الله ولی که سلسله آنها از غایت اشتها محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان ببزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین بوس دریافت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده جاگیر معموره تلخواه فرمودند عجله الوقت دوازده هزار روپیه برهم مدد خرج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزوده موازی دو لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه نفیس و چینیهای مغفوری و خطایی برسم پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاد برگزیده تمهه بار بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتری لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرستاد بود مقبول خاطر مشکل پسند افتاد و الحق تاحال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن اینحال فرستاده شریف مکه مکتوب صحبت طراز و پرده در خانه مبارک کعبه رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف فرمودند بمتصدیان بیوتات عالی حکم نمودند که موازی یک لک روپیه را از هر چندس که باب آن ملک باشد بجهت شریف روانه سازند \*



### معاودت لوای آسمان سامی از لاهور به مستقر خلافت

روز یکشنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب دار  
الخلافت آگره اتفاق افتاد قلیچ خان بحکومت دار السلطنت  
لاهور و میر قوام الدین خوانی بدیوانی صوبه مذکور مقرر  
گردیدند - روز پنجشنبه هزدهم ذیقعدة دارالملک دهلی محل نزول  
رایات اجال گشت و در منزل سلیم گده که سلیم خان افغان در ایام  
حکومت خود بر لب آب چون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند  
الحق سر منزل بکیفیت دل نشین است چون ساعت در آمدن  
بدارالخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجه مقصد  
گردیدند راجه مانسنگه از قلعه رهناس آمده دولت باریافت یکصد  
زنجیر نیل برسم پیشکش گذرانید •

### آغاز سال سوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذیحجه سنه هزار و شانزده هجری آنتاب  
عالمتاب به برج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود سال سوم از  
جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع زنکته که در پنج گروهی از  
دارالخلافت اکبر آباد واقع است جشن نوروزی آراستگی یافت  
درین جشن دل افروز خانخانان بمنصب پنجهازاری ذات و پنجهازار  
سوار سرفراز شد خواجه جهان خوانی به خدمت بخشگیری ممتاز  
گشت - روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بهاعت سعادت قرین داخل  
ارک دارالخلافت شدند راجه نرسنگدیو یوز توپغون پیشکش کرد در  
جمع جاندار از انسان و حیوان توپغون خوب میشود لیکن در

حیوانات خوش نما است و بر قدرش می افزاید و در انسان ناطق  
بخلاف آن مکروه و زشت میباشد باز و جره و شاهین و باشه  
و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بوزنه و طاووس و آهو  
و چکاره توپغون دیده شد - از غرائب وقائع آنکه جلال الدین مسعود  
پهر میرگیسود بیعت حیات سپرد و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی  
در حالت احتضار فرزند دلپذیر افیون از دست او خورده بعد از  
فوت پسر بیک دو ساعت رحلت نمره مقارن اینحال لعلخان  
کلونت از عالم گذشت و حضرت عرش آشیانی عنایت مفرط  
بوی داشتند او را کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر میساخت  
و افیون از دست او میخورن بعد از فوت لعلخان افیون خورده  
زنیق راه عدم شد - در هندوستان رسمیت مستمر که زنان هندوان  
بعد از مردن شوی زنده بآتش در آمده جان فدای صحبت می  
سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده بآتش  
در آمده خون را باسنقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت  
بفرزند شنیده نشده • درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیغه قاصم  
خان پسر مقیم خان را در عقد ازدواج خود در آورده پیدایش محل  
مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید  
اسلام خنرا بجای او صاحب صوبه بنگاله و اتایق شاهزاده  
جهاندار گردانیده بحکومت صوبه بهار و پنده را بافضلخان پسر شیخ  
ابوالفضل مقرر فرمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت  
از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بحدومت  
عرش آشیانی پیوست و آنحضرت بفرزند بلند اقبال خود حضرت



شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی هیکل بود و کارهای عمده از متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت درینولا مهابت خان را منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خلعت و اسب و فیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا که بگومک او تعیین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسب و فیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانای مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرکاران کار دیده بگومک او مقرر گشتند و پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ و کچال و غیره و شصت زنجیر نیل و بیست لک روپیه خزانه عنایت شد میر خلیل الله پسر میر میران یزدی که میجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض اسهال و دیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدین تاریخ خانخانان سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریاوت و دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد بوسم پیشکش گذرایید قیمت آنها سه لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هر جنس بنظر در آورد راجه مانسنگه دستوری یافت که بوطن خویش رفته سامان یورش دکن نموده بدانصوب شتابد چون خانخانان تعهد صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شفقار شدن حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بان سرحد راه یافته بود نمود و نوشته داد که در عرض دو سال اینخدمت را بانصرام رساند مشروط بآنکه سوای لشکری که دران صوبه تعیین ست دو ازده هزار سوار دیگر باده لک

روپیه خزانه داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که بزودی سامان نموده روانه سازند درینولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروز مسافت خواهد بود پیاده شناختند امرای عظام و ارکان دولت و هائز ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند بعد از فراغ زیارت عمارت روضه مقدس را بتعمق نظر دیده و سنجیده تصوراتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهایی کلی بوسم خیرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضه آن حضرت پانزده لک روپیه که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هفتاد پنج لک خانی رایج توران به نزدیکه امروز شایع ست خرج شد - از غرائب آنکه حکیم علی نقی در خانه خود حوضی ساخته و در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی و دران خانه بچهار رختی و چند کتابی نهاده و هوا نمیکذاشت که یکقطره آب بآنخانه در آید و هر کس بتماشای آن رغبت مینمود دران کنج سری به آب فرو می برد زینده چند پیش می آمد دو سه زینده پایان رفته بدرون خانه در می آمد درانجا لنگ تر خود را کشاده لنگ خشک می بست و می نشست و دران خانه جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت می داشتند آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود بآب در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دوهزارى سرفراز ساخته بدولتخانه معاونت فرمودند - درین تاریخ خانخانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر و شمشیر مرصع و



اسپ و فیل لطف نمودند و چون از ملوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات متشکمی و مستغنائی بودند او را بدرگاه طلب فرمودند ولایت گجرات را به تیول خان اعظم میرزا عزیز گوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت پدر بحکومت و حراست آنملک پرداختند \*

### آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه چهاردهم ذیحجه هزار و هفده هجری نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرموده سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد میرزا بر خوره ارفخلف عبدالرحمن دولتی بخطاب خان عالم فرق عزت بر فراخت از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی رسیده اجداد او درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده اند جد کلان او میر شاه ملک از اعظم امرای صاحب قرانی بود و تا بود بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون دیگر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نکاشته کلک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخته باین دو سه کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا چنانچه باید از مهابتخان متمسکی نشده او را بحکومت حضور طلب داشته عبد الله خان را بجای او سردار آن لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست لک روپیه خزانه بحسب مدد خرج لشکر دکن همراه دادند آصفخان بوالا پایه اتالیقی

سمتاز گشت امیرالامرا و دیگر سران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند درینولا قلندری شیرینی پیشکش کرد بغایت تذاور و قوی و عظیم جفه در خوردی بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام نهاده و چنان رام شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب فرمودند که با کار جنگ اندازد و خلق انبوه بحسب تماشا فراهم آمده بود و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند شیر بجانب جوگیان دریده یکی از آنها را که برهنه بود گرفت و بطریق ملامت نه از روی غضب چنانچه بماده خود جفت میشود بحرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان و آزاری نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده بگذارند که در فضایی چهارک طرف دریا بطور خود میگشته باشد و سه چهار شیر بان کله چوپنها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا مکرر ازو بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشای شیر و نگاه داشتن آن توجه فرمود شیر بچینه بسیار برسم پیشکش آوردند و در فضایی طرف دریا بی زنجیر و قلابه میگشتند و بهر شیرینی دو شیربان موکل بوده طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تغاور بهم رسید یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر اینها را با هم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نیست در مستی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیرینی با یکی از آنها جفت شده بچه آورد و شیر میداد تا بطعمه خوردن رسیدند و کلان شدند و این از غرایب امور است که در عهد دولت جهان گیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که



شیر بی بند و زنجیر در میان مردم بگردد چهارده پانزده شیر فقیر دیده که در قضای جبروکه طرف دریا میگشتند و شیر بانان همراه بوده محافظت مینمودند درین سال همایون فال صبیغه مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل میرزا صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوابی جلس برسم مایحق ارسال داشتند بسیدات پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلامخان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعیین یافته متمشی نمیشود و دنیاران دکن لشکرها فراهم آورده باعتضاد عذیر بد اختر پای ضلالت و ادبار افشرد، قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده دم استقلال و استکبار میزند خانخانان را باده دوازده هزار سوار دیگر که سیفخان بارهه و حاجی بیگ ارزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب که حاکم جوینزه و سفول باشد از انجمله بودند بکومک و مدد شاهزاده تعیین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس بغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه توهمی بخاطر آورده بدین آستان روی امید نهاد و بشومی شراب درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را باآتش خمر به سوخت و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسب خاصه بازین مرصع و فیل خاصه و تومان و طوغ بخانجهان عنایت نمودند و براقم اقبالنامه حکم شد که نزد عبد الله خان شتافته از جمله دوازده هزار

سوار که باستیضال رانای مقهور با او مقرر اند چهار هزار سوار از گردنه در نواحی اوجین و مندو بخانجهان رسانیده معارفت نماید و نیز حکم شد که یک لک روپیه بمردمی که همراه خواهد بود برسم مساعدت بدهد درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب پراگنه باری نهضت فرمود \*

### آغاز سال پنجم از جلوس مقدس و مبارک

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هجده هجری خورشید گیتی افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی آغاز شد جشن نوروز در شکار گاه پراگنه باری آراستگی یافت چون هوا روی بگرمی نهاده بود عمان معارفت بمستقر الخلافت معطوف داشتند درین اثنا از عرائض صاحب صوبه و واقعه نوبس کابل بمسامع اجلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرمان روی ایران التجا برده - تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد خان را تخت دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده رزگار بسر برده بامدان داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت و آخر از بد فرجامی نحوست ازلی که در طالعش ودیعت نهاده دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سرشت نیک خویش برگشت و ستمکاری و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سراز امرای اوزبکیه را که عمدهای دولت او بودند مثل



دوستانم ازغون و حاجی پی قوشچی و علی سید پی منقبت دیوان بیگی و شاه کوچک پی دیوان بیگی که خود تربیت نموده بمرتبه امارت رسانیده بود بگمان آنکه اینجماعه ببرادر زاده‌های او امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانید و دل‌های خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گزید در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریر یک چندی از امرای اوزبکیه برزخروج کرده بسیاری از ملک او بتصرف در آورده ولی محمد خان هر چند دست و پا زد بجائی نرسید اقبال روی بر تافت و دولت پشت داد هر چه بجهت بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون دانست که روز برگشته و ناک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر دل از ملک و دولت برگزیده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه برد که مگر بامداد و کومک او کاری پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از کرم خوئی و دلجوئی بافرات که درینطور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما است دقیقه فرود گذاشت نموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت میداشت شنیده شد که روزی در باغ خود مجلس عالی آراسته خان را ضیافت کرد اتفاقاً جوی آبی در میان مجلس جاری بود اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بروی جوی گذاشته بودند که مردم تردد توانند کرد اتفاقاً شاه دست

ولی محمد خانرا گرفته سیر میفرمود و خواست که از جوی بگذرد و در انقاعی گذشتن ولی محمد خان که کیف مرشار داشت در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب انداخت که مبادا خان غریق شود و دست خانرا گرفته از آب بر آورد ( بالجمله ولی محمد خان پنجاه و پنجروز در اصفهان گذرانیده از شاه دستوری خواست و چون اوزبکان پی در پی نوشتجات فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباش را منافی و مصل میدانست بکومک و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسرحد خود رسید به تهیه سپاه و استعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بتخت ملک در آمد و با امام قلیخان بجنگ در آمده در نواحی ممرقند شکست خورد و امیر سر پنجه تقدیر گشته بقتل رسید و مدت سلطنت او شش سال کشیده - از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بظهور آمد واقعه فوت ملا میر علی احمد مهر کن است او در صنعت مهر کنی از یکتایان روزگار بوده و آنچه او بر فولاد میکند مگر ملا میر علی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مهر کن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش نهاک مبارک نفس بود و در مکتب خانه حضرت شاهنشاهی راه داشت و تکرار سبق بایشان مینمود و باین نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سانحه غریب برسمیل ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود میگفتند و شیادی برسم تقلید سماع میکرد برین بیت امیر خسرو که بیت •

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی



من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

میان خانه این سرد بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست از پیش آمده معروض داشت که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اوایا کلاهی برگوشه سر کج نهاده بر لب آب چون بر پشت باهی نشسته تماشای غسل هنود و عبادت آنها میکردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت اینجماعت را می بینی و این مصراع میخواند

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میروی تا مل روی بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که

من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

ملا علی احمد مصراع ثانی را تمام ناکرده بخودانه افتاد و تمام شد - از عجائب امور که درینولا سانج گشت بهم رسیدن خسرو جعلی است در پتفه - و شرح اینواقعه بر سبیل اجمال آنکه افضلخان حاکم صوبه بهار بجانب گور کهپور که مجددا بجایگزیر او عذایات شده بود و از پتفه شصت گروه مسافت است متوجه گردید و در پتفه شیخ حسام بنارهی و غیایات بیگ را که دیوان آنصوبه بود باجمعی از منصبداران گذاشت اتفاقا قطب فام مچپولی از مردم اوچه در لباس درویشان و زوی ایشان بولایت اوجبیده که در نواحی پتفه واقع است رسید و بان مفسدان واقعه طلب رابطه آشنائی و یکجبهتی بهم رسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قید زندان گریخته

بالمحدود آمده ام اگر با من همراهی کرده امداد و معاونت نمائید بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک این دولت خواهید بود آن مفسدان سانه لوح را بکلمات ابله فریب از راه برده باخود منفق ساخت و متیقن آنها شد که این خسرو است و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و بسرعت هرچه تمامتر خود را به پتفه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ بفارسی از اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن در نیارست پرداخت و مخدولان از دروازه قلعه بدرون در آمدند او با غیایات بیگ از راه دریچه که بطرف دریا بوده راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده نزد افضل خان روانه گردید مفسدان اسباب و اموال افضلخان و خزانه پادشاهی را متصرف گشته بدان دهش پرداختند و بسیاری از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر در گورگ پور بافضل خان رسید و شیخ بنارهی و غیایات بیگ بخشی نیز خود را بافضل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و دلغشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان بااعتضاد اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گروه و خیم العاقبت شد و چون خبر آمدن افضلخان بوی رسید قلعه را بیکمی از معتمدان خود سپرده باجمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده مقدم ادبار پیش نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست از آنجا که اقبال روز افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثار است باندک زد و خوردی سلك جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگر بار قدم ادبار بدرون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام



دروازه و برج و باره پرداخت افضلخان پاشنه گوب بدرون قلعه در آمد و او سراسیمه بدرون خانه افضلخان رفته در را محکم بست تا سه پهر درانجا زد و خوردی نموده تخمینا سی کس را بزخم تیر ضایع ساخت و بعد از آنکه عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان قرار بر فرار داده راه ارباب سپردند از انخانه برآمده افضلخان را دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائر فساد فی الفور او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عزو جلال رسید فرمان شد که شیخ حسام بنارمی و غیاث بیگ و دیگر متصبذاران را که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سرو ریش تراشیده معجز پوشانیده راژگون بر خر نشانیده روانه درگاه سازند و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بیداری سایر فرماندانان کوتاه اندیش گرد و اعتضاد الخلفه الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعظام ممالک محروسه است اختصاص یافت تاجخان که در صوبه ملتان بود بحکومت کابل سرفراز شد قبل ازین مهابلخان را بجهت آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینول او را بحوالی دار الخلافت گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن به برهانپور در هنگامیکه نقل و حرکت لائق نبود و سواری و تریه منافی سپاهگری و کاردانی بود سلطان پرویز را بالشکر گران ببالاکهات بر آورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای

ناصرواب سررشته تدبیر از دست داد و کار بجائی کشید که عمرت غله مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسپ و شتر بسیار سقط شد و از قضای آسمانی باران بیموقع که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت و چارواهای نیم جان که از لاغری و زبونی دم خیز شده حرکت نمی یارستند کرد برجا ماندند ناگزیر بمخالقان تیره بخت صلح گونه که لائق سگان این درگاه نبود کرده تباہ حال ببرهانپور معاودت نمودند بالجملة چون نقش بد نشست و لشکر بحال تباہ به برهانپور آمد دولتخواهان حمل بر نفاق و بد اندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته پای خود را از میان کشیدند خصوصا خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان است یا این خدمت را مستقلا بدو باید گذاشت یا او را بدرگاه طلب فرموده این نواخته و برداشته خود را بخدمت تسخیر دکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار موجود خوش اسوه بکوسک این فدوی مقرر داشت تا بیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غنیمت است مستخلص ساخته و قلعهها را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید بلکه ولایت بیجا پور را که در تصرف عادلخان است ضمیمه ممالک محروسه سازد و اگر اینخدمت را در مدت مذکور نسق شایسته ندهند از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بددهای درگاه ننمایند چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان درانجا صلاح دولت نبود سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانانرا بدرگاه والا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی بادشاهزاده بلند



اقبال سلطان خرم با صبیغه مظفر حسین میرزا صفوی آراستگی یافت  
 و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی بمنزل شاهزاده  
 عالی مقام تشریف برده مجلس در خور این جشن ترتیب فرمودند  
 به اکثری از امرا خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی اتفاقی  
 امرا و نفاق خانان در عقده توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباه  
 به برهانپور معارفت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدانصوب  
 رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد  
 حسین خان تکوبه و علی خان نیاری و باز بهادر قلماق و دیگر  
 منصبداران قریب ده هزار سوار موجود بکومک او مقرر شد و سواى  
 این دو هزار سوار احدی که مجموعه دو ازنه هزار سوار باشد بهمرامی  
 او تعیین گشت و سی لک روپیه خزانه با چند خاقه فیل همراه  
 ساختند خلعت ناخره با کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه  
 و پنج لک روپیه بصیغه مساعدت بخان اعظم عنایت شد و بعد از  
 فراغ مهم سازی خان اعظم و روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف  
 ینشاط شکار توجه فرمود اتفاقاً روزی در اقلای شکار انوبرای که  
 از خدمتگاران نزدیک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته  
 بود کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی  
 درخت گوی نیم خورده بنظرش در آمد مقارن این حال شیرى  
 در غایت کلانی و تنادری غضب آورد از میان پنه چند که در آن  
 حوالی بود برخاسته روانه شد با آنکه از در گهری روز پیش نمانده  
 بود چون فوق آن حضرت بشکار شیر میدانست که درچه مرتبه است  
 خود با چندی که همراه داشت شیر را فیل بزد کرده کس بجهت خبر

کردن فرستاد چون اینخبر بعرض پادشاه فیل بند شیر شکار رسید  
 جلوریز متوجه آنصوب گردیدند دران وقت شاهزاده والا قدر و  
 رامداس و اعتماک رای و حیانتخان و دو سه کس دیگر که در موکب  
 اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدند بالجمله شیر در سایه درختی نشسته  
 بنظر در آمد اراده کردند که بر پشت اسپ بدوق اندازند چون اسپ  
 شوخی میکرد و یکجا قرار نپذیرفت ناگزیر پیاده شد تغنگ را  
 سرراست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه  
 تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میر  
 شکری را که شاهین بدست در برابر ایستاده بود زخم زده بجای  
 خود رفت و نشست و باز حضرت بدوق را پر کرده بر سه پایه نهادند  
 انوبرای سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در کمر و کتکه  
 چوبی در دست داشت شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ  
 آن حضرت که جای دل است بانک فاصله ایستاده بودند و  
 رامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غضب آورد  
 برخاست حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زبر کردند و تیر  
 و تغنگ از محازی دهن و دندان او گذشت و صدای تغنگ آتش  
 افروز سبب صوت و غضب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند  
 تاب حمله او نیاوردند بر هم خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و  
 پهلوئی مردم یکدر قدم عقب زنده افتادند و میفرمودند که دو سه  
 کس از آنها پا بر سیغه من نهاده گذشتند و بمدد اعتماک رای و  
 کمال قرار باز خود را راست ساخته ایستادند در بدوق شیر بمردمی  
 که در طرف دست چپ بودند قصد نمود انوبرای سه پایه را گذاشته



بشیر متوجه گشت و شیر نیز بجانب او برگشت و انوپرای چوبی که در دست داشت دو بار دو دسته بر سر شیر فرود گونست و شیر او را بر زمین انداخته هر دو دستش بدهن گرفته شروع در خائیدن کرد لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که دستهای او از کار بیرون و انوپرای در میان هر دو دست شیر به پشت افتاده بود و یکدست بالای پایش حمایت کرد درین وقت شاهزاده شیر دل شیر شکار شمشیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر فرود آورد قضا را دست انوپرای بنظر مبارک ایشان در آمد و احتیاط بکار برده شمشیر را دور تر از دست انداختند رامداس هم زخمی رسانید و حیانتخان نیز چند چوبی بر سر او زد انوپرای پهلوی غلطیده بزور زانو راست ایستاد و سینۀ انوپرای نیز با سبب ناخن شیر مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده بر سر او زد و چون روی گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهای او افتاده درینوقت صالح نام چرانچی مضطربانه آمد چون شب تاریک شده بود از کورکی بشیر بر خورد شیر بیک طبانچه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم رسیده کار شیر تمام ساختند انوپرای بخطاب انیرای سکه دادن و اضاغۀ منصب سر انرازی یافت. - مقارن اینحال یکی از شیران خانه زاد که در شکار گاهها همراه میدارند مست و قوی هیکل بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که چهار نیله گاؤ را بر بستند

چهل و دو من بوزن هندوستان بود برداشته روانه شد فرمودند که یک نیله گاؤ دیگر بر بالای آن چهار بنهند نتوانست بر خاست بعد ازان حکم کردند که چون راست بایستد بالای آن بگذارند بالجمله هر پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من فزون تر بود که پانصد من بوزن خراسان باشد در خلال اینحال در مشکوی اقبال شاهزاده خرم از دختر مظفر حسین میرزا صفوی صبیحۀ قدسیه بوجود آمد حضرت شاهنشاهی او را پرهیز بانو بیگم نام کردند \*

### آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست هجری جمشید زرین کلاه خورشید بر اوزنگ حمل بر آمد سال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و در جشن اشرف یادگار علی سلطان ایلیچی دارای ایران که به پرسش و تمیزیت حضرت عرش آشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس مقدس آمده بود بمعانت ملازمت اختصاص گرفت و هوناتیکه شاه عباس فرستاده بود از اسپان قیچاق و اقمشۀ نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد بایلیچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقتبالنامه مرقوم میگردد \*

### رقیمۀ الوداد شاه والا جاه

تا رشحات صحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدائق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی



و چمن زار ابهت و کمرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشورگشا خسرو سکندر شکوه دارا لیا مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کمرانی چمن آزایی گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال جهانبانی مبدین رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار بادشاه جم جبهه انجم سپاه فلک بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جویدار عنایت آبی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده سعادت قدسی مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس پاک حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلعت و مودت تحریر پذیر نیست . ع .

قلم را آن زبان نبود که راز عشق برگوید

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهمت به نسبت معنوی و قرب باطنی است لله الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال اینمعنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال برآینده خاطر خورشید مثال نه نشده عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان بروایح فوایح خلعت و وداد و نسایم عنبر شام

محبت و اتحاد معطر گشته بموانعت روحانی و مواصالت جاودانی زنگ زدای خاطر دوستی دردمت است . بیت .  
هم نشینم بخيال تو و آسوده دلم  
کین وصالیهست که در بی غم هجرانش نیست

المنة لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمره مراد بارور شده و شاهد مقصودیکه سالها در پرده خفا مستور بود و بتضرع و اینهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسألت میشد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آزایی پادشاهی وزینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوی جهانکشای خلافت و شهرباری و چتر فلک فرسای معدلت و جهاندارمی آن رفعت بخش افسرو اوزنگ و عقده کشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فرزند تاج و فرزند تخت را بر همکنان مبارک و میمون فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کمرانی در تزیید و تضاعف دارا آئین وداد و روش اتحاد که بین الایا و اجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مزده جلوس آن جا نشین مسند گورگانی و وارث انسر صاحب قرانی بدین دیار رسد یکی از محرمان حریم



عزت بر سبیل تعجیل تعیین شده بمواسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در میان بود تا خاطر مهراگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت در مستقر سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیری واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد اما طمی آن بالکل به حسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام که بیمن توجه خدام ملائک احترام مهمات ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعای احبا صورت یافت و بالکل از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصغیان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را که اباً عن جد از زمره بندگان یکجبهت و صوفیان صافی طوینت این دودمانست روانه درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم پریش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باخبر مسرت آثار سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه کرده مرجو آنکه پیوسته دوحه محبت و رداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که باروای انهار موالات و اجرایی جداول مصافات غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانی است محرک سلسله یگانگی و رافع

غایله یگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بابتلاف صوری متفق ساخته با رجوع و انجام مهم ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن سلاله خاندان جاه جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید دارک - از وقایع ناملایم که درینولا سانس گشت تاختن احداک بد نهد است کابل را تفصیل این اجمال آنکه درین هنگام نافرجام که خاندوران با سران سده در ثمن نیکبهار و حدود بنگش توقف داشت و معز الملک بخشی با معدودی از ملازمان خود و چندینی از بندهای درگاه در کابل بود احداک بد سگال فرصت مغتنم شمرده با سواز و پیداهای بسیار خود را بحدود کابل رسانیده و معز الملک باندازه قوت و قدرت خویش شهر را کوچک بند کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چند توپ گرفته از اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت نیارده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پای همت افشوده از پشت بام و سرای خویش آن مخدولان تیره بخت را به تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پای داده از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند بیمن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کس علف تیغ انتقام شده با دوست اسپ گیرا شده از آن مهلکه جان بتک پا بیرون بردند ناه علی میدانی درلوه کده بود چون اینخبر وحشت اثر بوی رسید بصرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بتعاقب آن مخدول شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته عطف عنان نموده مقارن اینحال قلیچ خان از لاهور آمده سعادت



زمین بوس دریافت اورا بحکومت کابل و استیصال احدات و ضبط  
افغانستان تعیین فرموده صوبه بلخ را به تیول مرتضی خان  
عزایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی  
و غیره تفخواه شد و مقرر گشت که خون بمحال جاگیر شتاند  
متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده  
بیخ و ریشه آنها را بر اندازد \*

### خواستگاری صبیبه اعتماد الدوله

از وقایعی که درینولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور افکند خواستگاری  
صبیبه اعتماد الدوله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم  
گردن دفترها باید پرداخت ناگزیر مجملی از کار نامه های آسمانی  
و نیرنگیهای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذارد - میرزا غیاث  
بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی  
حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد  
خان بخدمت شاه جمجاه طهماسب صفوی پیوست و شاه وزارت  
خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود  
نخستین آنها طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیبه میرزا علاء  
الدوله پسر آقاملار بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری  
نمود و بعد از وفات پدر با دو پسر و بیگ دختر متوجه هندوستان  
گشت و در قندهار صبیبه دیگر حق تعالی ارزانی داشت در فتحپور

بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ناصیه  
اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت وجوه  
رشد بوالا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت بر افراخت میرزا غیاث  
بیگ با نویسندگی و معامله فهمی بغایت نیکذات و کار گذار بود  
تبع شعر قدما بسیدار کرده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را  
بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خلاصه اوقات  
صرف شعر و سخن میشد سلوک معاش او با اهل حاجت  
بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزرده  
گردیده باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی پاک  
بود در هنگامی که حضرت مرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند  
علی قلی بیگ استچلو که از تربیت کرده های شاه اسمعیل ثانی  
بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب  
سرنوشت دختر میرزا غیاث را که در قندهار بوجود آمده بود بوسی  
نسبت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیرافکن  
و منصب مناصب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در  
صوبه بنگاله جاگیر عزایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و  
خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق  
گذشته بجای خود رقم پذیر گشته و چون شیرافکن بجزای عمل  
خویش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان  
صوبه بنگاله صبیبه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب  
اعتماد الدوله سر بلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت  
بنابر عباری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف



نشسته بود بوقه بوقه سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتی  
 در خدمت ایشان بنا کاهی گذرانید چون هنگام سطوع کوكب بخت  
 و طلوع اختر مراد در رسید اقبال به استقبال شتانت طالع از گران  
 خواب بیدار شد سعادت روزی آورد دولت حجله آراست زمانه  
 بمشاطکی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو  
 هجوم آورد درهایی بسته را کلید آمد دلهایی خسته را دوا شد  
 بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز  
 بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای  
 خلافت انتظام یافت و انا نانا پایه عزت و قبول ارتقا و اعتلا پذیرفت  
 نخست نور محل نام کردند و پس از روزی چند خطاب نور جهان  
 بیگم عنایت شد جمیع خویشان و منتسبان او بانواع مراسم و نوازش  
 اختصاص یافتند نسبت خویشی و کسرانی خویشان موقوف غلامان  
 و خواجه سرایان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانی و منصب  
 ترخانی گرفتند پیر کنیزدائی دلزام نام که بیگم را شیر داده بود  
 بجای حاجی کوه صدر اناث شد و مدد معاشی که بعورات  
 مرحمت میکشت صدر الصدور بمهر او معتبر میداشت \* بیت \*

گفتد خویش و تبار تو ناز و میزبید  
 بحسن یک تن اگر یک قبیله ناز کند

بعید از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل  
 آمد یکجندی در جبهه که نشست و جمیع بگورنش آمده گوش  
 بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود \* بیت \*

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور \* بنام نورجهان پادشاه بیگم زر \*

طغرای فرامین چنین نقش بست - حکم علیه عالیّه مهد علیا  
 نورجهان پادشاه بیگم - زنه رفته کار بجائی کشید که از پادشاهی بجز  
 نامی نماند مکرر میفرمودند که من سلطنت را بغور جهان بیگم  
 ارزانی داشتم بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در  
 نمی باید از خوبی و نیکداتی بیگم چه نویسم هر جا کار افتاده را  
 عقد پیش می آمد و بخدمت او ملتجی گشت گره از کارش  
 دشوده کامیاب مراد ساخت و هر کس بدرگاه او پناه برد از آسیب  
 ظلم و ستم محفوظ ماند و هر جا دختری بود یتیم و بیگس  
 بقصد ثواب عروس کرده در خور حالت او جه از لطف فرمود و یمن  
 که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده  
 باشد ) - درینوالعبد الله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت  
 برافراخت و چهارلک روپیه بجهت سامان سپاه و تهیه لشکری که بکومک  
 ارتعین شده عنایت نمودند و بجای او راجه با سویمهم رانا دستوری یافت  
 درین تاریخ یکی از غلامان پادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری  
 بی همتا است کار نامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد  
 که چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ ازمنه  
 مشاهده نکرده و هیچ گویی مانند آن و نزدیک آن نشنیده بالجمله  
 در پوست نفیسی چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده - مجلس  
 اول از کشتی گیرانست که در کس با هم کشتی میگیرند و یکی  
 نیزه بدست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رسی در دست دارد  
 و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی  
 و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است - مجلس دوم تختی ساخته و



بر بالای آن شامیانة ترتیب داده و صاحب دولتت بر تخت نشسته  
یکپای خود را بر بالای دیگر نهاده و تکیه بر پش پست او نمایان  
و پنج نفر از خدمتگاران برگرد و پیش او ایستاده و شاخ درختی  
بر آن تخت سایه انداخته - مجلس سوم هنگامه ریسمان باز بست چوبی  
ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته و ریسمان بازی بر بالای  
آن پای راست خود را از پس سر خود بدست چپ گرفته و بر بازی  
ایستاده بزنی را بر سر چوب کرده و شخصی دهل در گردن انداخته  
می نوازند و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس  
دیگر ایستاده تماشا می بینند و از آن پنج کس یکی چوب در دست  
دارد - مجلس چهارم درختیست و در ته آن درخت صورت حضرت  
عیسی ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی  
با آن حضرت در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند مقارن این حال  
فرمان شد که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از گجرات بر آمده  
براه ناسک و تربیک بولایت دکن در آید و رامداس کجپناه را که  
از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و  
عدایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایی بخشیده بکومک  
خان مذکور دستور فرمودند که از تهور و جلالت بوقت خبردار  
باشد و قلعه رنتهنپور که از اعظم قلاع هندوستان است بمشار الیه  
مرحمت شد پنج چهار لک روپیه خزانه بجهت خرج لشکری که  
همراه عبد الله خان تعیین کرده بودند مصحوب روپ خواص و شیخ  
انبیا نزد خان مظفر لوا مرمول گشت خواجه ابوالحسن نیز بدان  
موسب تعیین شد درینولا موضع سموکر که از شکارگاه حوالی اکبر آباد

است حکم تمهغه شد و نضای وسیعی را سر ابردها کشیده آهوها رانده  
بمیان آن در آوردند تا هفت روز با اهل محل بششاط شکار خوشوقت  
بودند و نصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد ششصد و چهل  
و یک آهو زنده گرفتار شده بون ازین جمله چهار صد راس بفتحپور  
فرستادند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار  
باشند اقرب یکصد آهو را حلقهای نقره در بینی انداخته در همان  
صحرا آزاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنگ زده بودند باسرا و  
سائر بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بعرض رسید که بعضی  
از امرای سرحد امری چند که بایشان مناسبت ندارد بعمل  
می آورند فرمان شد که بعد ازین پیرامون امری که در ضمن  
فرمان تفصیل یافته و مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه  
در جهروکه نه نشینند و بندهای پادشاهی را تکلیف چوکی و تسلیم  
نکنند و فیل جنگ نیندازند و در سیامتها آدمی را کور نکنند و  
گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بندهای  
پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام بر آمدن نقاره  
نوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان پادشاهی و نوکران خود بدهند  
جلو و خنک بردوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای پادشاهی را  
پایاده در جلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسند مهر بر روی  
کاند نکنند •

### آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی

روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری تحویل



حمل شد درین جشن خسرو اوزبک که در اوزبکیه بخسرو قرچی  
 اشتباه دارد و از عمدهای آن دولت بود بقدرسی آستان آمده سعادت  
 زمین بوس دریافت و مقارن اینحال عرضه داشت اسلامخان  
 مشتمل بر قتل عثمان<sup>(۵)</sup> و پاک شدن آن مرز و بوم از لوٹ افغان رسید -  
 اکنون مجمعی از خصوصیات بنگاله بجهت شانابی سخن رقمزد  
 کلک بیان ساخته بر سر مدعا میبرد بنگاله ملکیت وسیع از اقلیم دوم  
 طول آن از بندر چانگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کوه و عرض آن  
 از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن دو صد و بیست کوه و جمع آن  
 تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد  
 در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار ریک لک پیاده و  
 یک هزار فیل و چهار پنچ هزار کشتی از نواره جنگی و توپخانه و غیره  
 داشته اند از زمان شیر خان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف  
 افغانان در آمده و بعد از سلیم خان سلیمانخان کراچی در تصرف  
 داشت و چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس جهان افروز  
 حضرت عرش آشینانی آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک  
 تعیین شده امرای عظام مدتها تردد و تلاش کرده افغانانرا مستاصل  
 ساختند (۱) از عهد حضرت عرش آشینانی ولایت بنگاله در تصرف  
 اولیای ابد ترین است) لیکن جمعی از افغانان تیره بخت در

( ۵ ن ) عثمان بوهانی که در سرحد بنگاله غنیم زبردست  
 و متغلب بود و پاک شدن آن الخ ( ۶ ن ) و بعد از آن داؤد  
 پسرش قابض و متصرف بود و چون تخت الخ ( ۷ ن ) دیگر نسخه

مهردهای آن ملک مانده بودند عمده آنها عثمان بود در زمان آنحضرت  
 او را مکرر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام  
 حکومت راجه مانسنگه جنگهایی نمایان کرد و استیصال او میسر  
 نشد بالجمله درینفولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی  
 یافت فوجی بسردارمی شجاعخان ترتیب داده بر سر عثمان خان  
 تعیین فرمودند اکثر امرای ناصبی که در آنصوبه بودند مثل کشور خان  
 پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم باره و شیخ  
 اجبه و معتمدخان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندگان  
 بکومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه در حدود متعلقه او رسیدند  
 نخست رسول زباندان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خرد پسند  
 رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کلخ داماش جا گرفته  
 بود و زندیشهای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد ساخته  
 خویش را بپهلو رنجه میداشت بجواب التفات نفرموده در کنار  
 ناله که چله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصه نبرد  
 آراست دولتخواهان از استماع این جرأت و تهور چلته پوشیده آماده  
 قتال و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که بهادران رزم  
 دوست چیقلمشی نموده پای هم پیش نهاده مستعد کارزار اند او  
 نیز بترتیب صفون ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج بانوج مقابل  
 خون گرم و کیرا بمجاهله و مقاتله پرداختند عثمان فیل مست جنگی  
 که اعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته برنوج هر اول



تاخت و سید آدم باره و شیخ اجبه بمداغه ارباب ضلالت پای  
 همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج بر انغار  
 نیز داد تهور و جلالت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر  
 قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جرانغار  
 نیز مردانه کارزار کرده بوالا پایه شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری  
 از مخالفان بد سرانجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک  
 افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار  
 شدند آن متهور بی باک از کشتهایی خود حساب بر نگرفته بخته  
 فام فیل مست و در پیش رو داشته خود بر فوج هراول تاخت  
 و چون بسیار فریه و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود  
 و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت  
 فشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند  
 و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل  
 مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز بر چهره بر فیل زد بعد  
 از آن دست بقبضه شمشیر برده زخم پی در پی بر چهره فیل رسانید  
 آنگاه جسد هر کشیده دو جمدهر زد فیل از غایت مستی و دلوری  
 غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ زیر کرد  
 و آن شیردل غیل انگن مانند برق لامع از اسپ جدا شده نام  
 جهانگیر بادشاهه بر زبان آورده راست ایستاد درینوقت جلو دار او  
 شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم  
 بزانو در آمد و شجاعت خان بدستیاری جلو دار فیلبان را از فراز  
 فیل بزیر کشیده و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم

فرداد کنان بر گردید و قدمی چند رفته افتاد و اسپ شجاعت خان  
 بی آسیب و آزار بر خاست شجاعت خان سوار شد مقارن اینحال  
 مخالفان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان دو اندیدند و علمدار  
 را با اسپ زیر کردند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار  
 ساخت و گفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که  
 در پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری زده  
 بقتل رسانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعت خان در پای علم  
 ایستاده از باطن پیر و مرشد خود استمداد همت نمود درینوقت  
 تغنگ که اکثری از سران سپاه جان نثار شدند و بقیه السیف بزخمهای  
 منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند که اقبال  
 بادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تغنگی از غیب بر پیشانی  
 آن وخیم العاقبت رسید و کس ندانست که این زخم از دست  
 که بود لیکن عثمان دریانت که ازین زخم جان بری نیست مع هذا  
 تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص مینمود چون  
 آثار ضعف و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عنان  
 ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصوره  
 تا لشکر گاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند و چون در پهر از شب  
 سپری شد عثمان در گذشت ولی برادر عثمان و مریز پسر او  
 خاک ادبار بر فرق روزگار خود پیخته و بنگاه را برجا مانده در دل  
 شب با دل سیاه تر از شب جسد آن باطل ستیز را بر داشته بمحکمه  
 خود شناختند قراولان لشکر فیدروزی اثر ازین سائحه آگاهی یافته شجاعت  
 خان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن



بجهت تردد و ماندگي و تجهيز و تکفين شهدا و تيمار مجروحان دران روز تعاقب در عقده توقف افتاد از اتفاقات حسنه معتمد خان که در آخر بخطاب لشکر خاني سرفراز گشته و عبد السلام پسر معظم خان و ديگر بندها با سيصد سوار و چهار صد سوار توپچي تازه زور در يفتوت رسيدند و شجاعت خان اين مردم را همراه کرده بتعاقب آن گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزيمت شجاعت خان آگهی يافت نجات خود را منحصر در باز گشت يافته کس نزد دولتخواهان فرستاده پيغام گذارد که عثمان که باعث اين همه شورش و آشوب و فتنه و نساد بود از گرانج وجود سبکبار گشت و حق تعالی شراو را از ما کفایت کرد ما همه بنده فرمان پذيريم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی و بندگی درگاه راسرمايه سعادت جاردانی دانسته روی امید بقدمی آستان نهاد فیلان عثمان را برسم پيشکش ميگذازيم شجاعت خان و معتمد خان و ديگر بندها دلآسای آنها نمونه قول دادند روز ديگر ولی برادر عثمان و ممریز پسر او با ديگر برادران و خوبشان آمده شجاعت خان را ديدند چهل و نه زنجير فيل برسم پيشکش آوردند و شجاعت خان نام بردها را همراه گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پيوست و چون در اکبر آباد نوید اين فتح بمسامع اقبال رسيد اسلامخان را بمنصب شش هزاري ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و ساير بندها را که در استيصال عثمان مصدر ترددات پسنديده شده بودند باصافه منصب سرفراز نمودند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص

( ۲ ن ) معتقد خان

يافت - از سوانح رفتن عبد الله خان از گجرات بدکن و بناکامی مراجعت نمودن او شرح اين مجمل آنکه راي جهانکشای چنين اقتضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امير الامرا ميرزا رستم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آيند و عبد الله خان و خانعالم و علی مردان خان بهادر و سيفخان و راجه رامداس بالشکر کجرات از راه ناسک ترنپک متوجه دکن گردند و انواع از يکديگر خبر گرفته بتاریخ معين از دو جانب غنيم را بميان گيرند و باين تدبير غالب ظن آنکه غنيم مستاصل شود عبد الله خان چون از گريوه گذشته بملک غنيم در آمده ده هزار سوار موجود مستعد خوش اسبه آراسته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بنظر اعتبار در نياورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم و گيرا باهتيصال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهم عظيم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را با تشبازی و بان بسيار مقابل عبد الله خان فرستاد روز بر دوز لشکر گشته برکي گيري ميکردند و شب تا وقت سحر بان ميزندند هر چند اين لشکر بدولت آباد نزديکتر ميشد جمعيت غنيم بيشتري ميگشت و عنبر پی در پی کومک ميغريستاد چون اثری از فوج دوم پديد نيامد و هر روز غنيم قويتر ميگشت دولتخواهان صلاح دران ديدند که عطف عنان نموده باحمه آباد بايد رفت و کار را از لون ديگر پيش بايد گرفت بدین عزيمت از حوالي دولت آباد برگشتند و درين راه غنيم بيچيده مي آمد و هر فوج بانوج مقابل خویش مبارزت مينمود علی مردان خان بهادر قرار بر کشتن خود داده بانوج مقابل خویش مبارزت



نموده داد مردی و دلوری داده بزخمهای منکر بر زمین  
آمده اسیر پنجه تقدیر گشت برکیان او را برداشته نزد عنبر بد  
اختر بردند و عنبر او را در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح  
بجهت علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها و دیعت  
حیات سپرد و این حرف از مشهور است که شخصی بتقریبی  
گفته که نتیج آسمانی است بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانیدست  
اما میدان از ماست و ذوالفقار بیگ نیز بان خورده جان نثار  
شد و چون لشکر بولایت بکلانہ در آمد مخالفان از سرحد  
خود عنان ادبار معطوف داشتند و عبد الله خان بگجرات رفت و  
چون راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا و میرزا رستم از راه  
برار می آمدند اینخروف موخش استماع نموده آنها فیز برگشته  
در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز پیوستند نفس الامر  
آنکه اگر این در فوج دانسته و فهمیده قدم در پیش می نهادند  
کار بر وفق مراد در لخواهان صورت می بست هیچ شک نبود  
( از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب را ضائع و ابر ساخته  
خود را مطعون گردند ) چون اینخبر در اکبر آباد بمسامع

( ۲ ن ) و احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی  
بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهدشاهی تربیت  
فرموده و ننه بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا  
مرحمت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمنای آنجا سوای جاگیر  
در انعام بخشیدند و تا در قندهار بود سلوک الخ

جلال رسید خاطر اشرف بشورش و آشوب گرانید و انتظام آن مهم  
منحصرا در فرستادن خانخانان دانسته او را باخواجه ابوالحسن  
مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت آصفخان رسید و بر  
خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم اینخروف تاریخ فوت او را  
\* صد حیف ز آصفخان \* بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده  
افتاد ( آصفخان حرم خانۀ عالی داشت و در مباشرت مولع و حریص  
بود آخر جان در سر این کار کرد ) و مقارن اینحال خبر فوت میرزا  
غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم ننه بود نقش طالع  
او درین کار گاه خوب نشست تا آنکه قندهار بامضامات و ننه  
باتوابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و تا در قید حیات بود سلوک  
با متردین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم  
ساخت جوان نیک نهاد قابل و مستعد بود لیکن شیفته شراب  
گشته جان خود را بر سر آن باخت و با اهل سخن و مردم  
صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر  
میگفت و قاری تخلص میکرد بعد از فوت او ابوالغنی اوزبک  
بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت بر انراخت درینغولا  
جشن طوی شاهزادۀ والا شکوه سلطان خرم بامدیۀ قدسیۀ اعتقاد خان  
پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزادۀ جوان بخت مجلس  
بادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر و الا قدر گرانید  
و بجهت بیگمان و پردگیان سرادق صفت زیورهای لایق چنانچه

( ۵ ن ) بیک نسخه ( ۶ ن ) ابولهبی - ابو الغنی



رسم مت کشیده و با امرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودند و میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سر بلندی بخشیده موافق منصب پنجهزاری ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تنخواه کردند و مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره تته را از قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بنشاط شکار رغبت فرمود و در باغ دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از شنوح این واقعه ملول و محزون گشت والده ایشان گلرخ بیگم صبیغه قدسیه فردوس مکانیست انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمیع خوبیها که به پیرایه عصمت زبید آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند گاهی مصرعی و احیاناً بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشان است \*

کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام

مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از شفقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد ازدواج خویش در آردند بی اغراق خوب بیگمی بود خدایش بیامرز \*

### آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

در هجری کیخسرو خاور انتساب آفتاب بر تخت حمل جلوس فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از مردم مکه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید ملک اینها پیگو و رخنگ است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات بری و بحری هرچه بدست می افتد میخورند و هیچ جانداري از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراقلماق شبیه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیک است بترکی نمی ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش سنیّه مسجورانند (روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بحاضران بساط قرب پیاله در کچه عنایت فرمودند یکمهر هزار توله که دوهزار و پانصد مقال باشد بیادگار علی سلطان ایلیچی دارای ایران لطف شد) از غریب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنقوان جوانی و دولت بیوز و شکار آن توجه مفرط داشتند قریب ده هزار یوز در سرکار آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده بچه بیارند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده را قلاده بر آورده در بانمات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و جفت شوند صورت نه بیست در بنوقت یوز نری قلاده گسیخته خود



را بیوز ماده رسانید رجفت شد و بعد از دو نیم ماه سه بچه زائید و کلان شدند و ازین غریب تر بچه آوردن شیر است در اوراق سابق رقمزده کلک بیان گشته که درین دولت شیرینی قید و زنجیر گله گله در میان مردم میگردد نه ضرر آنها بمردم میرسد و نه وحشت و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیرینی آبستن شد پس از سه ماه بچه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن بماده جفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که از پستان او قطره شیرینی بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید نیامد ظن غالب آنکه از استیلائی قهر و غضب او باشد - همدردین ایام از سگ دیوانه عجب واقعه مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه در جائی که فیل خاصه بادشاهی بسته بودند در آمده پای ماده فیل را گزید او فریادهای غیر متعارف کردن گرفت چندانکه فیلبانان خبر دار شده خود را رسانیدند سگ گریخته بزقوم زاری که در آن حوالی بود پناه نرده بعد از زمانی باز خود را بغیل رسانیده دست او را گزید و فیل او را در زیر دست و پای مالش داده گشت چون مدت یکماه و پنجروز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابرو شورش رعد و برق ماده فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضایش بر عرشه درآمد و بر زمین افتاده بهزار محنت برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چرا باز مانده بحال تباه روزی بشب و شبی بروز می آورد روز هفتم افتاد و جان داد بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی که ابرو و باد و رعد و صاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاد و تمام

اعضایش بر عرشه درآمد و آب از دهانش میرفت تا جان داد حق تعالی همه دردها را دوا آوریده است سوای کفچه مار و سگ دیوانه که پا زهر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای آن افسونی و دوائی یانته نشد ( درینولا یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس بغضایت اسپ بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا دوزی و کلکی مرصع وسی هزار روپیه نقد سرنرزی بخشیده رخصت معارفت ارزانی داشتند و خان عالم را بسفارت ایران نامزد فرموده خلعت خاصه و کپسو باتیول کناره گران بها که علاقه مروارید داشت لطف فرمودند بدانصوب دستوری یانته ) \*

### نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکه اجمیر

چون همواره عساکر فیروزی متأثر بقصد استیصال رانای مقهور از پیشگاه سرانقات جلال تعین شده و ازین که کارها در گزرو وقت است آن مهم انتظام شایسته و نسق پسندیده نپذیرفت رای جهان کشای چنین اقتضا فرمود که خود بسعدت و اقبال متوجه استیصال آن سیاه بخت و خیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را معسکر اقبال باید ساخت و باین عزیمت صائب بتاریخ دوم شهر شعبان هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهر یور ماه سال هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یانته چون دار البرکه اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت



روضه منوره معینیه در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول معادت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانبانی و کشور ستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در وقت تسلیم رخصت قبای طلاء دوز مکلل بکلهای مرصع که مروراید بر دور کلهای کشیده بودند و دستار زر دوزی و طره مروراید و فوطه زر بغت مسلسل مروراید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع با تیول کناره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق بسرکردگی خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار سوار خوش اسپه که آن قرة العین خلعت خود انتخاب فرمودند در ملازمت ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت خلعت فاخره و اسپان قبیاق و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش فرقی عزت برافراختند فدائیلخان بخدمت بخشیدگری این لشکر شرف اختصاص یافت درینولا خبر فوت اسلامخان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرفراز گردید خواجه ابوالحسن بوالا منصب بخشعی کل خلعت امتیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بیهوده خود را رنج میدارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام منبئی برینم و امید بتقریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه

و تقی که او در برهانپور بود اینخدمت را بازرز التماس کرده پیوسته در مجالس و محافل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه از مصالح این کار درخواست نمود از کوسک و مدد و توپخانه سر انجام یافت و بعد از آنکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات جلال افتتاح این عقده دشوار و متعذر مینماید چون نزول صوب اقبال بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدانصوب شرف رخصت ارزانی داشتند و مدار این مهم بعهد کاروانی آن رکن السلطنه حواله شد و منظور نظر مبارک آن بود که یک چشم زن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده نیت خویش خواهد بود چون خواجه موسی الیه تبلیغ رسالت نموده از فرط خود رانی و زیان کاری خویش را آشنای این سخن نساخت و بنا بر نسبتی که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن او را در انصوب صلاح دوام ندانسته حکم فرمودند که مهاجرتان رفته او را از اودیپور بدرگاه والا آوردند محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بهندسور شنانته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند درینوقت عرضه داشت بادشاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل عالم کمان که رانار بدان فاش تمام بود با هفده زنجیر نیل دیگر که در شعاب جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او نیز درین زودی گرفتار گردد •



## آغاز سال نهم از جلوس معلی

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری تحویل  
آفتاب بپرچ حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس میمنت مانوس  
آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی  
سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت برافراخت و اعتماد الدوله  
بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یانمت ابراهیم  
خان را که هفت صدی و سیصد سوار بوده بمنصب یکم هزار و پانصدی  
و شش صد سوار سرفراز ساخته بخدمت بخشیدگی عزراختصاص  
بخشیدند این مناصب و مراحم در جنب نسبت نور جهان بیگم چه  
نماید چه از غلامان و خانه زادان و منتسبان این سلسله منتفسی  
نماند که بمنصب و جاگیر خاطر خواه کسروا نشد بی مبالغه منتخب  
ممالک وسیع هندوستان جاگیر ملازمان و منصوبان مهد علیا  
است درین تاریخ مهالبتخان خان اعظم و عبد الله خان پسر او را  
از اودیپور بدرگاه والا آورد حکم شد که حواله آصفخان نماید که در  
قلعه گوالیار نظر بند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو  
را بالاحاج و زاری والد و همشیره های او حکم شده بود که بکورش  
می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دولت مندی از سیمای او ظاهر  
نبود و کم فکر باطل اندیش همیشه منول و اندوهگین بحضور اشرف  
می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در تنگنای خمول و ناکاهی  
روزگار بسر برده از سعادت کورش و خدمت حضور محروم باشد  
در بدایت این سال همایون فال در شهبستان شاهزاده بلند اقبال سلطان

خرم از صبیله قدسیه آصفخان مولودی زهره جبین قدم بعالم وجود نهال  
حضرت شاهنشاهی آن نور باره حدیقه قدس را بجهان آرا بیگم  
موسوم ساختند - و از سوانج آمدن میرزا رستم صفوی است که  
بحکومت و حراست تنه کلاه گوشه نخوت کج نهاده بغی شده  
بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان فوت کرد خاقان  
ستوده خصال آن عالی تبار را بوالا خدمت پنجهزاری ذات و  
پنجهزار سوار بلند پایگی بخشیده دو لک روپیه بصیغه مدع خراج  
لطف نموده گوش سعادت او را بنصائح خرد پسند گرانبار دانش  
ساخته بدانصوب رخصت فرموده بودند و چشمداشت این بود  
که با رعایا و متوطنان آنملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم  
را از حسن سلوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی  
پیش گرفت که بر خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم  
و تعدی او بستوه آمدند و زبانها بشکوه او گویا شد و عزل او از  
حکومت آنملک بر قسمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدرگاه  
پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی او داد خواه آمدند و باز خواست آن  
بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حواله انیرای سنگه دکن  
فرمودند و حکم شد که تا دل آسائی مستغنیان نه نماید بدریانت  
سعادت ملازمت راه ندهند و هم درین سال نقیب خان بجوار رحمت  
ایزدی پیوست فامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر  
عبد اللطیف سیفی تزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی  
انارالله برهانه با اولاد و احفاد بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبه  
خلافت منتظم گشت میرزا از اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب



خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی داشت آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را بشاه غاز بیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف متصل به گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت میرزا نقیب خان و منکوحه او که در زمان مکنانی بودند در دو قالب متصل بهم واقع شده انا لله و انا الیه راجعون درینولا میرزا رستم را که حواله دهن سنگه اندر ای بود بحضور اشرف طلب نموده ازان حجاب بر آوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فدای بیخان بخشی اشکر شاهزاده گیتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدمت بخشگیری آن لشکر فرق عزت بر افرخته بدانصوب رخصت فرمودند - از اعظم سوانح انتظام یافتن رانا امر سنگه است در سلک دولتمخواهان درگاه سلاطین پناه چون حضرت شاهزاده بلند اقبال جهانبانی گیتی ستانی در اردیبهرد که جای حاکم نشین آن ملک بود رایت اقبال بر افرشته تهنیجات مقرر فرمودند و هر جا اثری و نشانی ازان آواره بادیه اذبار می یافتند یلغار جدا می نمودند و همگی توجه باستیصال او مصروف میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جنال هواهای مسموم و آبهایی جانگداز داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت فشرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند رفته رفته کار برو تنگ شد و روزگار پعمرت و دشوار کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که

ماندند از شدت بیماری وضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سوبه کرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که نوکر عمده او بود بخدمت شاهزاده بلند اقبال فرستاد و عجز و انکسار را شفیع ساخته بدگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کولکنده یا نیم جانی چندکه همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریافت و اعل گران بها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر نیل پیشکش کرد و از جانی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم تسلیمات و سجدهات می نمود چون بتخت دولت جبین سای اخص گشت شاهزاده والا قدر بدو دست سر او را از زمین برگرفته بمحاذی سینه مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرسش و دلجوئی راحت بخش خاطر رسیدند و دل وحشت گزیده او گشتند بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدهات و لوازم بدگی و زمین بوس حکم نشستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ قیچاق با زین مرصع و نیل خاصه با یراق نقره و پنجاه راس اسپ و یکصد و بیست سر و پا بمردم عمده او مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون رانا مطمئن خاطر بمنزل رسید کون نام پسر جا نشین خود را بخدمت فرستاد او نیز بدولت زمین بوس فرق عزت بر افرشته باقسام نوازش عزت اختصاص یافت و مقرر شد که پسین سفر کرده در خدمت آن حضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تارخیکه سواد اعظم هندوستان بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها پادشاه دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این اراده دوز از کار



پیرامون خاطر راه نیافته پیوسته عساکر منصوره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بقصد استیصال رانا تعیین بودند هر چند کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت شانشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی میفرستادند چون افتتاح این عقده دشوار به تیغ جهان کشای شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رقمزده کلاک تقدیر بود ازان کوششهای عبث و سعیهای بی موه هیچ نکشود چون هنگام جلوه شاهد مراد رسید بکرم کریم کار ساز و خداوند بی نیاز برونق خواهش دولتخواهان این دودمان رفیع الشان تیسر پذیر گشت و شاهزاده والا قدر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیر نزول موكب منصور اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هر کدام در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندار ماه سال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم سال هزار و بیست و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان فرود سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شانشاهی گردیدند امرای عالیقدر و سائر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موكب عالی سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو بهر و دو گه‌ری از روز مذکور شاهزاده بلند اقبال به سعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیدند و آن حضرت فرزند اقبال مند را در آغوش عزت

گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین بوس بخشیان عظام کرن را به پیشگاه اقبال آورده ناصیه اخلاص اورا بفروغ سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شد که تداق داران بارگاه عزت و تواجیان بهرام صولت ادرا بر جهر و که دست چپ مقدم ایستاده سازند آنگاه بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع و تسبیح مرورید گران بها و اسپ قنچاق با زین مرصع و نیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پهن ازان کرن بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سائر منصبداران و بندهای پسندیده خدمت هریک در خور پایه خویش از مراسم نوازش کام دل برگرفتند چون صید خاطر وحشی نژادان صحرا فرود از لوازم فرمان روائی و مراسم جهان کشائی بود کرن را هر روز بمعنایت تازه از اسپان قنچاق و رهوار و فیلان مست صف شکن و اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز می فرمودند بی اغراق از نفایس و نوادر کم جنسی باشد که بار مرحمت نشده باشد \*

### آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل آفتاب جهان تاب بیرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک آغاز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند پایه گردید و علم و نقاره نیز عنایت شد و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره میفراخته باشند و این



عقابتی بود مخصوص بار (زبان قلم از اعتلای نور جهان بیگم و ارتقای او و منتصبان او قاصر است اگر در شرح این کار نامه بدیع دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرصت من کی باین شغل کفایت میکند) روز دوم آصفخان پیشکش عالی کشید قریب بیک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب افتاد و منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن پسرانا امر سنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافته در سلک امرای والا قدر منظم گردید درین مدت هیچ یک ازین سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد ملازمت مبادرت نموده و خود سررنگار بسربرده مطیع و فرمان پذیر نبوده ایند جل شانہ غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال نموده و منشی دارالملک قضا طغرائی غرای این فتح بنام نامی والقباب گرامی شاهزاده جوان بخت خرم بر صفحه جهانگیری رقمزده کلك تقدیر ساخته • ع • اینها توکنی واز توآید \* (درین تاریخ از دختر بلند اختر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد و جد بزرگوار آن فرزند بخش دودمان خلانت را بسطان دارا شکوه موسوم ساختند) درین ایام از عرضه داشت منہیان صوبه کشمیر غریب واقعه بمسامع جلال رسید و بنابر شرائط احتیاط و مزید تاکید فرامین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحه هوش

( ۵ ن ) بیک نسخه ( ۶ ن ) بیک نسخه

انرا بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال منزوی بود دو سال پیش از آنکه ودیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاه مرا مدفون سازند و آنها بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد من است سپرده سبک بار متوجه سفر بازپسین میشوم آنکه بیکمی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زادهای کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا به هفتصد تنگه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تغلین من خواهی کرد فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت به اشناایان قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل کرد روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته یافت کیفیت حال او از خادم استفسار نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود کشاده نگردد جهت وجوب احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره را شد و باتفاق خادم بدرون در آمد دید که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده انا لله و انا الیه راجعون - دران روز غریب شورش در شهر افتاد از وضع و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که در پای جنازه آن بزرگوار حاضر نشد - و از غرائب اتفاقات که درینولا سانح گشت کشته شدن



کشن سنگه و گوبنداس است در مستقر سر بر خلافت و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیره رامو لدیو مشهور است و حضرت شاهزاده عالمیان سلطان خرم از همشیره ایشان قدم بعالم وجود نهاده و راجه سورج سنگه و کیلی داشت گوبنداس نام بغایت معتبر و گوبال داس نام برادر زاده راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند سال گوبنداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که راجه سورج سنگه بانتقام برادر زاده خود گوبنداس را از هم گذرانند چون راجه باو عنایت مفرط داشت و مدار دلت راجه بر او بود ازین باز خواست مخالف افتاد و کشن سنگه از اغماض راجه آشفنگی داشت و کینه برادر زاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرو برده در انتظار فرصت بود درینوقت حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهمر تشریف برده شب در آنجا توقف فرمودند قابو یافته با کرون نام برادر زاده خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضائی که راجه و ملازمان او فرود آمده بودند رسید و چندی از مردمان آرموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل منزل راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت و محارست بر اطراف خانه گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوبنداس بیدار شده بی سابقه خبر آگاهی مضطربانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف

خانه بر آمد تا خود را بمردم پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در طلب او آشفته می گشتند در آمده بقتل رسید چون کشن سنگه از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود از اسب پیاده شده باتفاق کرون بدرون حویلی گوبنداس در آمد هر چند مردم از پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها نمود درینوقت راجه نیز بیدار شد و شمشیر در دست از خانه بر آمده بدرون حویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را بر اجه رسانیدند راجه همه را بمدافعه و مقابله جمعی که پیاده شده بدرون لشکر در آمده بودند فرستاد چون مردم راجه بحسب کمیت فزونی داشتند هر یک از آنها ده کس و بیست کس در زیر تیغ گرفتند محمله کشن سنگه و کرون سنگه برادر زاده او در آن کثرت بقتل رسیدند و کشن سنگه هفت زخم و کرون نه زخم برداشت و بعد از کشته شدن گوبنداس و کشن سنگه و کرون بقیده السیف خود را با سپان رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن آنها عوار بودند و جنگ کنان تا پیش جهور که پادشاهی رسیدند و درین آشوب گاه ننگه شصت و هشت راجپوت از طرفین بقتل آمدند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگه کشته شدند. و از اعظام وقایع که درین سال پرتو ظهور انگند مقتول گشتن صغی میرزا است مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان - و بیان این سانحه برسم ایجاز و اختصار آنکه شاه مدتها از جان نشین خوبش بد گمان و متوهم بود



تا آنکه در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود نام غلام ترکی اشارت کرد که صفی میرزا را باید کشت و آن سفاک بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری رفتیکه میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم سنجکی کارش بانجام رساند و بسیاری از روز جسدش در آب و گل افتاده بود هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین پردازد تا آنکه بشیخ بهاؤ الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر رسید شیخ بحسن ادا و لطف بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید زاده بر لب جوئی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب مدفون سازند شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را باریدیل که مدفن آبا و اجداد ایشان است فرستاد (در همین ایام میرصیران پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاره ذات و چهار صد سوار سرفراز شده) در اواخر سال دهم از جلوس اشرف مؤده فتح و فیروزی شاه نواز خان خلع خانانان و شکست عنبر بد اختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیو کنته و دیگر برکیان از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول

آمده شاه نواز خان را دیدند و شاه نواز خان اقسام مردمی و دلجوئی به آنها کرده بهر یک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسب و فیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش از رسیدن بعنبر محلدار خان و دلور خان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران عمده نظام الملیه بتقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز خان مخالفان را شکست داده گرم و گنیرا بسر عنبر شتافت و نام بردها بحال تباہ و روی سیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن بد اختر بقرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توپخانه و فیلان مسرت جنگی مغرور بوده بمرافقت و موافقت فوج عادلخانیه و قطب الملیه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج و شش کروزه پیش نماند چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان کار دیدد رزم آزما بود و خانانان جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او سپرده نخست سوار شده میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله آبی در پیش داشت و اطراف ناله از ندال بود و جمعی از جوانان تیر انداز موشکاف را مقرر داشت که بر کنار ناله پای همت انشوده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آزاره عدم سازند روز دیگر از طرفین به ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پهر روز فوجها نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان کاری و توپ اندازی شد بعد از آنکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت (لشکر



حبش و خوره سالهای عنبر که همه بر اسپان طویلند از سوار بودند ( از تمام لشکر انتخاب نموده هر اول قرار داده بودند جلو انداختند و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد ازینطرف جوانان آنچهی بیاران تیر گرفتند و حوار بسیار بزخم تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیر که با سپ میرسید چون اکثر کجی و تازی بودند چراغهای شده سوار خود را بر زمین می انداختند بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازینطرف در تیر باران بر خاک فنا میغلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال دارا بخان با بهادران فوج هر اول از ناله گذشته بر سر و سینۀ کشتگان اسپ رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشه همت و هزیران عرصه جلالت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج را پراکنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در فوج غول پای اذبار افشرده بود زمان ممتد آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چپقلشی کردند که دیده نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشته پشته افتاد عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه اذبار سپرد اگر ظلمت شب بفریاد آن تیره بخندان ظلمانی نهان نرسیدی یکی جانبر نبودی مع هذا نهنگان دریای اینجا تا وقت خفتن که زمان اذبار شان بود تاسه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند چون در اسپ و آنم حرکت نماد بقیة السیف باطراف فرار کشتند جلو کشیده بجای مقام خویش معاودت نمودند

توپخانه عظیم با سیصد شتریان و فیلان مست و جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از حساب و شمار بیرون بقصر اولیای دولت قاهره در آمد جمعی کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر از آن منزل کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن سیاه بخت بود شتافتند و اثری از آن تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساطین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنا بر حدوث بعضی امور که تفصیل آن درینمقام باعث طول کلام است عطف عنان نموده از گریوه رهنگه فرود آمدند و حضرت شاهنشاهی بجلدی این فتح نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارا بخان و دیگر امرای رفیع الشان غزوه بانواع مراسم و نوازش سر بلندی بخشیدند \*

### آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس جهانگیری

روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری غیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان امروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خون در بیجا پور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالای دسته یاقوت زردی نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضه مرغ و دیگر تمام یاقوت های فرنگ پسند و زمره های کهنه خوش آب و رنگ



بطرح و اندام مرصع ساخته بود مقومان پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند آصفخان که به منصب چهارهزاری ذات و دو هزار سوار سرافرازی داشت باضافه هزاری ذات و دو هزار سوار در عنایت علم و نقاره سر افتخار بر افرخت و همچنین دیگر امرای درخور پایه خویش باضافه ای لایق اختصاص یافتند در روز جشن اشرف بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند در غایت صفا و لطافت مقومان هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری خاصه و هشت هزار سوار بود بیست هزاری و ده هزار سوار مقررگشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست ( روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور و اهب العطایا بشاهزاده سلطان خرم از صبیغه قدسیه آصفخان فرزند اقبالمند کرامت فرمود و حضرت شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند ) درین سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر و با ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه بسرهند و میان دو آب تا دهلی و از اطراف آن رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد

که از سوراخ بر آمده مدعوشانه خون را بر در و دیوار زده میمرد اگر فی الغور از آبخانه بر آمده بصحرا و جنگل رفته جا میگردند جان می بردند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دیه رخت بصحرای عدم میکشیدند ( فرضا اگر کسی دست به آن میدت یا باموال آن رساندی جان بر نودی ) و سرایت این بلیه در هند بیشتر بود در خانهای لاهور بسیار بودی که ده کس و بیست کس میمرد و و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانها پر از میدت معقل افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمیکشیدند در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید که عزیززی فوت کرد و درویشی او را بر روی کله غسل داد روز دوم آن درویش نیز در گذشت و بر علفی که او را شسته بود گاری از آن علف خورد و مرد و سگان که از گوشت آن گاز خوردند برجا ماندند و در هندوستان هیچ ملک از بن بلیه خالی نماند هشت سال ممتد در ممالک وسیع هندوستان سائر و دائر بود - درینولا محمه رضا بیگ ایلچی که از قدیمان و حکمران شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود روزی از وی بتقریبات حرفهای می پرسیدند سلسله سخن باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا هیچ معلوم نشد معتقد است که این عقده در خاطر گره بسته محمه رضا عرض کرد چون بوجوه دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد



برطبق آن آثار و علامت ظاهر و هویدا شد و زندگانی شاه بصعوبت و تنگی کشید چنانچه در شبی دو جا و سه جا تغیر خوابگاه میکردند ناگزیر پیشدستی کرده حکم بقتل او فرمودند \*

### دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه

### خرم بتسخیر ملک دکن و توجه موکب

### مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه

چون سهم دکن از شاهزاده پرویز مدمشی نشد باز جود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بی شمار و وفور مصالح ملک گیری و امتداد فرصت اقتداح این عقده بکلید همت و عزیمت او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشای سلطان خرم را که مجدداً فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام اقبال در آورده بودند بفتح دکن نامزد فرمودند بختاب والا شاهی که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن حضرت بیست هزاری رده هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و چاروب مرصع دور دامن و گریبان و سرآستین مروارید کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراقی بازین مرصع و دوم ترکی با ساز طلا و نیل خاصه با ماده نیل و شمیر و خنجر مرصع با پرده گران بها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گران بها بنظر فرزند اقبالمند در آوردند و حکم کردند که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزیند بفاخر اعتراضی خاطر

اشرف یکعقد مروارید بر گرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و آلهای قیمتی و زمره های نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا فرموده روز در شنبه نوزدهم شهر شوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراسم و نوازش اختصاص یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعیین شدند راقم اقبال نامه بخدمت بخشگیری و منصب هزاری و خلعت و نعل سرافرازی یافت و حکم شد که مهتابخان سزاولی نموده شاهزاده پرویز را از برهانپور روانه اله باس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در همان صوبه تنخواه نمایند روز شنبه غره ذیقعدة سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد روزی درین راه غریب سانحه مشاهده شد یکی از خواجه سربان پادشاهی در بچه سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلان تر سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه معارفت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوتخانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و منتظرانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن بچه بی تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نیافته باشند چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچه نهادند و بچه را در میان



گرفته ببال و پر شوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند - از موافقت و صحبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زبان جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت جنت مکانی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که روزی بشکار رفتم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون ایستاده شود به بندوق بزنم اصلا از حرکتی پدید نیامد هر چند پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار است بعد ازان که بر سرش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم بنوعی سبک بود که گویا که یکمذقال گوشت در تمام اعضایی او نیست در سه قدم لنگ لنگان برداشته افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتخلیل رفته بود در جائیکه نشسته بود استخوانی چند از سارس مرده یافتیم که در زیر بال و پر داشت ظاهر شد که استخوان جفت خود در زیر سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام است - راقم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی تهنایسوی یکی از خواجه سرایان احقر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورد مادرش فریاد کنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را در پنجره نهاده و پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش هر دم بصحرا میرفت و دانته چند بدندان گرفته میگردد و باین بچه میخورانید و باز بصحرا میرفت آن روز چنین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش

پرواز کنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه خود را چاره میبرسانید چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند یا نی اول فریاد کنان آمده برگرد و پیش او پروازی چند کرده و در آخر بی تابانه بر سر دست آنخواجه سرا به پهلو می بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا بچهار منزل بهمره لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان او را همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القابجهانبانی کشور ستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بمحدود متعلقه رانا اتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و سعادت مندی شناخته در منزل او توله باسلام عتبه خلافت مبادرت نموده بتقدیم شرایط بندگی و مراسم زمین بوسی مستعد گشت و پنج زنجیر نیل و بدست و هفت راس اسپ و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیدکش معروف داشت سه اسپ بر گزیده تخته را باو بخشیدند آنگاه بعنایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ عراقی و ترکی و نیل سر بلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را باعمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیره او با هزار و پانصد سوار درین آموزش ملازم رکاب منصور باشد در هجدهم محرم سال هزار و بدست و شش موافق سال دهم جلوس جهان گیری عبور موکب اقبال از کهایتی چاندا اتفاق افتاد ازین منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت گدهه تا بانسواله در بدست و چهل و پنج کروه است و کروه مالوه از کروه بادشاهی هیچ کم نیست و عرضش از برگنه چندیری



تا پراگنده ندر بار دویست و سی گروه شرقی ولایت باندو که باران  
 راجه را میچند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نرور و جنوبی  
 ولایت بکلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکیت بغایت  
 خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش  
 باعتدال نزدیک است و در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ  
 اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچه سنگ  
 تراشیده اند در سالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت  
 دوم در ابتدای اسد امدار حوت شیرین تر میشود بیست و چهار  
 کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه تا  
 بیست هزار سوار میداشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود  
 ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است  
 ظاهر میشود دوم اسفند از مذ ماه بلده اوجین محل نزول ریات  
 اجلال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سقا سحر مرتاض بعرض  
 رسیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش اجهد  
 روپ اشرف است نزدیک معموره ارجین در گوشه صحرائی از آبادانی  
 دور پشته واقعه شده در آن پشته سوراخی کذده که مسکن و مامن  
 اوست دهن سوراخ که راه در آمد و بر آمد اوست طول پنج و نیم  
 گره و عرض سه و نیم گره پیموده شد حیرت می انزاید که با وجود  
 ضعف جثه چسان در آید و بر آید اول دو دست خود را دراز  
 کرده بدرون در می آید و آنگاه سر بعد از آن بعینه مثل ماری خود  
 را بدرون می اندازد و در وقت بر آمدن نیز بهمین دستور با جمله  
 حیرت افزایی نظارگیان است نه بوربائی و نه کلهی که در زمستان

و هوای سرد بزیر اندازد و پارچه کرباسی دارد تخمینا نیم ذرع که  
 پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان  
 باد هر روز دو مرتبه بدریا در آمده غسل میکند و ظرنی از مس  
 بجبهت آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه  
 برهنه که صاحب زن و فرزندان و اعتقاد درویشی و قناعت بآنها  
 دارد اختیار کرده در روزی یک مرتبه بمعمره اوجین در آمده بیخبر  
 بخانه سه نفر از آن هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و  
 آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجبهت خوردن خود ترتیب داده اند  
 بر کف دست او می نهند و اوبی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد  
 بشرطیکه در آن خانه طوبی و مصیبتی و ولادت و واقع نشده باشد  
 وزن حائض در آن خانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب  
 نیست علم بیدانت که امروز مراد از تصوف باشد ورزیده فهم  
 تیز و مدرکه عالی دارد و مراتب این دوسه بیت حکیم سنائی  
 مطابق حال اوست \* مثنوی \*

داشت لقمان یکی کریمی تنگ \* چون گلو گاه و نای و مینه چنگ  
 بو الفضولی سوال کرد از وی \* چيست اين خانه يك بدست و سه پی  
 بادم سرک و چشم گریان پر \* گفت هذا لمن يموت کفر  
 راقم این فرهنگ بدایع بینی چند از حقیقت او در سلک نظم کشیده  
 \* مثنوی \*

زاهدی دیدم از جهان رسته \* در بروی جهانیان بسته  
 نه ازو بر دل زمین باری \* نه دلش را ز چرخ آزاری  
 دارد از بهر این دو روزه درنگ \* خانه چون دوات تیره و تنگ



دوش از حلقه تنگ تر بینی \* وز درون عالمی دگر بینی  
عالمی آرمیده از شر و شور \* کرده جا در درون خانه مور  
در بهار و تموز و صیفا و شتا \* سرو تن فارغ از کلاه و قبا  
پوستینش ز پرتو خورشید \* پیره از حریر سایه بید  
نه پسندد درین جهان دژم \* خرقة و لقمه بار پشت و شکم  
حضرت شاهنشاهی بخرابه او که معمور از حقیقت بود تشریف  
برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را  
با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب این مقام را  
سرب قاسی گویند یعنی تارک همه در بیست و سوم اسفند از قلعه  
مانند و مورد اردوی گبهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری  
بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرمت دلخواه نموده  
مجددا نشیمنهای خوش و عمارات دلکش از جهر و کوه و غسلخانه ترتیب  
داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب سه لک روپیه صرف شده  
باشد قلعه ماندو بر فراز کوهی واقع شده در آن ده کوه بمساحت  
در آمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزا مقامیست در و  
دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالمال خصوصا کل حنائی  
منت بی مشاطه بهار دست و پای عروس ملک را رنگین میدارد  
شبها در قلب اسد بمرتبه سرد میشود که بی لحتاف نمیتوان گذرانید  
روزها احتیاج به بادزن نیست آنرا سلاطین ماضی در ماندو بسیار است  
از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی بادشاهانه  
عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن سلاطین خلجیه  
است و میفاری از سنگ درغایت اندام و موزونی متصل گنبد خان جهان

که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسر وی داشت بغایت رشید و شجاع  
و متهور و بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ  
را که در صغر سن بسطانت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته  
خود سر بر آرای مملکت گشته در مدت دولت خویش کارهای  
نمایان کرد حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید ضبط در آورده  
یکمرتبه لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزی بر افراخت و بر کلبه که  
منصرف گشته یکچندی در آنجا بسر برد و چون محمود پیکره  
والی گجرات بگومک حاکم دکن آمده پای ثبات محمود خلجی  
از جای برفت ناگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش  
بر عزمیت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خود عمان  
معارف معطوف داشت بعد از فوت محمود پیکره لشکر بر سر گجرات  
کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و  
نصرت مرتفع گردانید و مخیمت فراوان بدست آورده بمانده  
مراجعت فرمود باز دیگر لشکر بملتان کشیده آن ملک را تاخت  
و تازاج نموده بعمارات روضه خواجه معین الدین چشتی همت  
مصرف داشت و این روضه که امروز برجاست از آثار دولت  
اوست بالجمله بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او  
در چهل و هشت سالگی جا نشین گشت و بوزرا و امرای خود ظاهر  
ساخت که مدت سی سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود  
بلوازم تردد و جانفشانی کوشیده ام اکنون که نبوت سلطنت بمن  
رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و  
عشرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم



آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از اقسام و اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام شهرها درکار است از اناث مقرر نموده هر جا خبر صاحب جمالی شنیدنی تا بدست نیاردمی از پانه نشستی و فنون صنائع بگنیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود با کتاب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری درو جمع ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت می بود القصه در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه قمرز داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و هیچکس بر سر ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور نشد چون عمرش به هشتاد رسید مشهور است که نصیر الدین نام پسر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد هر بار بزهر مهربه که در بازو داشت دفع آن نمود بار سوم کاسه شربت می بزهر آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید نخست زهر مهربه از بازو کشوده پیش او انداخت آنگاه جبین عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز بر خاک سوده بر زبان راند که عمرم بهشتان رسیده درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزویی در خاطر گره نه بهت اکنون امیدوارم که نصیر را بدین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست آن نعمتی آنگاه کاسه را از دست آن ناخلف و خیم العاقبت گرفته جرعه در کشیده جان بجان آورین سپرد و در گنبد مذکور قبر خان جهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود

و سلطان ناصر الدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است و روی آنرا بهنگامهای الوان اسلامی خطائی بریده نشانیده اند و بحمدی خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر نصیر الدین پدر کش را از آنجا بر آورند و امتخوانهای او را در دریای نریده بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه پیوسته ظاهر شد و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نریده عبور فرمود امرای عظام و سائر منصفداران و بندهای درگاه که در صوبه دکن بودند باستلام عتبه اقبال مبادرت جسته سعادت زمین بوس در یافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم در بلده طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض علامی نهایی افضلخان و عمده الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت وکلای عادلخان نزد او شتافته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان هفت کروه باستقبال فرمان گیننی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان شاهی بر آمده آداب تهلیم و زمین بوسی بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود متعلقه اولیای دولت اقتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه باز گذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر دنیا داران دکن سامان نموده نام بردها روانه درگاه و الا سازد در مصحوب همان دو سه روز مردم سخندان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب دانست اعلام نموده - در خلال اینحال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال برهانپور را بنزول



موکب همایون رشک نگار خانه چین ساخته بانواع مستلذات روحانی  
و جسمانی کمران بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیحة کريمة شاه  
نواز خان خلف عبد الرحيم خانخانانرا در عقده از درواج خویش در آورده  
آن کهن دولت دیرین خدمت را باین نسبت سر بلندی بخشیدند  
و مجدداً آن عمده دودمان خلافت جوانی دولت از سر گرفت \*

### آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری  
مصاد آرای هفت اورنگ به بیعت الشرف حمل تحویل فرموده و  
سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت که  
موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طیبه ماند و نزول  
سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوشوقت بوده بسیاری  
از ببرهای قوی بازو که مضرت آنها بمتوطنین ماند و مواضع  
اطراف میرسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر ماه سید عبد الله  
باره با عرضداشت شاهزاده ظفر لوا مشتمل بر اخبار فتح از برهانپور  
رسید و باستلام عتیقه خلافت سر بلندی یافت مضمون عرضداشت  
اینکه جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در رتبه اطاعت و فرمان  
پذیری نهاده حدود متعلقه پادشاهی را که عنبر بد اختر متصرف  
شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشتند  
و مقالید قلعهها و حصنها بتخصیص قلعه احمد نگر حواله وکلای  
درگاه والا نمودند چون اینخبر بوسیله نور جهان بیگم بمسامع جلال  
رحیم حضرت شاهنشاهی پرگفته توده که دو لک روپیه حاصل داشت

بجلودوی این مرده به بیگم عقیبت فرمودند و سید عبد الله را  
بخطاب سیفخانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر  
مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سر پیچ خاصه بود  
یتماً بشاهزاده گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال  
داشتند و به التماس آن بزرگزیده دین و دولت عباد خان بخطاب  
مستطاب فرزند کله گوشه فخر و مباحات بر فلک سود و حکم شد  
که بعد ازین منشیان عطار رزم در فرامین خطاب فرزندى را  
پیرایه عزت و آبروی او سازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص  
در عنوان فرمان ثبت فرمودند \*  
شدمی از التماس شاه خرم \* بفرزندى ما مشهور عالم  
بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعد از آن رسید پنجاه زنجیر فیل  
کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عراقی و عربی و یک لک و پنجاه هزار  
هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و هدایا که  
قیمت مجموعه پانزده لک روپیه میشد با وکلای خود مصحوب  
افضلخان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو  
لک روپیه بافضلخان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلیف  
نموده مقرر داشت که انضال خان با پیشکش از راه رامت  
به برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمد نگر رفته قلعه مفاکور را  
با سایر پرگنات بالا گهاگ که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود  
متصرف گشته احمد نگر را به خنجر خان و جالنا پور را بجائسپار  
خان و همچنین هر محلی را بیکی از اسرا که بحکم اشرف تعیین  
شده تسلیم نموده نفاظر از ضبط و نسق آن حدود پرداخته متوجه



قدسی آستان گردن و چون راجه بکرماجیت شفیقه بوده که در بندر کوده  
 لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری و در لک روپیه قیمت آن  
 مشخص شده مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل  
 مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتبه اقبال با دیگر نفاثس  
 و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد همچنین میر صکی که  
 بخطاب معتقد خانی سرنراز امت و جادر داس دیوان بیوتات که  
 بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شناسفته بودند از جواهر و  
 مرصع آلات و نیلان ناصی و اسپان قلمچاق که قیمت مجموع آن نیز  
 پانزده لک روپیه میشد روانه درگاه جمجاه گردیدند و بهر یکی از  
 نام بردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای  
 حضرت جهانبدانی گیتی ستانی پیشکشهای بیجا پور و گلگنده را  
 با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلاطین پناه  
 رسانیدند و خاطر اشرف شاه و الاشکوه از ضبط و نسق صوبه دکن فارغ  
 گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمد نگر بسپه سالار  
 خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت  
 خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود خوش اسپه و ضبط  
 ولایت مفتوحه و محال بالاگهات مقرر داشته و هر محلی را بجاکگیر  
 یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که  
 در موکب اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت  
 هزار توپچی پیداه در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه  
 هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده جلوس مطابق یازدهم شهر شوال  
 سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شاه آباد ماند و روز

موکب مسعود اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر  
 بمبارگی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادای مراسم کورنش  
 و آداب زمین بوس بالای جبروکه طلبیده از غایت صحبت و افراط  
 شوق بی اختیار از جای خود برخاسته دو سه قدم پیش نهاده  
 در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه از پنجانب در آداب و فروتنی  
 مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم  
 نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود  
 درین روز یکهزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و  
 هزار روپیه برسم تصدق و صدوقچه مملو از جواهر نفیس عماله  
 الوقت معروض داشته نیل بیرناک را که سر حلقه نیلان پیشکش  
 عادلخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه ببخشیمان عظام اشارت شد  
 که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیر  
 اند موافق منصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خانجهان  
 زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع آلات  
 بصیغه پیشکش معروض داشت سپس عبد الله خان (سعادت سجود  
 دریافته صد روپیه گذراند) بعد ازان مهتابخان بدولت آستان بوس  
 چهره سعادت برافروختند صد مهر و هزار روپیه نذر و قدری از  
 جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده  
 مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نام بردها داراب خان  
 پسر خانخانان و سردار خان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب



لا دیانت خان و ( معتمد خان بخشی ) مولف این اقبال نامه  
 و شهناز خان افغان و ادهیرام دکنی سعادت زمین بوس دریافتند  
 پیش ازین بجلدوی فتح رانا بیست هزاری ذات و ده هزار سوار  
 بنواب قدسی القاب شاهزاده بلند اقبال مرحمت شده بود چون  
 بتسخیر دکن رایت عزیمت بر افراشتند خطاب شاهی متمیمه مائز  
 مراحم گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی  
 هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی عنایت شد  
 و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجهت  
 نشستن آن شاه و الا قدر صندلی متصل تخت می نهاده  
 باشند و این عنایتی ست مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان  
 امیر صاحب قران تا حال درین سلسله علیه رسم نبوده و خلعت  
 با چارقب زر بغت و دور گریبان و سر آستین و حاشیه دامن  
 سروراید کشیده و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت  
 گشت و خود از جهره که پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی از زر  
 بر فرق فرقدان سالی آن دره التاج خلانت و جهانگیری نثار فرموده  
 عزیزی عمر و جاه آن بر گزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب  
 العزت مسالت نموده و راجه بهرجی زمین دار ملک بکلانه بوسیله  
 آن حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور  
 فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران کوندوانه تعیین فرموده  
 بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب

بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چانده و سی  
 زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از چانده که مجموعه نوک زنجیر و سه  
 لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور  
 پیوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدمت پدر والا قدر  
 پیوست نور جهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها  
 با نادری که بگلهای مرصع و مرواریدهای نفیس آراسته بود و  
 سر پیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و دو اسپ که  
 یکی زین مرصع داشت و فیل اول با دو ماده فیل بشاه جوان  
 بخت گذرانیدند و همچنین بشاهزادهای و الا شکوه و اهل حرم  
 تغورهای اقمشه باقسام زر آئین تکلف نموده بهمه جهت سه لک  
 روپیه بقلم آمد و همدربین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال  
 شاهجهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که  
 بحساب اهل هند نوزده تانک باشد و در گونه بدو لک روپیه ابتیاع  
 شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و رنگ  
 و اقدام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه  
 قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال  
 و پانزده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری  
 و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نغایس پردازد بطول میکشد قیمت  
 مجموعه پیشکش بیست لک روپیه شد و سوی این دو لک روپیه  
 بنور جهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض  
 مکرر رسید که خاندوران پییر و ضعیف شد و تاب قنطره و سواری که  
 از لوازم حکومت کابل است ندارد مهابت خان را خلعت و اسپ



و قیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و مقرو  
شد که حفظ و حرامت صوبه تته در عهده خاندوران باشد \*

### توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود  
و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات  
و شهر احمد آباد متواتر استماع افتاده بود رای جهان آرای چنین  
تقاضا فرمود که سیر احمد آباد و تماشای دریای شور نموده هنگام  
مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کنان متوجه  
دار الخلافت باید شد و باین عزیمت صائب حضرت مریم زمانی  
و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه اکبر آباد ساخته در یازدهم آبان ماه  
الهی موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود درینولا از  
روز نامچه و قانع کشمیر بعرض رسید که درخانه ابریشم فروشی در دختر  
دندان دار بوجود آمده که پشت هر دو با کمر بهم متصل بود اما  
سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز  
جمعه هشتم سی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای  
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت  
که در کنار دریا واقع است دولخانه ترتیب یافته متصدیان بندر  
مذکور غرابها آراسته بنظر همایون در آوردند و آن حضرت خود بر  
غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار  
خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمد آباد  
ارتفاع یانست و در بیست و چهارم کنار تال کاکریه که در سواد شهر

واقع است محل نزول اردوی گیهان شکوه گردید و بیست و پنجم  
متوجه معموره گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود  
پدزون روضه در آمده فاتحه خواندند یمن که یک لک روپیه صرف  
عمارت این مزار فائض الانوار شده باشد سلسله ایشان بمخدوم  
جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بحضرت  
شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور آمده  
بعد از آنکه پدرش ازین معنی آگاهی یافت مانع آمده که تصرف  
درخانه الهی خلاف شرط بندگیست ( سید محمد که امروز جانشین  
ایشان است از خوبان روزگار است و از سید جلال پسر سید محمد  
چه نویسم که هر که بدیده انصاف بنگرد از مشاهده جمال او بی  
دلیل و برهان اقرار بفرزندسی پیغمبر میکند \* مصراع \*

بلی چنان پدری را چنین بود پوری

شاه عالم در هشت صد و هشتاد ازینجهان فانی بعالم جاودانی  
شگفته اند بالجمله روز دوشنبه بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور  
بمبارکی و نیروزی داخل شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف  
این شهر شایسته بودند بنظر در نیامد اگرچه میدان رسته بازار را عریض و  
وسیع گرفته اند لیکن کانه درخور وسعت بازار نساخته اند عمارتش  
همه از چوب است ستون کانه بایات باریک و زیور و سقفش  
سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجایگزین شاهزاده کشورستان  
شاه جهان ارزانی داشتند از ماندن تا کنبایت یکصد و بیست و چهار



گروه مسافت است و از کنایات تا باحمد آباد بیست و یک  
 گروه بانوی شهر احمد آباد سلطان احمد نبیره ظفر خانست و مسجدی  
 در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و در پیش  
 هر دری بازاری و در مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده  
 مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد  
 پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول مسجد غیر از  
 مقصوره یکصد و بیست و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه  
 بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درعه و سه پاو فرش صحن  
 مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و  
 مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستونست و بالای ستونها  
 گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درعه و عرض سی و هفت  
 درعه است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر تزیین  
 یافته و هر دو بازوی پیش طاق مسجد و منار پرگار از سنگ تراشیده  
 مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و  
 بر یمین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا  
 کرده از میان ستونها بتخته سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف  
 پنجره سنگ نشانیده اند تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش  
 بران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را باصطلاح اهل گجرات  
 ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه  
 الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند  
 شیخ از خلفای محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافات او  
 مباحثات کند و ارادت شیخ وجیه الدین برهانیست ساطع و حجتی

است لامع بر علوشان شیخ محمد غوث شیخ وجیه الدین بفضائل  
 صوری و کمالات معنوی آراستگی داشته اند بخلاف شیخ محمد  
 غوث که امی بوده اند یکی از فضلاء وقت بشیخ وجیه الدین  
 گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی اختیار کرده اید  
 در جواب فرموده که منت خدایرا عزوجل که پیر من نیز مثل پیغمبر  
 امی بودند پیش ازین بسی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده  
 اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر برمسند ارشاد تمکن جسته بغایت  
 درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی نهایت درستی داشت  
 بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر می برد و چون شیخ  
 عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسد الله  
 جا نشین شده همدران زود پی مسافر ملک بقا گشت و بعد از  
 برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات  
 است و آثار صلاح از ناصیه حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت  
 روضه شیخ احمد کهنه توجه فرمودند کهنه تصبیه است از سرکار ناگور  
 مولد شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد بانوی گجرات باحمد آباد  
 تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد  
 تمام بوده و مردم این ملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب  
 جمعه خلق انبوه از وضع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند  
 سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارت عالی از مقبره و مسجد  
 و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل مقبره در ضلع  
 جنوب تال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام  
 این عمارت در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره



سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع است و درون گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ مقامی است هر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارت شده باشد و العلم عند الله روز دوشنبه غره اسفندار من ماه از احمد آباد بجانب مالوه اتفاق نهضت افتاد درینوقت پیوسته بنشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبه داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی زمین داران سورتبه جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان سعادت زمین بوس دریاخته پنجاه راس کچی برسم پیشکش معروضداشت نام او جسامت و جام لقب است هرکس که جانشین شود او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد در وقت کار ده دو ازده هزار سوار سامان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ کچی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و هه هزار روپیه خرید و فروخت میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار دو بیست هون که چهار هزار و پنج هزار روپیه باشد بتلاش میگیرند و در همین تاریخ راجه لچه می نراین زمیندار ولایت کوچ که در اتصای بلاد بنگاله واقع است باسلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخته پانصد مهر نذر گذرانید - از غرائب آنکه بهاؤ الدین برق انداز بچه لنگوری با بنزی بنظر اشرف در آورده معروضداشت که لنگور ماده بچه خود را بدر دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی

از تو بچیان بنابر تساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم بچه را از سینه جدا ساخته بر شاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورده بجهت شیر خوراندن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را برو مهر بان ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم چنان الفت گرفته که گویا از شکم او بر آمده است حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او بی تابی و فریاد آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بی طاقتی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران را بر حال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد نمی نماید و مهر و دل بستگی بزبان بچه غرابت تمام دارد \*

### آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهارشنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری تحویل آفتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و سال سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت آصفخان بمنصب پنجهازاری ذات و سوار ناصیه سعادت بر افروخت راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسپ از طوبیله خاصه سرفرازی یافته رخصت وطن شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باسلام عتبه خلافت جبین افروز گردید - اکنون مجملی از احوال او رقمزده کلک وقائع نگار میگردد میر از اعیان سادات سپاهانست نامش محمد امین بوده عم او میررضی را



شاه عباس بوالا منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیح خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بپهارده سال بحال تباہ از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اقتدار او حواله فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نویت ریاست بسطان محمد برادر زاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و بآئین مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده بخدمت عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میر رضی عزتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباشند مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبروی روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته نفائسی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبه خلافت التجا آورده مکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت

ارسال داشته التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت بنیان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوسه دریافته مشمول مراسم بیکران شد درازده راض اسپ و نه تغوز قماش و دو انگشتری یاقوت برسم پیشکش معروض داشت و بمنصب پانصدی ذات و دویست سوار سرفراز گردید روز یکشنبه دوازدهم ماه فروردین موضع سحارا مضرب خیم فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل يك و نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور پیک خيال مستبعد و متعسر مینماید و روز دو شنبه سیزدهم ماه بامعدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیداهای آن سرزمین جنگل را برسم قمرغه احاطه نمودند و بیرون جنگل در اندک فضا تختی بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن پادشاه فیل گیر شیر شکار ترتیب داده بر درختهایی اطراف آن بر بالاها برای نشستن و تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی دو نفر فیلبان از قوم جهریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور بیاورند تا تماشای شکار آنها بر وجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده زنجیر فیل از نر



و ماده در حضور اشرف شکار شد از جمله در فیل بغایت خوش صورت و امیل و تمام عیار بدست آمد درینولا دلاور خان کاکر از تغیر احمد بیگخان کبلی بحکومت کشمیر سرفرازی یافت و چون بعرض رسید که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که این مصرع از انست

بهریک گل زحمت صد خار می باید کشید

تبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند

\* بیت \*

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید

ابر بسیارست می بسیار می باید کشید

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد مسافت تا رسیدن به دار الخلافه اکبر آباد روزگار بصعوبت و دشواری سپری میشد رای صواب اندیش که عقده کشایی مشکلات روزگار است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش متوجه آگره باید شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عمان اقبال بصوب احمد آباد معطوف گشت مقارن اینحال عرضداشت منتهیان دار الخلافه بمسامع جلال رسید که در مستقر سربر خلافت اثر و بای ظاهر شده و مردم بسیار تلف میشوند بنابراین فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو انگنده بود مصمم گردید هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهر جمادی الاول در ساعت مسعود و زمان محموم بمبارکی و فیروزی نزول سعادت در شهر احمد

آباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمد آباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحنت تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و مستی بحدی مستولی میگشت که مدتها نقل و حرکت تعذر تمام داشت ولله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمی رسید قضا را حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر آزار بوجود فیض درو آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور افتاده که در چندین سرزمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس نهاده و بعد از دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گرانمایه را درین خاکدان گذرانیده افد هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم گرد و غباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست محسوس نمیکرد و آتش بغایت زبون و ناگوار رود خانه که متصل بشهر جاریست غیر از ایام برسات پیوسته خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر مؤنتی و بضاعتی دارند در خانهای خود برکها ساخته اند و در ایام باریدگی از آب باران مملو سازند و تا سال دیگر از آن آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا درو سرایت نکند و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که از روی زقوم وزد فیضش معلوم

\* مصرع \*

ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم



در نیولا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت  
آستان بوس دریاخته دوصد مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه برسم  
نثار و یکصد اسپ بطریق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات  
کلان تر ازین زمینداري نیست مملکتش بدریای شور پیوسته است  
و بهاره و جام از يك جد اند ده پشت بالا تر بهم می رسند بحسب  
جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن  
هیچ یکی از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر سر او  
فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز  
بنظر در می آمد و از خود میگوید که نود سال دارم در حواس و  
قوی فتوری نرفته از مردم او پیروی بنظر در آمد که موی ریش و  
بروت و ابرو سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره بخاطر  
دارد و در پیش او کلان شده ام چون یکچندی در خدمت بمرید  
بعنایت اسپ خاصه و فیل نر با ماده فیل و خنجر مرصع و شمشیر  
و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی  
بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند در نیولا بعرض اقدس  
رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و سه زنجیر فیل نر و ماده  
در حوالی دهون شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و  
دوازده ماده و قراولان شاهزاده بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش  
زنجیر نر و سی و هفت ماده برگرفتند درین تاریخ راجه بکرماجیت  
که از عمدهای دولت شاهزاده جوان بخت شاه جهانست بمیامن  
تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نموده  
بالتماس شاهزاده گیتی ستان با فوجی از بندهای شاهی و جمعی

از ملازمان عتبه سلطنت مثل شاهباز خان لودی و هر دی نراین  
هاده و راجه پرتیچند و غیره و در بیست هزار برتنداز و پانصد نفر  
توپچی پیاده سوای جمعیتی که پیشتر تعیین شده بودند بخدمت  
تسخیر قلعه کانگره دستوری یافته بعنایت خلعت و شمشیر سرفراز  
گردید و راجه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت  
پیشکش نمود \*

### مراجعت موکب همایون از

### احمد آباد به دار الخلافه اکبر آباد

روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم  
جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست  
و هفت هجری رایات اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت  
مقرر بخان را که از صغر سن در خدمت آنحضرت شاهنشاهی  
سعادت پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او داشته مشمول عواطف  
و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی  
بخشیدند بقاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح سه گهزی  
در کره هوا ماده بخاری مانند نخاری بشکل عمود نمودار شد و هر  
شب یک گهزی پیشگر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام  
نمود صورت حریه پیدا کرد هر دو سر باریک و میان گنده خمدار  
مانند دهره پشت بچنانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر  
شناسان قد و قامت او باصطراب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه  
فلکی را باختلاف منظر سائر است و بحرکت فلک اعظم متحرک



و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حرره نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که سرش روشنی داشت که تا دو سه گز دمش دراز مینمود لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد مملکت هند پرتو ظهور افکند و با طاعونست که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضی نبوده و نشان نمیدهند و در کذب معتبره اهل هند مثبت نگشته پیش از ظهور این بیک سال اثر ظاهر شد و تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جهان بانی گیتی ستانی ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت و هشت سال روزگار بدسگال بترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشد چه خانها که خراب نگشت درینولا از عرضه داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی و سردرختی اثری باقی نموده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع محصول بدست رعایا در آمد و همچنین از فالیز و باغات انگور اثر نگذاشتند و بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند بمروار آوار و صحرای عدم شدند شب یکشنبه دو ازدهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی قعدة سنه مذکور در مقام دهود در شبستان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان از دختر خجسته اختر قندهار خوانین بلند مکان آصفخان پسر و الا

گهر قدم بعرضه وجود نهاد نام این مولود مسعود سلطان اورنگ زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد چون معموره اوچین محل ورود موبک مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند اقبالمند ترتیب فرموده بوزن قدوم میمنت لزوم والا پدر بزرگوار محسود خلد برین ساختند پنجاه زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظر کردند از انجمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه شد و در کل آنچه از پیشکشهای ایشان مقبول افتاده دو لک روپیه به قیمت در آمد چون بحوالی ملک رانا امر سنگ ورود موبک گیهان شکوه دست داد کنور کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروض داشت در خلال اینحال خبر بغی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو سه پسر داشت و سورجمل اگرچه بسال از همه کلاتر بود لیکن از بد سگالی و آشوب طلبی پدر را آزرده خاطر داشت و بنابر توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او بود پیوسته در حبس میدرانید و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسله زمینداری و محافظت ملک این بدولت را بخطاب راجگی و منصب درهزاری سرانرار ساخته محال زمینداری پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس که سالها اندرخته بود باین بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی مرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانکره دستوری یافت و چون کار بر متخصصان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت که عنقریب قلعه فتح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پرداززی



در آمده پردۀ آرم از میان برگرفته با مردم مشار الیه کار بمغازمت  
و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقشر ادبار از صفحۀ احوال  
آن برگشته روزگار خواننده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضداشت نمود  
و صریح نوشت که امارات بغی و نادولتخواهی از وجنات احوال  
او ظاهر است چون مقل مرتضی خان سردار عمده با لشکرگران  
دران کوهستان بود به ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت  
ناگزیر بخدمت ثواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاه  
جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریر  
ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و  
بر انداختن من شده مرا بمصیبان و بغی متهم دارد امید که باعث  
حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب  
فرمایند هر چند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از  
التماس طلب خود بدرگاه غبار شبه بر حواشی خاطر دولتخواهان  
نشست که میباید مزاج مرتضی خان بتحریر ارباب فساد بشورش  
در آمده و غور نا کرده از را متهم می ساخته باشد منجمه بالتماس  
شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائم او کشیده  
بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن اینحال مرتضی خان بجوار  
مغفرت الهی پیوست و فتح قلعه کانکره روزی چند در عقدۀ توقف  
افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی بناه رسید نظر بر ظاهر احوال  
او انگنده همدران زودی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته  
در خدمت شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان به مهم دکن رخصت فرمودند  
بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد ترین در آمد

وسائل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانکره شد هر چند این  
بی سعادت را باز دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط  
دور بود لیکن چون انتتاج این عقدۀ دشوار بکلید همت شاهزادۀ  
گیتی ستان حواله شد ناگزیر بارادۀ و اختیار ایشان باز داشتند و آن  
بلند اقبال فوج پسندیده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده  
اورا با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد  
پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و بهانه طلبی نموده  
جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی  
عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست  
نمی آید و اینخدمت ازو متمشی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر  
فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی  
را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمد های دولت  
ایشانست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت  
فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیلۀ و تزویر  
از پیش نمیبرد تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده  
فحست جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق  
کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود  
شنانته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پرهیزند و چون  
بظاهر تفرقه در سلسلۀ جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری  
بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس در آنجا ماندند  
قابو دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که در زمره  
سادات بارهه بمزید شجاعت و جلالت اختصاص داشت با چنددی



از برادران و خوبشان پای همت افشوده شربت خوش گوار شهادت  
چشید و بعضی بزخمهای منکر که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار  
است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته  
به نکبت سرای خود برده و جمعی از جان دوستی بتک پا خود  
را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه مرثت دست تعدی و تطاول  
دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که بجایگزیر اعتماد الدوله  
مقرر بود ثاخذت و از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گشته  
بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزای کردار خویش  
گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقایع آنکه درینولا  
عبد الرحیم خالخانان سپه سالار باسقام عقبه خلافت نامیه سعادت  
نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از  
پیشکشهایی او آنچه پسند افتاد موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه  
قیمت شد پس از روزی چغد آن دیرینه خدمت را که بمیامن  
عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سرگرفته بود مجددا بصاحب  
صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی بخشیده خلعت خاص  
با کمر خنجر و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت  
فرمودند و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری  
ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمده الملک بالشرک  
خان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی  
بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه در کنار کول فتحپور ورود  
موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف در کول پدید آمدند هفت  
گروه شد چون بعرض رسید که در شهر آگره علت طاعون بانواط

کشیده و کس بسیار دانه بر آورده تلف میشوند بنابراین بتاریخ  
بیست و ششم دی ماه موافق غره صفر هزار و بیست و هشت  
هجری معموره فتح پور به نزول رایات جهان کشای آراستگی یافت  
مقارن اینحال روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران پناه  
شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار  
فرمودند یکی از اعظم آثار که در زمان دولت و عهد خلافت  
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است  
بی اشراق عمارت بیست عالی از سیاحان روی زمین استماع افتاده که  
مدل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش  
همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روپیه از خزانه  
عامه خرج شده تا باتمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو  
دروازه کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و  
نهایت تکلف پیش طاق این در دروازه درعه عرض و شانزده  
ذرع طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد و بسی و دو زیننه بالا باید  
رفت و در دیگر خرد تر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد  
از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دوسه و دو ازنه ذرع است از آن  
جمله مقصوره بیست و پنج و نیم و ذرع پانزده ذرع در پانزده  
ذرع گنبد میانست و هفت ذرع عرض و چهارده ذرع طول  
و بیست و پنج ذرع ارتفاع پیش طاق است و بر دو پهلوی  
این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است ده ذرع در ده ذرع  
تتمه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب  
یکصد و هفتاد و دو ذرع و بر اطراف نمود ایوان و هشتاد و چهار



حجره است عرض حجره چهار و نیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان بطول ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سواهی مقصوره و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه عرض است و بالای ایوانها دور و بالای مسجد گنبد های خرد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع در میان نهاده دور آنها بپارچه الوان میگرفتند و از عالم فانوس مینماید و زیر صحن مسجد را بر که ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو میدسازند چون فتحپور کم آب است باهل این سلسله و مجاوران و معتقدان این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکنند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مائل بمشرق روضه شیخ است قدس الله سره العزیز میان گنبد هفت ذرعه و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آنها نیز بنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که اولاد و عشائر شیخ در آنجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز فتح قلعه مورد و مهتری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل این مجمل آنکه چون راجه بکرما جیت بآن حدود پیوست سورجمل برگشته روزگار خواست که روزی چند به تبدل و کربزت بسر آرد مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلالت پیش نهاد و آن مخدول العاقبت سر رشته تدبیر از دست داده بچنگ صف پای ادبار قائم داشته بلوازم قلعه داری همت گماشت و باندک زد و خورد کس بسیار بکشتن داده راه آوارگی سپرد و قلعه مورد و مهتری که اعتضاد قوی آن برگشته بخت

بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گردید و ملکی که ابا عن جد در تصرف داشت بی سپهر عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباہ پناه بگیریهایی دشوار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بیخت و راجه بکرما جیت ملک او را پس پشت گذاشته بتعاقب او شدانت چون نوید این فتح بمسامع جلال رسید بجلد روی این خدمت شایسته نقاره براه مرحمت شد و از غریب آنکه سورجمل مقهور برادری داشت جگت سنگه نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مراتب امارت سر بلند ساخته ملک پدرش را با زر و سامان که از مانده بود بی سهم و شریک بمشارالیه از زانی داشتند و بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که با برادر سر سازگاری نداشت بمنصب قلیلی مقرر نموده بصوبه بنگاله گسیل فرمودند آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگاری بخواری و دشمن کمی گذرانیده نظر بر لطیفه غیبی داشت قضا را بطالع او چنین منصوبه نشست و آن برگشته بخت تیشه بر پای دولت خود زد ناگزیر جگت سنگه را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و خطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بیست هزار روپیه و خنجر مرصع و اسب و نیل مرصع فرموده نزد راجه بکرما جیت فرستادند .

### آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری خورشید جهان افروز بروج حمل در آمد رسال چهاردهم از



جلوس همایون آغاز شد درین روز شاهزاده گیتی ستان شاهجهان که غرقجبهه مرادات و فروغ چهره معادات است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید از آنجمله یا قوتیست بیست و دو سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگرشش دانگ مروارید سلطان که یکی از انها یک تانگ و هشت سرخ وزن دارد و کلامی ایشان به بیست و پنج هزار روپیه در احمد آباد ابتداء نموده اند و پنج دانگ دیگر بسی و سه هزار روپیه و یکقطعه الماس که هزده هزار روپیه بها دارد و همچنین پرده مرصع باقبضه شمشیر که در زرگر خانه ایشان با تمام رسیده اکثر جواهر آن را تراشیده بکار برده اند و به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یکی از بادشاهان نشده نقارخانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته و تخته گورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقارخانه بادشاهان ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت مسعود بنوازش در آوردند مجموعه به شصت و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش به شاهزاده نامد از فرستاده بود فیل اول باسم داد الهی با ساز طلا و دروم با ساز نقره و از پارچه های نفیس گجرات که کر کراتان سرکار شاهی

مرحمت فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مساعدت عنایت شد درینولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس آمده بسجود مدته خلافت جدید اخلاص نورانی ساخت راجه کلیدان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده دولت بار یانست هشتاد زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد پیشکش معروضداشت در خلال اینحال شاه بیگخان که بخطاب خاندهورانی ممتاز بود بنابر کبر سن و ضعف از سپاهگری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کهنیاب خواهش ساخته پرگنده خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و پنج هزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هر یک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه نبیره رارمالدیورسید که در دکن باجل طبیعی رخت هستی بریست کجسنگه پسر او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار خطاب راجگی داده فرق عزت برافراختند درینولا حکم شد که از اگره تا لاهور بر هر گروه میلی سازند که علامت گروه باشد و در میل سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند طیار سازند و مانع خیابان در رسته درخت نشانند \*

### توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهرماه در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب تنجیم بود بعزم سپر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکر خان را بحراست دار الخلافه اگره



تربیت فرموده بودند اگر تفصیل مرقوم گردد بطول میکشد القصة  
 قیمت مجموع پیشکش قریب پنجم لک روپده شد درین تاریخ  
 خبر فوت شاهنواز خان خلف سپه سالر خانخانان رسید جوان وجیه  
 رشید عالی فطرت بود در عنقوان جوانی و دولت شیفته شرابگشت  
 و از آنت مصاحبان خانه برانداز میگسارن بانراط کشید همتش بلند  
 پرواز و نگاهش در سیر و شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط  
 و انتظام سپاه و رزم آرائی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت  
 و با اینهمه خونیهها کم کرم و بدلباس بود دور از درگاه بخوک کاهی  
 روزگار بسر برده نقد حیات در باخت حقیقت آنکه چون خانخانان  
 به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته  
 بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته  
 بر بستر ناتوانی افتاد هر چند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند  
 سودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت  
 و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بنز هتکده جاودانی  
 کشید و اینواقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت  
 گران گذشت دار ابخان را بمنصب پنجهازاری ذات و موار سرفرازی  
 بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل مرحمت نموده  
 بجای برادرش سرداری صوبه برار و احمد نگر رخصت فرمودند  
 ( مقربخان را باعدم استعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی  
 بهار و پنده سرفرازی بخشیده خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع

گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسب و فیل و نقاره باو  
 مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور پرگنه متهره مورده  
 اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتمشای بندرین و  
 بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی  
 امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون  
 بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان شبیره و فرستک خانه کرده که  
 از تعفن آنها سر بدرون آن نمی توان در آورد • بیت •  
 از برون چون گور کافر بر حلال • وز درون قهر خدا عزوجل  
 ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله باس و محال جاگیر خویش  
 دستوری یافته عنان معارفت معطوف داشتند در اوراق سابق  
 از کیفیت حال گسائین اچهدروپ که در اوجین گوشه انزوا اختیار  
 کرده بود مرقوم گشته درینولاباز از اوجین بمتهره که از اعظم معابد هفود  
 است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنا بآئین دین خویش  
 یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده او را بقور قدوم  
 سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت  
 مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و  
 خان اعظم از جانب او بسیار نگرانی خاطر داشت بتفرس دریافت  
 که سخن اچهدروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد یا رجوع  
 تعصب دینداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها  
 از خویش و بیگانه نزد او رفته در باب خلاصی خسرو بخضوع  
 و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او  
 شتافتند بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروضداشت



و دل آنحضرت را بر وجهی برو مهربان ساخت که مجدداً نقوش  
جرائم آن بیدانش کوتاه اندیش بزلال عفو شست و شویافت  
و به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال او زوده  
از قید بر آوردند و حکم شد که بگورنش می آمده باشد روز  
مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار الخلافت دهلی بورده  
موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه برگشته کرانه  
که رطن مقربخان است معسکر دولت گردید بی اغراق جائی  
است خوش آب و هوای زمینش بغایت قابل مقربخان باغ عالی  
ساخته انبه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد  
از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هر جا که تعریف انبه شنیده  
نخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنچه دیوار  
پخته بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگم زمین است خیابانها را فرش  
بسته و در میان باغ حوضی ساخته طول در بیست و بیست ذراع و  
عرض در بیست ذراع در میان حوض صفت ماهتابی بیست و دو  
ذراع مربع ساخته و از درختهای گرم سیری و سرد سیری اکثر درین  
باغ هست حتی نهال بسته سبز شده و سروهای خوش قد باندام دارد روز  
مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون در مشکوی  
اقبال شاهزاده گیتی ستان شاهجهان گرامی فرزند می قدم بعرضه  
وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده  
بالتماش بغایت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و  
حضرت شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت  
پذیر گشته پیش کش عالی کشیدند از اقسام نغایس و نوادر آنچه

پسند افتاد يك لك و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه  
دیوالدهای خود گذرانیدند (و بر آب آب بیاه جشن وزن باد شاهزاده بلند  
اقبال آراستگی یافت) و راجه بکرماجیت که قلعه کانگه را محاصره  
داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده دولت زمین  
بوس دریانته فرق عزت بر افراخت و چون پیش نهاد خاطر اقدس  
سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست  
میرفت حضرت جهانبانی گیتی ستانی را بدیدن عمارت  
لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بغایت خلعت و خنجر  
مرصع و اسب خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگه عنان  
مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور بورده موکب  
مسعود آراستگی یافت درین گل زمین حضرت عرش آشیانی  
انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند  
روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس با ایلچی  
گری رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت  
و معروض داشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مرسله که مصحوب  
او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از التفاتی که شاه بخانعالم  
داشت اگر بشرح و بسط رقمزده کلک سوانح نویسن گردد سوان  
خوانان صفحه هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود و همواره در  
محاورات خان جهان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا  
نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت در کلبه



خوبش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده  
عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهادند و نفس الامر آنکه خان عالم  
این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت  
شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده  
عذرها خواستند از نغایس و نوا در که خان عالم آورده و بهترین تحفه های  
او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست  
با تقدیمش خان شبیه آنحضرت و اولاد اصحاب و امرای عظام که  
دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر  
صورت نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دو بیست  
و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش  
بغایت بخت و عالیست بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابہت تام  
دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد که کار بهزاد باشد و  
چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از  
شاگردان اوست و بروش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبی آملی  
بخطاب ملك الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند بیت از او  
است \*

ز غارت چمنت بر بهار منتهاست \* که گل بدست تو از شاخ تازه ترماند

فرد

لب از گفتن چنان بستم که گوئی \* دهان بر چهره زخمی بود به شد

فرد

دو لب دارم یکی در می پرستی \* دگر در عذر خواهیهای مستی

هقار اینحال حمیدی پسر سلطان قوام رباعی گذرانید \* رباعی \*

گردی که ترا ز طرف دامان ریزد \* آب از رخ سرمه سلیمان ریزد  
گر خاک درت با متحان بفشارند \* از وی عرق جبین شاهان ریزد  
در بنوق راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که از ان  
جنس سخن بود معروض داشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط  
خاص در بیاض خود ثبت فرمودند \*

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد

خونریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد

خاکم به فشار تابدانی که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان  
برآمده بسیر و سیاحی گذرش بکشمیر افتاد و از فطانت جا و لطافت  
آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود بعد از  
فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته  
در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت  
شاهنشاهی که سنین عمرش از صد در گذشته بود درگذشت - از غریب  
آنکه در پرگنه دولت آباد دختر باغبانی بنظر در آمد باریش و بروت  
انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک قبضه بیشتر و در میان  
سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و بچندی از عورات اشارت شد که  
در گوشه برده کشف ستر او نموده حقیقت را معروض دارند مبادا  
خندی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد



و غره اسفندار مذ ماه در پرگنه کرمی بذشاط شکار قمرغه توجه فرمودند  
هفتاد و يك قوچ کوهی و سی چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها  
از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن  
کوهستان خاطر برداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ  
بامتلا م عقبه خلعت فرق عزت برافراخت خانعالم بمنصب  
پنجهزاری و سه هزار سوار سرفراز شد چهارم اسفندار مذ ماه ظاهر  
قلعه رهناس مخیم اردوی گیهان پویی گشت عرضداشت دلاور خان  
حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با  
خلعت و خنجر مرصع فرستاده محصول یک ساله ولایت مفتوحه  
یانعام آن پسندیده خدمت عزایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور  
مقام بابا حسن ابدال محل نزول ریاست جلال گشت روز مبارک  
شبه شانزدهم جشن وزن فمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم  
از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه  
کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود بیک دفعه عبور لشکر منصور  
متعذر نمود مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزی  
چند توقف فرموده باسودگی قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله  
الخاقانی و صادق خان بخشی و ازادخان میر سامان با عمده بیوتات  
و کلر خانجات بمرو عبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی  
از بندها براه پونج دستوری یافتند و موکب اقبال جریده با  
چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر  
فوت رانا امر سنگه رسید حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت  
عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسپ و فیل بجهت کفور کرن

برده مراسم تعزیت و تهذیب بتقدیم رساند بیست و یکم ماه مذکور  
در موضع پکلی (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان  
را بعزایت خلعت و پوستین و اسپ و فیل سرفراز ساخته بخدمت  
بذگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان  
از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین بزرگ گل انار و  
بعضی بزرگ گل شفتالو بلکه ازان سیر ترگوبا چندین گل خطمی  
را تذک بدید دیگر دسته بسته اند درختش از درخت زرد آکو کلان تر  
میشود و گلهايش سراپای درخت را فرو میگیرند برگ گلش افدکی  
ترشی دارد درین دامن کوه بفضله خود رو بسیار است در غایت  
خوشبوئی و رنگش از بفضله باغی کمترست شب بیست و دوم باران  
شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از باران  
غزیدگی بهم رسانید چارواهای لاغر هرجا که افتاد بر نخاست  
بیست و پنجم زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از امر  
بضبط دریافتند بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست  
و سوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین  
منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا در گرفته  
بود درختهای صنوبر جوان دیده از سیراب نظاره می ساخت ولایت  
پکلی سی و پنج کره در طول و بیست و پنج کره در عرض است مشرق  
رویه کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب آتک بنارس در جانب شمال کوه  
کنور و بطرف جنوب کوه پونج و مضافات کشمیر است در زمانی که  
صاحب قران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران  
عنان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت



قباب بودند درین حدود یورت مرحمت نموده گذاشته اند میگویند که ذات ماقارغ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر اینها که بوده و چه نام داشته الحال خود لهوری مشخص (محض) اند و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهمتور بود درین تاریخ بهادر نام پسر ارست اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداری است پیوسته بر سرحد حدود می دارند و اینها پیوسته دولتخواه آمده اند چون بعرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غلّه که باردوی ظفر قرین کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کار خانجات ضروری همراه گرفته ویلان را تخفیف دهند و سه چهار روزه آزرته برگیرند خواه ابو الحسن میر بخشمی با سائر مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست و یکم از پل رود خانه نبین سکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه وازوه که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین منزل دو شاخ شده می رود متصدیان پیشخانه عالی بهجت عبور لشکر منصور دوپل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده ذرعه و دوم چهارده ذرعه و در عرض هر کدام پنج ذرعه و طریق ساختن پل آنکه درختهای کلان از تاز بر روی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بستگ بست استحکام میدهند و تختّه چوبهای سطر بر روی آن انداخته بمینخ و طنابهای قوی مضبوط میسازند و باندک مرمتی سالها برجاست ویدانرا پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند

روز مبارک شنبه بیست و سوم (نهم) بر کنار رود خانه کشن گنگا منزل شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبالنامه پیشتر شنافته سرزمینی که ارتفاع و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز اختیار نماید اتفاقا در انطرف رودخانه مذکور پشته واقع بود مشرف بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی پنجاه ذرعه در پنجاه ذرعه که گوئی کار فرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد تحسین و آفرین گشت \*

### آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه هجری تحویل نیر اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد و بر لب رود خانه کشن گنگا جشن جهان افروز آراستگی یافت و سال پانزدهم از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار دریای بهت امت رود و جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غایت تنگی پر جوش و خروش میگذرد هر چند نیل کلان باشد نمیتواند پای خود را قائم ساخت چون این کوتلها را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ



متفغسی را نگذارد که در رکاب سعادت کوچ کند حتی خسرو و خانجهان و خانعالم و دیگر بندها وارد و را یک منزل در تغای ما می آورده باشد قضا را خیمه و بنگاه این فقیر را پیش از حکم روانه منزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتم که در باب من چنین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم فقیر این خبر را دریای کوتل بهلیاس شنیده همانجا پیشخانه را استاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب اقبال قریب منزل حقیر رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواری می آمدند و نور جهان بیگم و سائر بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای چند دیگری دران نزدیکی بار نداشت از شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منغص و مشوش گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که دایره فقیر نمایان گشت ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده باحضرات عالیجات در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد و از استماع این نوید جان بخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبه خلافت سر بلند ساخت و بزبان حال این بیت می خواند

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجیل

خجالت بود درویش را مهمان چو بیکه در رسد

آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق بتفصیل برهم

پیشکش و پا انداز معروضداشت همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را به بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات طالع اوست که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یکشده روز در خانه او براحمت و آسودگی بسر برد و از او در امثال و اقوان بلکه اهل جهان چنین سرفرازی روزی شود و نیز از تاییدات غیبی آنکه خیمهای متعدد و فروش و جامه خواب و مصالح باورچرخانه و اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان شیطان کشیده که بخدیمان حرم سرای عزت و بندگانی که در رکاب دولت سعادت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم ماه در موضع کهدائی نزول موکب منصور اتفاق افتاد و سر و پای که پوشیده بودند بکمترین بندها مرحمت فرمودند و منصب این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشته و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستحق جوانی و نشه شراب بخاطرش میرسد که بدرد او در آمده غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بعدی سرد بود که پای در آردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم هوای سرد بی ضرور در چنین دریای زخار خونخوار که فیل مسست را می غلطاند در آمدن از آئین حزم و احتیاط بسیار دور است



بحرف آنها مقید نمی شود و از آشوب مستی و غرور جوانی با اعتماد  
شناوری خود با یک نفر خدمتیده و یک کشتی گیر که آنها نیز در فن  
آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده  
خود را به میان دریا می اندازد و بمجرد افتادن از تلاطم امواج  
نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداخت افتادن همان  
بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیده رخت حیات بسیل فنا  
در داد کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی وجود خود را بساحل  
سلامت رسانید میرزا رستم را غریب تعلقنی و عجیب محبتی باین  
پسر بود و در راه پونج از استماع این خبر جانکاه دل خراش جامه  
شکبانی چاک زده بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر میسازد و با  
جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا برهنه متوجه ملازمت  
میگردند ( و از سوز و گداز مادرش چه نویسد ) اگرچه میرزا دیگر فرزند  
هم دارد لیکن پیوند دل باین فرزند داشت منمش بیست و پنج  
بود در بدوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سوارچی فیل را خوب  
میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم میشد که در پیش فیل  
خاصه بادشاهی سوار شود و در سپاهگری بغایت چسپان بود چون  
از کوتلها گذشته در موضع نیسار ( بلتار ) منزل شد صحرا صحرار و چمن  
چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان زرد و گلهای  
غریب که مخصوص اینملک است بنظر در آمد درین منزلها  
آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و

نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بنظر در آمد لیکن  
این آبشاری ممتاز و مستثنی است روز دیگر بباره موله منزل  
شد باره موله از قصبهای مقرر کشمیر است بر لب آب بهت واقع  
شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر  
آب منازل و مساجد ساخته آورده و مرز آجال روزگار بسر می برند  
پیش از ورود موکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها  
کشتیها آراسته درینمقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن  
شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها  
نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از  
کشتوار آمده باسلام عتبه خلافت سعادت اندرخت و بعواطف روز  
افزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص یافت  
الحق اینخدمت را پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معموله  
کشتوار شصت کروز مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه  
دهم شهر یورماه الهی سنه چهارده جلوس دلاور خان با ده هزار نفر  
سوار و پیاده جنگی عزیزت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت  
و حسن نام پسر خود را با کرد علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست  
سرحدها مقرر داشت و چون لوهر چک و ابیه چک بدعوی وراثت  
کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بودند  
هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسوک متصل  
بکوتل پنجال ( پیر پنجال ) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از



منزل مذکور تقسیم انواع نموده خود با فوجی براه سنگی پیوسته شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای جهانگیری براه آهن تعیین فرموده جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهر ادب فوج خود مقرر کرد و همچنین در فوجی دیگر بردست راست و چپ خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسپ نبود چند اسپ بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سزایی را در کل باز گردانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام با کلان بد سرانجام منزل بمنزل جنگ کزان تا نرکوت که یکی از محکمهای غنیم بود شتافتند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف تعیین شده بودند با هم پیوستند مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل دشوار و نشیب و فراز بسیار بپای مردی و همت پیموده تا دریای سرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام تردهات پستندیده بظهور رسانیدند و ابده چک برگشته بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابده چک راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندر کوت که بران طرف آب واقع است توقف گزیده جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبانروزی بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و

کلان تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقاتله تقصیر نمیکردند تا آنکه دلور خان از استحکام تهنجات و سرانجام آرزو، خاطر جمع نموده بلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیل ساز و روباه بازی وکلای خود را نزد دلور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه رفته آسنان بوس مینمایم دلور خان سخن نریب آمیز او گوش نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستادهای راجه را بی نیل مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلالت بالایی آب رفته بشنا ازان دریای زخار خونخوار عبور نمود و با مخالفان بجنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون آنها تاب مقاومت در خود نیافتند تخت پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند دلور خان در بهندر کوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریای چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده در کنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور ازان آب بدشواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پداهها طنابهای سطر تعبیه نموده در میان در طناب چوبهای مقدار یک بدست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلعه کوه و سردیگر را بر آنطرف آب مضبوط میسازند و در طناب دیگر یک گز ازان بلند



تر تعبیه مینمایند که پیداهای خود را بران چوبها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا گرفته از فراز به نشیب میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم به گویند و هر جا مظنه بستن زم به داشتند به بندر قچی و تیر انداز و مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاور خان جالها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جالها نشانده میخواست که از آب بگذرانند چون آب در غایت تندى و شورش میگذاشت جاله بسیل نفارفت شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر ازان جوانان بدستیارى شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بران طرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصة دلاور خان تا چهار ماه و ده روز در بهندر کوت پای هممت افشوده سعی در گذشتن آب داشت و تیر تدبیر بر هدف مراد نمیرمید تا آنکه زمینداری رهبری نموده از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم به بسته و در دل شب جلال پسر دلاور خان با چندى از بندهای درگاه و جمعی از افغانان قریب بدویست نفر ازان راه سلامت گذشته هنگام سحر بلخبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری مراسمه بر آمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیده بیف جان بنگ پا ازان ورطه بلا بر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد بر آورده که من راجه ام مرا زنده نزد دلاور خان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده

دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هر کس هر جا که بود خود را بگوشه کشید دلاور خان از شنیدن این مژده فتح و فیروزی سجدات شکر آلهی بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب گذشته بمندل که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد ( دختر سنگرام راجه جمبو و دختر سورجمل پسر راجه بامو درخانه او بود از دختر سنگرام فرزندان دارن ) پیش از آنکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحراست آن ملک گذاشت - مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه در کشتوار ( گندم ) جو و عدس و ماش ارزان و فراوان می شود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارن ) و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود نازنج و ترنج و هندوانه فرد اعلا بهم میرسد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر است و دیگر میوهها از انگور و شققالو و زرد آلو و امرود ترش و زبون می باشد اگر تربیت کنند میمن که خوب شون ( سنهسی نام زربست مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک نیم آنرا بیک روپیه میگیرند در سودا و معامله پانزده سنهسی را که ده روپیه باشد مهر بادشاهی حساب میکنند در سیر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

( ۵ ن ) بیک نسخه ( ۴ ن ) بیک نسخه ( ۷ ن ) بیک نسخه



فیدست که راجه از محصول زراعت خراجی بگیرد بر هر خانه در سالی شش سنهسی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل بعلونه راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده و غایه در وقت زعفران از خریدار بر هر منی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرد کلیه حاصل راجه جریمه است که باندک تقصیری مبلغ کلی ستاند ) بهمه جهت يك لك روپیه تخمیناً حاصل خاصه او باشد در وقت کار شش هفت هزار پیداده جمع میشود اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمد های او بوده باشد محصول یکساله که در وجه انعام دلاور خان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزاروی ذات و هزار سوار ضابطه جهانگیری بوده باشد ( چون دیوانیان عظام نسق بسته بجایگزین دار تنخواه نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر خواهد شد که چه مقدار جا است ) روز دوشنبه یازدهم بعد از دو بهر و چهار گهزی روز بمبارکی و فرخی در عمارتی که مسجد را بر کنار تال دل احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اساس یافته غایه هنوز نا تمام است يك ضلع آن مانده امید که بعد از این باندک مدت بانجام رسد - روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاهت نیست لباسش بر روش اهل هند و زبان کشمیری و هندوی هر دو میداند

بخلاف دیگر زمینداران اینحدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودند که باوجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازند از قید و حبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهند برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرند و امیدوار مرحمت آنحضرتم بهرچه حکم شود - اکنون مجمعی از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردند کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و امامی آنها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندوی بغارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دو بیست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل پهلوا داس تا قتل پیر پناه و شش گروه جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت گروه زیاده نیست و از ده کم فی شیخ ابو الفضل در اکثر نامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قتل پیر یکصد و بیست گروه است و عرض از ده کم



نیست و از بیست و پنج زیاده نی حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کردان مقرر فرمودند که طول و عرض را طذاب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داد است که حد هرملکی تا جائی است که مردم بزبان آملک متکلم باشند بنا بر آن از پهلویاس که یازده کرده آنطرف کشن گنگ است سرحد کشمیر مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کرده بر آمد و در عرض دو کرده بیش تفاوت ظاهر نگشت و گروهی که درین دولت معمول است موافق بضابطه ایست که حضرت عرش آشدانی بسته اند هر گروهی پنج هزار ذرع است و یک ذرع حال دو ذرع شرعی میشود هر جا کرده یا گز مذکور میگردد مراد ازان کرده و گز معمول حال است نام شهر سری نگر است و در بای بیست و از میان معموره میگردد و سر چشمه آنرا ویرناک نامند از شهر چهار ده کرده بر سمت جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مینمایند و پل را با ملاح آن ملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز با تمام نرسیده بود که تصرفیات او از پا افتاده و در فصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشیده و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجا است از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و

عرض یکصد و چهل و چهار ذرع است مشتمل بر چهار طاق و بر اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحاق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر دو کول بزرگ است که همه سال پر آب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است در شهر و پرگنات پنج هزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کمرج نامند ضبط زمین و داد و ستد زروسیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را بخروار شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت آثار بوزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که هشت آثار باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام می شود و بضابطه حال جای هشت هزار پانصد سوار است راه آمد و رفت کشمیر متعدد است و بهترین راهها بهنبر و پکلی و دمتور است اگرچه راه بهنبر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها دران موسم از برف صالامال می باشد اگر بتعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر بر سبیل ایجاز و اختصار از اوصاف و اطوار و خصوصیات



آن رقمزده کنگ بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار و قلعه  
ایست آهذین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درزیشان  
را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از  
شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و  
شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل  
سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا و انواع گلها و اقسام  
ریاحین از آن بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگار کوه و دشت  
از اقسام شکوفه مالامال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله  
بزم افروز چلکها مسطح و سه برکهای مروج را چه گویند \* مثنوی \*  
شده جلوه گر نازنینان باغ \* رخ افروخته هر یکی چون چراغ  
شده مشکبو غنچه در زیر پوست \* چوتعویند مشکین ببازوی دوست  
غزل خوانی بلبل صبح خیز \* تمنای می خوارگان کرده تیز  
بهر چشمه منقار بط آبگیر \* چو مقراض زرین بقطع حریر  
بساط از گل و سبزه گلشن شده \* چراغ گل از باغ روشن شده  
بنفشه سر زلف را خم زده \* گره در دل غنچه محکم زده  
بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای  
شکوفه در غره اسفندار من ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین  
و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن  
کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است نو آشیانه  
سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خاکپوش کرده پیاز  
لاله چو غاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفتد و  
بغایت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است

امسال در باغچه دولتخانه و بام و مسجد جامع لاله بغایت خوب  
شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوانست و یاسمن سفید که  
اهل هند چندیلی گویند بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صندلی  
رنگست آن نیز در نهایت خوشبونی و این مخصوص کشمیر است گل  
سرخ چند قسم بنظر در آمد غایه یکی بسیار خوشبو است دیگر گلی  
است صندلی رنگ و بویش در غایت نراکت و اطانت از عالم گل  
سرخ و بده اش نیز بگل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم میشود آنچه  
در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی اگرچه  
کم رنگ تر است غایه خوشبو است گل جعفری کلان و خوب میشود  
تفه اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سال وقتی که  
بکمال رسید و گل کرد گرمی پیدا میشود و برگلش پرده از عالم  
عنکبوت می تند و ضائع میسازد و تنه اش را خشک میکند  
و امسال چذین شد و گلپائی که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده  
از حساب و شمار بیرونست آنچه نادر العصری استاد منصور نقاش  
شده کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت  
عرش آشیانی شاه آلو مطلقا نبوده محمد قلی انشار از کابل آورده  
پیوند کرد تا حال درازده درخت ببار آمده زرد آلودی پیوندی نیز  
درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را در بنمک شائع هاخت  
و الحال فراوانست و ( الحق ) زرد آلودی کشمیر خوب میشود در باغ  
شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر از آن در کابل خورده



نشده بود و در کشمیر چند درخت مثل آن در باغهای بادشاهی هست ( ناشپاتی فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتی سمرقند است سبب کشمیر بخوبی مشهور است و اصول وسطی میشود و انگورش فراوانست و انفر ترش و زبون میشود انارش آنقدرها نیست تربز فرد اعلا بهم رسد و خربزه بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون بسفنجی رسد گرمی درمیدانش بهم میرسد و ضائع میسازد و اگر احدیانا از آسیب گرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و شاه توت نمی شود و توت سائر صحرا صحراست و از پای هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته غایه توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت گرم پیلد بکار میبرند و تخم پیلد از گلگت و تبت می آوند شراب و سرکه فراوان میشود اما شرابش انفر ترش و زبون و بزبان کشمیر مصص گویند بعد از آنکه کاسها ازان در کشند بقدر سرگرمی بهم رسد و از سرکه اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین آچارش آچار سیر است و انواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال سوم بمشنگ مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتر ممکن که سه حصه برنج و یک حصه سائر حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر برنج است و بغایت زبون میشود خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود بعد ازان میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه ازان بهته شب نگاهدارند روز دیگر میخورند

نمک از هندوستان می آوند و در بهنگه نمک انداختن قاعده نیست صفت صبری در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه در آن می اندازند و جمعی که خواهند تنعم کنند در آن صبری اندک روغن چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زود تلخ و بد طعم میشود بلکه روغن کار نیز مگر آنکه تازه بقازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند و آنرا جدا پاک نامند بزبان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک است بجز آنکه سه چهار روز بماند متعیر میگردد و گلو میشد نمیداشد و گلو نیز زبون و خرد میشود گندمش بزود کم مغز صفت نان خوردن رسم نیست و گوسفند بی دلبه می باشد از عالم کدلی هندوستان آنرا هلدو میگویند گوشتش خالی از نژاکت و راحت صرگی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه و غلبه فراوان میداشد ماهی همه قسم پواک دارد و بی پواک می شود اما بغایت زبون و بی مزه ملبوسات از پشمینه متعارفست مرد وزن کورته پشمین می پوشند و آنرا پتو میگویند فرضا اگر کورته پتو نباشد اعتقادشان آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی بر م نرم نام فرموده اند از فرط اشتها حاجت بتعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال جسیم تر و موجدار و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم خرسک بر روی فرش می انگذند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهترین میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آوند در آنجا بعمل نمیدانند آورد پشم شال از بزنی بهم میرسد که مخصوص در تبت و خراسان است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می بافند و در شال را با هم



و فو کرده از عالم مقررات می مانند بجهت لباس بارانی بد نیست  
 مردم کشمیر هر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورت عوام و  
 لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کتّه پتوسه سال چهار  
 سال بکار میبرد و نا شسته از خانه بافنده آورده کتّه می دوزند و  
 قا پاره شدن بآب نمیرسد ازار پوشیدن عیب احمق کتّه دراز و فراخ  
 تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثری خانه  
 پر لب آب دارند یکقطره آب بتن آنها نمیرسد مچلا ظاهر و باطن اهل  
 کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چرکین و بی صفاست  
 اروپا صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را  
 رونق انزود کمانچه و قیرو قانون و چنگ و دف و نی شائع شد  
 در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها بزبان  
 کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آن هم منحصر در دوسه  
 مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرانیدند الحق میرزا  
 حیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت  
 حضرت عرش آشیانی مدار سوارچی مردم آنجا بر کونت بوده اسپ  
 گلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و  
 تحفه بجهت حکام آوردندی و کونت عبارت از یابوئیدست چار شانه  
 بززمین نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه  
 در طرف بنگاله میشود انرا تانگهن میگویند اکثر جنکزه و شیخ جلو  
 میشود بعد از آن که این گلشن خدا آمیزین بداید دولت و یمن  
 تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت و بسیاری از ایماقات را  
 درینصوبه جاگیر موحمت فرموده گلهای اسپ عراقی و ترکی

حواله نموده که کتّه بگیرند و مپاهیان از خود نیز بلخها سامان  
 نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک بهم رسید چنانچه اسپ  
 کشمیر تا دویست و هیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و  
 احبانا بهزار روپیه هم رسید مردم اینملک بی خیر آنچه سوداگر  
 و اهل حرفه اند اکثر مخی و منی اند و مپاهیان شیعه امامی اند  
 و گروهی نوربخشی و طائفه از فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند  
 اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی میزنند  
 و هیچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند  
 و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در  
 صحرا می نشانند باین نیت که مردم از آن بهره ور شوند و خود از آن  
 تمتع بر نمیگیرند و قریب ده هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمعی  
 از برهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان سایر کشمیریان  
 متکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد لیکن کتابها بزبان  
 سنسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است  
 بفعل می آرند و سنسکرت زبانیهست که دانشوران هند کتابها  
 بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخافهای عالی  
 که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عماراتش همه  
 از سنگ و لژ بنیاد تا سقف سنگهای گلان سی منی و چهل منی  
 تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که آنرا  
 کوه ماران گویند و هری پریت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کوه دل  
 واقع است و مسافت دوزش شش و نیم کروزه و کسری پیموده  
 شد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که



درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهادند و در عهد دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچینه مذکور در میان حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسبان گشته و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بر آب است و در دولتخانه باغچه واقع است با مختصر عمارتی که حضرت عرش آشدانی انفرار آنجا نشسته اند و چون درین مرتبه سخت بی طراوت و اندرده بنظر اشرف درآمد بر اقم اقبالنامه حکم شد که هر ترتیب این عمارت و باغچه و تعمیر منازل آن غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام این فدوی روزی تازه یافت و در میان باغچه صفت عالی سی و دو ذرع مربع مشتمل بر سه طبقه آراسته شد و عمارت را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر ایالتان نادره کار رنگ نگار خانه چین ساخت و این باغچه را نور انوار نام فرمودند روز جمعه پانزدهم فروردین ماه در گاز قطاس از پیشکشهای زمیندار تینت بنظر اشرف گذشت و در صورت ترکیب و گاو میش بیشتر شادهاست و مناسبست دارد اعضایش پریشم است و این از مژ حیوانات سرد سیر است چنانچه بزرگ ملک که از ولایت بکرو کوهستان گرم سیر می آورند بغایت خوش صورت و کم پشم میباشد و آنچه درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما و برف پر صوی و بد هفت است و کشمیریان رنگ را کینل میگویند و هم درینولا آهونی مشکین پیشکش آورند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعمها ازان بختند سخت بی مزه و بد طعم ظاهر شد لرحیوانات صحرائی گوشت هیچ یک بزبونی بر بد طعمی این

نیست نافع در تازگی بونی ندارد بعد از آنکه رزی چند مانده و خشک شد خوشبوی میشود و ماده نافع ندارد و مخصوص فرامت درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شکوفه بهاک و شالامال<sup>(۱)</sup> محظوظ بودند بهاک نام پرگله ایست که بران طرف کول دل واقع است همچین شالامال نیز متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان اطراف جوی و آهنگ و آهنگ بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ توان شد و این مقام از سیر گلههای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفدهم غریب واقع روی نمود شاه شجاع در عمارت دولتخانه بازی میکرد اتفاقاً در بیچه بود بجانب دریا پرده بر روی آن انگلده دروازه را نه بسته بودند شاهزاده بازی کتان بجانب در بیچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر می افتد نضا را پلاسی ته کرده در پائین دیوارها نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته سر شاهزاده به پلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذره است چون حمایت ایند سبحانه حافظ ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات میشود عیان ابالله اگر چنین نبردی کار بد شواری کشیدی دران وقت رای مان سردار پیداهای خدمتیه در پای جبروکه ایستاده بود فی الغور در دیده آن قره العیون خلافت را برمی دارد و در



آغوش گرفته متوجه بالا میشود در آن حالت همین قدر می پرسند که مرا کجا می بری از عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف بر ایشان مهتول می شود و از حرف زدن می مانند در بیهوشی آنحضرت باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحد سرامیحه از جا جهته بیرون شتافتند و آن نور حدقه خلافت را در آغوش شفقت گرفته زمان ممتد محو این موهبت سجده آلهی بوده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و گروهی از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر و نواحی ترطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند و در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شعری ارتفاع داشته باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غبار آحمیدی بر اعضایش نه نشیند بجای حیرتست - و از غرایب آنکه چهار ماه پیش ازین واقعه جوئی کرامی منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زایچه طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این سه چهار ماه بر ایشان گرانست و ممکن که از جای مرتفعی بزیر افتند و غبار آحمیدی بر دامن حیاتشان نه نشیند و چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پندرامون خاطر اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و گریههای دشوار گذار یک چشم زدن از آن نونهای چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهری و باطنی را وقف محافظت و محاربت ایشان داشتند تا بکشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انگها و دایهائی ایشان در چنین وقتی غافل شدند و لله الحمد که بخیرگذشت چون از دلاور خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار

هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و بهر آن اوزار نیز بمناسب مذاصب امتیاز بخشیدند - روز چهارشنبه بقصد شکار کبک بموضع چادروره که وطن حیدر ملک است سوار شد الحق سرزمین خوش و سیرگه دلکش است آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد و در سر راه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخهای آنرا گرفته بچنابند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقا در دیهه مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص یک درخت و در موضع راول پور از شهر در و نیم کوه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس در آن میان راست استادند جانوران پرند که در کشمیر نیست بدین تفصیل است کلنگ - سارس - طاروس - چرز - لک - تغداغ - کروانک - زرد پلک - نقره پا - غرم پی - بوزه - لکک - حواصل - مکه - بغله قاز - کویل - دراج - شارک نوک سرخ - سرکه - موسیچه - هریل - دهنگ - شکرخواره - مهوکه - مهرلات - دهنیس - کلچری - تهری - چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد پهندوی نوشته شد - و اسامی بهائم که در کشمیر نمیداشد از درنده و چرند بدین تفصیل است شیرزرد - بوز - گرگ - گاو میش - صحرانی - آهوی سیاه - چپکاره - کونه پاچه - نیله گاو - گورخر - خرگوش -



سیاه گوش - گربه صحرائی - موشک کربلائی - هوسمار - خارشفت -  
 درینولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکرة بصاحب صوبگی تده  
 و بمنصب دو هزاره ذات و یک هزار و پانصد سوار سر بلندی یافت  
 و علم نیز ضمیمه سائر مراسم گشت - درین تاریخ از عرائض سپه سالار  
 خانخانان و منبهیان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه  
 بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه مرشدت  
 ژشست آن بد اختر است بیدار کرده و ازینکه موکب منصور بولایت  
 دور دست نهضت فرموده فرصت را مغتلم شمرده عهد و پیمانی  
 که با پادشاهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه  
 پادشاهی دراز ساخته است ( امید که درین زودی بشامت اعمال  
 ناپسندیده خویش گرفتار آید ) و چون سپه سالار التماس خزانة  
 نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافت آگرة مبلغ بیست لک  
 روپیه بلشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن اینحال خبر رسید که  
 امرا تهنجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و برگیان بر  
 در لشکر نوج فوج و جوق جوق در سیر و دور اند و قزاقی مینمایند  
 و خنجر خان در احمد نگر متحصن شده تا حال دوسه دفعه  
 پادشاهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق امتداد و هر  
 مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه  
 آخر داراب خان جوانان خوش اسبه همراه گرفته بر بنگاه مقهوران  
 تاخست و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی

بواسطی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر منصور سالما و  
 غانما بار دوم مراجعت نمود لیکن غنیم مداخل رسد غله را مسدود  
 دارد و از نا رسیدن غله بلشکر ظفر قرین عسرت و گرانج عظیم بهم  
 رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده دولتخواهان کنکاش  
 دران دیدند که از گریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهات توقف  
 باید نمود تا بتجاره و رسد غله بصعوبت می رسیده باشد و میاه سخت  
 و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معینا مقهوران  
 شوخی و شلائیلی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرسنگ  
 دیو باعتضاد اقبال بیزوال بمدافعه غنیم همت گماشته بسیاری را  
 بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده  
 بدست افتاد هر چند خواستند که بر فیل اندازند پای جهالت  
 افشوده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن  
 جدا سازند ( امید که فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در دامن  
 روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نهد - از غرائب وقائع که درینولا  
 بظهور آمد دعوی عبد الوهاب پسر حکیم علیست بجمعی از سادات  
 متوطن لاهور و محجوب شدن او از خجالت کذب و تفصیل این  
 صجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبد الوهاب  
 بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بمهر  
 قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسید ولی  
 پدر اینها سپرده و سادات یکی از آنها را خرج نمودند او گوایه ثالث



آورده دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیده با وجود این سادات  
منکرند اگر حکم شود حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود  
را از ایشان بگیرد حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی  
ست بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمده اضطراب و بی  
ثباتی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهره ندارد  
و بر ما ستم میشود و معامله کلی است ممکن نیست که از عهده  
وصول آن توانیم بر آمد و بنیر ازینکه کشته شویم نتیجه بران مرتب  
نخواهد شد این خیر خواه خلق الله روز دیگر بعرض اقدس رسانید  
که سادات شب بکلبه این ندوی آمده خضوع و خشوع بسیار ظاهر  
ساختند چون معامله کلیست هر چند در تحقیق آن بیشتر تامل  
و تفحص بکار رود و بندهای حقیقت شناس غور فرمایند بهتر  
خواهد بود حکم شد که مؤتمن الدولة العلیه آصفخان در تحقیق  
این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید که  
اصلا مظنه شک و شبهه نماند بمجرد شنیدن اشرف حکیم زاده را  
دل از دست افتاد و هر چند آصفخان بطلب او مردم گماشت از آنجا  
که خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از  
آشنایان را شفیع انگلیخته حرف آشتی بمیان آورد غرض آنکه اگر  
سادات باز پرس این قضیه را بآصفخان نیندازند خط آنرا می چارم  
که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا یکی از  
دوستان خود سپرد و این حرف بآصفخان رسید از جبر او را حاضر  
ساخته در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را  
یکی از غلامان ساخته و مرا از راه برده خجالت زده جاوید گردانید و بهمین

مضمون نوشته بخط خود سپرد و چون آصفخان حقیقت را بعرض همایون  
رسانید منصب و جاگیر عبد الوهاب را تغیر فرموده از پایت اعتبار  
انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند  
درینوا حریر آرای سرادق عفت بادشاه بانو حجله نشین ملک  
بقاگشت و الم این واقعه دلخراش بر خاطر حق شناس گران گذشت  
و از غریب آنکه جوئی برای منجم دو ماه پیش ازین بر اقم حرف  
از ظهور این سائحه خبر داده بود ( درین تاریخ شیخ احمد سرهندی  
را که از خود آرائی و بیصرفه گوئی روزی چند محبوس زندان  
مکانات بود بحضور طلبیده شده حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار  
روپیه خرجی لطف نموده برفتن و بودن مختار گردانیدند از روی  
انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی  
و نکایتنی بود نفس مرا اختیار من آنست که روزی چند در  
خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نمایم روزی در مجلس  
بهشت آنین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می  
شد سلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانج ایام محاصره آن  
کشید خانجهان غریب نقلی معروض داشت و پیش ازین هم استماع  
افتاده بود بنابر غریب مرحوم میگردد روزی در ایام محاصره توپ  
ملک میدان را که از غایت اشتها محتاج بتعریف و توصیف  
نیست بجانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند غلوه  
قریب بدولتخانه ایشان رسید از آنجا باز کذب شده پهلوئی خانه قاضی



بایزید که از مصاحبان شاهزاده دانیال بود افتاد اتفاقاً اسپ قاضی سه چهارگز دور تر از آنجا بسته بود بمجره رسیدن غلوه بر زمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ کنده شده بیرون افتاد غلوه اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمقابله کلانست که شخصی مستوی الخلق در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای دیرناک که سرچشمه دریای بهت است و از شهر تا آنجا همه راه هیر گاه و چشمهای جانغز در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و کشتیها را آراسته بسمت بالا آب شتافتند روز سوم مقام <sup>ب</sup> پنج براره بنزول موکب جهان امروز آراستگی یافت این موضع از سیرگاههای مقرری کشمیر است و چلکه واقع شده در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت چنار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بر در آن گشته و این دیده بجایگزیر شاهزاده پرویز تنخواه است و کلابی ایشان عمارتی بموقع ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بیخ براره بموضع <sup>ا</sup> پنج تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه ساریست جاری و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیر گاهی است عالی چون بجایگزیر خانجهان بود مشار الیه بلوازم ضیانت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین چشمه نیم کوه پیشتر چشمه <sup>ب</sup> چپی بهون است آب این چشمه ازان

بیشتر است و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بر دور آن رسته درین چشمها آنقدر ماهی درهم میجوشند که چشم خیره میشود و صفای آب بمقابله که اگر نخودی در آب افتد محسوس میگردد

درته آبش ز صفا رنگ خرد • کور تواند بدل شب شمرد

از <sup>ب</sup> چپی بهون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون تراست آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره مر بهم آورده نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شکفته گوئی قطعه ایست از بهشت عنبر مرشت روز دیگر از اجهول بسر چشمه دیرناک بنم نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است در دامن کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند درینولا بانجام رسیده حوض مئمن چهل و دو ذرعه در چهل و دو ذرعه و عمقش چهارده ذرعه و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته رنگاری رنگ مینماید و ماهی بسیار شنار و بر در حوض ایوانها طاق زده و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی چهارگز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول و دو گز در عمق و بر در طرف آن خیابان سنگ بست از صفائی



جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی  
 هبزل تلخ و برخی فستقی و سیبگی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر  
 در هم نمودار از جمله بته بنظر در آمد بعینه مانند دم طاروس  
 منقش و از موج آب متحرک و گلها جابجا شگفته نفس الامر  
 آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلغریبی سیرگاهی نیست  
 چون ساعت کوچی قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر  
 ارتفاع یانت و سرچشمه لوکا بهون محل نزول بارگاه اقبال گشت  
 این سرچشمه نیز سیرگاه خوش است اگر مناسب مقام عمارتی  
 اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه  
 اندر هذناک عبور افتاده وجه تسمیه اندر هذناک اینست که ماهی  
 این چشمه اکثری نابینا می باشد زمانی توقف فرموده دام  
 انداختند دوازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نابینا بود و نه ماهی  
 چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تفریبی است که ماهی را کور  
 میسازد بقابری غرابت ثبت شد و بشرحی که رقمزده کنگ بیان  
 گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند اراک تخان خانسامان بصاحب  
 صوبگی کشمیر سرفرازی یانت و میرجمله از تغییر او بخدمت  
 مذکور سعادت اندرخت و راقم حروف از تغییر میر جمله بخدمت  
 عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده  
 افتاد در جایی که آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی محاذی یک  
 دیگر می برند بدستوری که یکسری باهم پیوسته و سر دیگر از هم دور  
 بفاصله چهارده پانزده ذرعه و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها  
 چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاصله زیاده و کم نشود و برابر

میرفته باشند و ده دوازده ملاح بزیر آب در آمده سرهای کشتیها را  
 که باهم پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین کوفته میروند و  
 ماهی که در میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد  
 بدای ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب  
 میروساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند  
 تا آب او را بیلا نیارد و او ماهی را گرفته بر می آرد و بعضی که  
 درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می آرند  
 از جمله پیرملاحی بود که در هر غوطه زن دو ماهی بر می آرد و این  
 شکار مخصوص دریای بهت است و بجای دیگر دیده و شنیده نشده  
 و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد ( در شهر  
 جشن دسپهره ترتیب یافت اسپان و فیلان را آراسته بنظر همایون  
 در آوردند ) درینولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت  
 و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را  
 به اطبائی که در رکب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند  
 بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال  
 اینحال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب  
 کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوشی است  
 و بر سمت شمالی آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم  
 خزان بود غریب نمودی داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد  
 آلو و غیر آن در میان آب بغایت خوش می نمود و بی اغراق خوبیهایی



خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد ( \* بیت \* )  
 ذوق نفا ندانته زرنه در نظر \* رنگین تر از بهار بود جلوه خزان )  
 چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایست  
 مراجعت بر افراختند و بنا بر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر  
 بموضع بانپور شتافتند در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین موضع  
 جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چند آنکه نظر کار میکرد  
 شگفته بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برگ میدارد  
 بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل  
 چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد  
 من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا  
 معمول است و سیر بی بدیهه خرید و فروخت میشود و رسم مقرری  
 است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و آنها بخانه خود  
 برده زعفران از میان گل چیده بر می آرند و موافق ربعی که از  
 قدیم بسته اند بمتصدیان این شغل میروسانند و هم وزن آن نمک  
 در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بحدیکه در حسن  
 او هم نمک نیست نمک از هندوستان می برند دیگر از تحفههای  
 کشمیر هر کلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد  
 پربهم می رسد و از باز و جره تا در دست دست بدام می افتد آشیان  
 یاشه هم دارد و باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد ترین  
 کارخانه قالی بهم رسیده و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش

قالی کرمان در برابر آن پلاسی بیش نیست و در طراحی و رنگ  
 آمیزی صفحه ایست از کار بهزاد لطافت شال کشمیر از آن فزون  
 تر است که محتاج بشرح و بیان باشد \*

معاودت موبک منصور بصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران زار شب در شبه بیست و هفتم مهر ماه  
 آهلی از راه کوتل پر پنجال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق  
 افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برت  
 و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسیده که  
 ژنبدیل بیگ ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین  
 ولد میر جمال الدین حسین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت  
 با سی هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر  
 شد که آنچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز موازی قیمت آن  
 آن با پنج هزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین  
 چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ  
 بسته چنانچه سم اسب گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی  
 مسافت می نمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یامین مسافر راه  
 عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود امیون خاصه  
 را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعهده او بود خدمت امیون  
 بخواص خان تفویض یافت و آبدار خانه بموسوی خان مقرر شد چون



موضوع تنه معسکر اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان هندوی و کشمیری هر دو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندویست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند جملا ازینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمیندار این سرزمین را راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده معینا او را راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت در میان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود زنده بآتش در می آیند آنها نیز زنده بگور می در آیند بعرض رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر زنده بگور در آمده و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید فی الفور خفه کرده میکشند و با هندو خویشی و پیوند میکنند هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن نمودن بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هر کس که مرتکب این بدعتها شود او را سیاست کنند در منزل بهیتر شکار قمرغه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بتشاط شکار پرداختند و در مقام کهرجاک و مکهبال نیز شکار قمرغه کردند و از اینجا بده منزل شکار گاه جهان گیر آباد مخیم پارگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان

شاهزادگی شکار گاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک خویش دهبی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاد بسکندر منی که از قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پرگنه ساخته و بجهانگیر آباد موسوم فرموده بجایگزین مومنی الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی و مناری اساس نهند و بعد از فوت سکندر منی بجایگزین ارادتخان عنایت نمودند و سربراهی عمارت بمشار الیه باز گشت بجهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف بادشاهانه شکار گاهی است روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پنجم شهر محرم سال هزار و سی هجری در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانه دار السلطنت لاهور که سجدها باهتمام معمور خان میر عمارات حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزهت و لطافت همه منصور و منقش بعمل استادان فادره کار آراستگی یافته و باغهای سبز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته \*

ز پای تا بسرش هر کجا که می نگری

کرشمه دامن دل میکشد که جا اینچاست

از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین روز بهجت امروز نوید فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که



از عقوبات مجدد و اهاب العطایا بود. سر نیاز بدرگاه کریم کار ساز فرود  
آرزو کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه ایست  
قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع شده با استحکام  
در شوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور است از تاریخ  
اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد  
زمینداران و ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی  
بقوم دیگر انتقال نموده و بیگانه برو تسلط نیافته و العلم عند الله  
بالجمله ازان هنگام که صیت اسلام را آوازه دین متین محمدی  
به هندوستان رسیده هیچ یکی از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر  
نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود  
بتسخیر این قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست  
که استحکام و متانت قلعه تجدیدست که تا سامان قلعه داری و آهوت  
با متحصنان قلعه بوده باشد افتتاح آن بکلید تدبیر از محالست کام  
نا کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورسندی نموده دست ازان  
باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را  
بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه  
بر راجه گفت مثل من بادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرایط حزم  
و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه  
و بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت  
نمود در لحظه فوجی از دلوران مملوح و مکمل از نهانخانه برآمده  
سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و  
متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاد معروض

داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه  
بر زبان مبارک گذشته احتیاط و درر بینی را پاس میدارد که همه  
وقت یکسان نیست سلطان آفرین کرد و راجه منزلی چند در رکاب  
بوده رخصت معاودت یافت و بعد ازان هر که بر تخت دهلی نشست  
لشکری بتسخیر قلعه کانگره فرستاد کاری از پیش نرفت بالجمله  
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری  
حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجانی  
شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمود در اثنای محاصره شورش  
ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته  
بصوب پنجاب علم قلعه و نساک برانراخت و خانجهان ناگزیر از گرد  
قلعه بر خاسته متوجه اطفای ناثره شورش و آشوب او شد و تسخیر  
قلعه در عقده تعویق افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف  
بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون تخت  
دولت بجلوس جهانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را  
که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر  
قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که  
مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه با سو  
تعهد خدمت مذکور نمود او را بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند  
و آن بد سرشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان  
درزید و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده  
توقف افتاد و بسی بر نیامد که آن حق ناشناس بسزای عمل  
خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود



گذارش یافته و بالجمله درینولا شاهزاده بلند اقبال گیتی سنان  
 شاهجهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر دست همت خویش لازم  
 شمرده راجه بکرماجیت را که از عمد های دولت ایشان بوده  
 باستعداد تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امرای پادشاهی و بندهای  
 شاهی بکرمک مشار الیه دستوری یافتند - بتاریخ شانزدهم شوال  
 هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچها قسمت نمودند  
 و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد  
 آنوقت را مسدود ساختند و زفته زفته کار بدشواری کشید و بعد  
 از آنکه از قسم غله و آنچه از غذا تواند شد در قلعه مانند چهار ماه  
 دیگر علفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت  
 رسید و از هیچ ممر راه نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه  
 را سپردند - روز مبارک شنبه غره شهر محرم سال هزار و سی و یک  
 هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود  
 و در نظر کوتاه اندیشان ظاهر بین دور مینمود الله تعالی بمحض  
 لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندها که درین خدمت  
 ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش  
 پادشاهی مناصب و مراتب سرفرازی یافتند - روز مبارک شنبه  
 دوازدهم بدولتخانه شاهزاده بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند  
 پیشکش بسیار از نغایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف در آوردند  
 آنچه پسند افتاد برگزیده تدمه را بایشان بخشیدند از جمله سه  
 زنجیر فیدل کلان گران بها با رخوت طلا داخل حلقه خاصه شد درینولا  
 زنبیل بیگ ایلچی بدولت آستان بوس فرق عزت برافراخته رقیمه

کریمه شاه والا قدر مشتمل بر اظهار مراتب بکجهتی بنظر اقدس  
 در آورده چهارده راس اسپ با براق و سه دست باز توپغون و پنج سراسر  
 و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض  
 داشت خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت  
 فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روی ایران که مصحوب  
 زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف در آمد سه لک روپیه  
 قیمت شد درین تاریخ صبیح نورجهان بیگم را که از علی قلی خان  
 ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریارخواستگاری فرموده یک لک  
 روپیه از نقد و جنس برسم ماچوق فرستادند و پنجاه هزار روپیه بانعام  
 زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردند •

### دستوری یافتن شاهزاده گیتی سنان شاهجهان

به تنبیه حکام دکن نوبت دوم و نهضت

### حضرت شاهنشاهی بدار الخلافة الکره

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکا  
 گلزار همیشه بهار کشمیر خوش وقت بود از عریض متصدیان مسالک  
 جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست که چون رایات جهان کشا از مرکز  
 خلافت دورتر شتافته دنیا داران دکن از کوه اندیشی و کم عقلی نقص  
 عهد نموده سر یفتند و فساد بر داشته اند و پالاز اندازد خویش برتر  
 نهاده بسیاری از مضامین احمد فکر و برار را متصرف گشته اند  
 و مدار شغل آن شور بختان بر تاخت و تاراج و آتش دادن و ضایع  
 ساختن کشتها و علف زارهاست لاجرم مقرر شده بود که شاهزاده



گیتی ستان شاهجهان توجه بانظام آنصوب مبدول فرمایند و چون  
بندهای شاهی بمحاصره قلعه کنگره اشتغال داشتند نهضت موکب  
منصور روزی چند در عقده توقف افتاده بود درینوقت که قلعه کنگره  
بکلید همت شاهزاده بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف از ان نگرانی  
و اپرداخت مسجد آن عزیمت تصمیم یافت لاجرم بتاریخ روز جمعه چهارم  
دی ماه آلهی شاهزاده عالی مقدار بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب  
زوال رایات نصرت و اقبال بر افراشتند خلعت با خنجر و شمشیر  
مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از  
تسخیر دکن ده کرور دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش  
متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یک هزار اهدی و هزار  
سوار بر قنداز رومی و پنج هزار توپچی پداده سوای سی و یک هزار  
سوار که پیش ازین در آن صوبه متعین بودند با توپخانه عظیم و  
فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و  
یک کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و بندهایی که بخدمت مذکور  
متعین شدند هر کدام در خور پایه خویش باضافه منصب و انعام  
اسپ و فیل سرفرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکانات  
محبوس بود و بندهای شاهی محافظت و محارست او مینمودند  
حکم شد که همراه خود برده بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن  
باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت  
اکبر آباد ارتفاع یافت راقم اقبال نامه را بوالا منصب بخشی گری  
سر بلندی بخشیده و علم مرحمت نموده در خدمت شاهزاده اقلیم  
کشا شرف رخصت ارزانی داشتند شاهجهان را بصاحب صوبگی

ملتان سرفراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند خلعت با خنجر  
مرصع و اسپ و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر  
ظاهر ساخته و بهانه درد چشم وضعف باصره را وسیله آمدن خود بدرگاه  
نموده بود معلوم شد که به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت  
و حراست قندهار بعبد العزیز خان مغوض داشته او را بدرگاه طلب  
فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان  
قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلی گردد چون برگشته کرانه  
که وطن قدیم الخدمت مقرنخان است از راه راست بر جانب  
دست چپ واقع بود حسب التماس آن دیرینه خدمت پرگنده  
مذکور مورد اردری گنیهان پوی گردید و او سر مغاخرت بر اوج  
عزت رسانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم  
پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغه پا انداز و صد نفر شتر  
بطریق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب  
استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کرانه بشکارگاه پالم  
تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوقت شدند آنگاه عزم  
معموره دهلی فرموده بر فراز حوض شمسی بازگه اقبال بر افراشتند  
و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار خان ولد افتخار خان بنظر  
اقدس گذاشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر فیل  
با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر تقایم که دران ملک بهم  
می رسید برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینوقت  
آفاییدگ و محب علی بیگ فرستادهای فرمان روی ایران سعادت  
زمین بوس دریافتند مکتوب محبت طراز شاه والا قدر با کنگی پربلق



بنظر اشرف در آورند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الخ بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمروز روزگار و گردش ادوار بسلسله صغویه منتقل گشته بود و در آن لعل بخط نسخ کنده شده الخ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن امیر تیمور کورگان در گوشه دیگر بمفرموده شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش کنده بنده شاه ولایت عباس و این لعل را در پر خاله جلیغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بود چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی در آن لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا بر خود مبارک گرفته بسعد الله داروغه زرگر خانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهان گیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم اسفندار مذ ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگره بوررد موکب گیدهان شکوه مسعود بلان رومی زمین شد لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم قلعه اسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بسعدت استقبال شادانه دولت آستان بوس دریافتند \*

### آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری ادرنگ نشین چاربالش افلاک بشرفخانه حمل ورود سعادت ارزانی فرمود و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت و صوبه بهار از تغیر مقرنجان به تیول شاهزاده پروریز مقرر گشت و راجه سارنگدیو از درگاه بسزاولی تعیین شد که ایشان را

از اله باس<sup>۶</sup> به پنده راهی سازد و مکرم خان حاکم اردبیشه سی و دو زنجیر فیل برسم پدشکش ارسال داشته بود پایه قبول یافت درینولا گور خری از راه دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب (بعینه مانده شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد است و ازین سیاه و سفید) و از سر بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه و سفید مناسب جا و مقام کلان و خرد بقریزه افتاده و برگرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده و از بسکه عجیب بود بعضی را گمان میدید که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص به یقین پیوست که خدا آفرین است - شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت درینولا غریب سانحه اتفاق افتاد در یکی از مواضع برگشته جلده هر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت انزا نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب از جان تهی کنند در اثنای این شور و شغب روشنی برق آساروی بانحطاط نهاده بر زمین افتاده نا پدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین یافت دلهای مشوش از سر اسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد تیز تک نزد محمد سعید عامل برگشته مذکور فرستاده ازین سانحه آگاه ساختند ار در لحظه سوار شده و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در آورده موازی ده دوازده فرعه در طول و عرض نوعی سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز حرارت و تفسیدگی داشت



محمد سعید نرسود که آنقدر جارا بکنند هر چند بیشتر کنندید اثر  
 حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که پارچه آهنی تفته  
 نمودار شد و بخدی گرم بود که گویدا همین دم از کوره آتش بر آورده  
 اند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا بر گرفته بمنزل خود آورد  
 و در خریطه کرده و مهر بر نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی  
 استاد داؤد را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده  
 فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجر و کلدی مرتب سازد  
 عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه  
 بآهن دیگر که پاک و بیجرم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که  
 چنین کند سه حصه آهن برق و یکحصه آهن دیگر باهم آمیخته در  
 قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کار ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد  
 از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی  
 خم می شد و اثر خم نمی ماند و در برش باشمشیرهای اصیل اول اول  
 برابر آمد - و چون والده امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتما بر  
 اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنور جهان بیگم فرستاده و از  
 تحفههای آن دیار بر رسم سوغات ارسال داشته بود بنا برین از جانب  
 بیگم مکتوبی در جواب مرسله ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را  
 که از قدیمان این درگاه بود باقسام نغایس بطریق یاد بود فرستاده  
 شد - چهاردهم خورداد ماه افضلخان دیوان شاهزادگی گیتی ستان شاهجهان  
 عرض داشتی مشتملبر نوید فتح و فیروززی و شرح دیگر مطالب  
 آورده باسلام عتبه خلافت جبین انروخت و تفصیل این مجمل  
 آنکه چون موکب منصور بحوالی اوجین پیوست عرض داشت

جمعی از بندها که در قلعه ماندو بودند رسید باین مضمون که  
 فوجی از مقهوران قدم جرأت و بیدائی پیش نهاده از آب نریده  
 گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج  
 مشغول اند لاجرم مدار المهای خواجه ابوالحسن با پنچ هزار سوار  
 برسم منقلا تعیین شد که گرم و چسپان شتافته سزای آن گروه باطل  
 ستیز بدهد خواجه شبا شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب  
 رسید و مخدولان آگاهی یافته لحظه پیشتر به آب در زده خود را  
 بساحل سلامت رسانیده بودند بهادران تیز جلو بتعاقب شتافته  
 قریب چهارده گروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمیر انتقام  
 مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار برگشته تا برهانپور عنان  
 مسارعت باز کشیدند و بخواجه ابوالحسن فرمان شد که تا رسیدن  
 موکب منصور در آن طرف آب توقف نماید و متعاقب خود نیز باعساکر  
 اقبال بفوج منقلا پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند  
 هنوز آن مخدولان بی عاقبت در سواد شهر پای ادبار بر قرار داشتند  
 چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد  
 بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عسرت غله کشیده بودند  
 و از سوزی دایمی اسپان زبون شده بنا بر آن مدت نه روز بسر انجام  
 لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک رویه نقد و اسب  
 و جیده بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزولان گماشته مردم  
 را از شهر بر آوردند و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ کین  
 بشون عدو رنگین سازند سیه بخندان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات  
 الذعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را



به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور بود زانده بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن انواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احوال و ائقال برآورده بقلعه دولت آباد داشت و خود پشت بر قلعه داده نشسته و بدیستری از مردم را بر اطراف ملک پراکنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید مجمل بعد از انهدام آن بناها را بیا برین قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه اینجا رفته ارباب فسق را تنبیه بر اصل نموده از سر نو سامان آتوقه کرده و کوسک گذاشته عنان معارفت معطوف باید داشت و پایین عزیمت صائب تا قصبه پتن شتابند و عنبر مقهور مزور حیلله ساز و کلا نزد اصرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سررشته بندگی و دولتخواهی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم و آنچه فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بصبر کامیاب مانم اتفاقا در آن چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته بود و نیز خهر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه بر خاستند بنا برین فوجی بکوسک خنجر خان فرستاده مبلغی بر رسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته

مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که سواى ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود موازج چهارده کرور دام دیگر از محال که متصل بسرحدهای بادشاهی است واگذارند و بنجاء لک روپیه بوسم پیشکش بخزانة عامره رسانند بالجمله حضرت شاهنشاهی افضلخان را رخصت انعطاف ارزانی داشته جیفه لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نگاشته کلک سوانج نگار گشته مصحوب مشار الیه بجهت شاهزاده ارمال داشتند و قلمدان مرصع با افضلخان عنایت شد آقا بیگ و صاحب علی بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام می هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی انعامها فرمودند و یاد بودی بجهت شاه مصحوب نام بردها ارسال داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت زمین بوس دریافت و مکتوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجبهتی با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر در آورد نظر بیگ آخته بیگی شاهزاده بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانید التماس اسپان بخششی نموده بودند براجة کشنداس مشرق اصطبل حکم شد که هزار راس اسپ از طوبله سرکار در عرض پانزده روز سامان نموده روانه همازک و اسب روم رتن فام که شاه والا جاه روم از غنائم فتح روم فرستاده بودند بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند درین وقت بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بزنی هم از صنعت خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری و آشفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا



به آشنائی او تن در نمیدهد و صحبت آن دلدادۀ در باطنش اثر  
نمیکند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند هر چند آن  
عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آنگر  
از غایت تعلق بی تابانه گفت که اگر یقین دانم که او را بمن  
عنایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم  
آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را  
از بام این خانه بزیر اندازی من او را حکمی بگو عنایت میکنم  
هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دیده خود را بزیر انداخت  
و بمجرّد افتادن چند قطره خون از چشمهایش بیرون افتاد و جان داد  
و بلائی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید \*

### شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمانی بران رفته بود که حضرت شاهنشاهی  
روز جشن دسره در کشمیر اثر گرفتگی و گرانیغ نفس و کوتاهیغ  
دم در خود احساس نمودند مجملًا از کثرت بارندگی و رطوبت  
هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانیغ  
و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید  
و از اطباء که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله  
متصدی علاج گشت و یکچندی دواهای گرم ملائم تدبیرات  
بکار برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه برآمدند باز شدت  
ظاهر ساخت درین مرتبه روزی چند بشیر بز و باز بشیر شتر پرداخت  
و از هیچ کدام فایده معتمد به حاصل نشد معارن اینحال حکیم رکنا

بخدمت پیوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب علاج  
گردید و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فایده  
مترتب نشد بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ  
گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در نشاء  
پداله بنقد خفتی میشد احدیانا روزانه هم بخلاف معتاد ارتکاب آن  
مینمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن  
هوا ضرر آن محسوس گشت بفا برین در مقام کم کردن پداله  
و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب  
را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای ناموانق احتراز کردند ( امید<sup>۲</sup> که  
حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و شفای کامل روزی کنان درینولا  
شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر  
خون بدرگاه آمده سعادت زمین بوس در یافته مسرت بخش خاطر  
پدر فرشته سیر گردید) در بدست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری  
چشن وزن شمشی بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون در سر  
آغاز این سال مسعود اثر صحت و بهبودی بر وجقات احوال پدید  
بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدی سامان این جشن  
عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و  
جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که درین  
ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت  
بر گرد آنحضرت میگشتند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و



خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر سرافرازی یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتکرای منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشهایی که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد از جواهر و مرصع آلات و اتمشه و اقسام نقایس آنچه پسند افتاد برگزیدند بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی و انعاماتی که بیگم کرده بقلم آمد سوای آنچه بوسم پیشکش گذرانیدند درینولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات لشکر دکن نزد شاهزاده گیتی ستان شاهجهان فرستادند چون بعرض اشرف رسید که عبد الله خان بی رخصت شاهزاده از صوبه دکن بمحال جاگیر خود شتافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را تغییر نمایند و اعتماد رای بسزاولی مقرر گشت که باز او را بخدمت شاهزاده رساند درینولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند .

### ارتفاع ریایات جهانکشا بصوب کشمیر باردوم

چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت امشراج سازگار نبود روز دو شنبه دوازدهم آبان ماه آلهی سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان شکوه بعزم سیرو شکار

گلزار جاوید بهار کشمیر اتفاق افتاد مظفر خان بخشی بحفظ و حرامت دار الخلافت آگره مقرر گشت شاهزاده پرویز را که خبر ضعف مزاج آن حضرت شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی متبویه رخصت انعطاف ارزانی فرمودند - درینولا بمرض همایون رسید که جاویرای کایتبه که هراول لشکر دکن بود از مقهوران و خیم العاقبت جدائی گزیده بددوقه توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهاو سنگه کچهاوه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سنگه برادر کلان او و مها سنگه برادر زاده او هر دو بافراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت ازان بر نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده باستلام عتبه خلعت جبین سعادت افروخت و راقم اقبالنامه بمنصب دو هزارای ذات و ششصد سوار سرافرازی یامت چهاردهم بهمن ماه آلهی موضع بهلوان از مضافات سینا محل وزود اردوی گیهان پوی گردید چون هوای میر و تماشای کوهستان کانگزه همواره مرکوز خاطر قدسی مظاهر بون اردوی کلان را درینمقام گذاشته با جمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند و چون اعتماد الدوله بیماری صعب داشت در اذن گذاشته صانقخان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه و محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله



تنگ شده و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است بنابر اضطراب نور جهان بیگم و گرانج خاطر او حضرت شاهنشاهی عطف عغان فرموده آخرهای روز بدیدن او تشریف بردند وقت سمرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم بجانب حضرت شاهنشاهی اشارت نمود که میشناسید در چنان وقتی این بیت انوری بر زبان آورد \*

آنکه نایبانی مادر زاده اگر حاضر شود  
در جبین عالم آرایش به بیند مهتری

بعد از دو سه ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس آمرزش آن کهن خدمت را از درگاه آلهی مسألت نموده بچهل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرمودند روز دیگر بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگره شدند و بچهار منزل ساحل دریای مان<sup>(۶)</sup> کنکا مورد اردوی معلی گشت درین منزل پیشکش راجه<sup>(۷)</sup> جنباً بنظر اقدس در آمد ملک او بیست و پنج کروه از کانگره دورتر است و درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست عقبهای و دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده برادرش که پیشکش او را آورده بود بنوازشات شاهانه سرفرازی یافت بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه برآمده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرائط دین متین محمدیست علیه الصلوة و السلام در قلعه

( ۶ ن ) بان کنکا ( ۷ ن ) جنبه -

مذکور بعمل آورند بتوفیق ایزد جلّ شانه بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجدات شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه اساس نهند قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحدیست که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داری برجا باشد دست استیلا بدامن امنیتش نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا هر کوبها دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن حصاریان را زیان ندارد و میتوانند که بجائی دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک کوره و پانزده طنابست طول پاور کوره و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیست و ارتفاع یکصد و چهارده ذرعه و در حوض کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ از سیر قلعه بتمشای بتخانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آئین آنها ست گروه گروه از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذررات می برند و پیر هتس این سنگ سیاه که سیاه تر از دل آنها ست تبرک می جویند نزدیک به بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکشد و از باب ضلالت آنرا جوالا مکی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند



و عوام الناس را بدان فریفته دارند و هژود میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از غایت دل بستگی و تعلق که بار داشت لاش او را بردوش گرفته سر در جهان نهاد و مدتها با خود میگردانید چون یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فروریخت و هر عضوی درجائی افتاده در خور کرامت و شرافت هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بنسبت اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را بنسبت جاهای دیگر گرامی تر داشتند (و بعضی برآند که این سنگ که الحال معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده از اینجا برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نیارست برد و مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم برافزاده بود تا آنکه برهمنی مزور بجهت دکان آرائی خویش سنگی را درجائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را بخواب دیدم بمن گفت که در فلان مقام انداخته اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا از اینجا گرفته در موضعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم از سالوسی و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن برهن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته بعزت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین طریق از نو دکان ضلالت و گمراهی فروچیدند و العلم عند الله - درین تاریخ

جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابو الحسن بعالی منصب دیوانی کل سر بلندی یافت - در خلال اینحال از عرایض منبهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه بعرضه در قونج ردیعت حیات سپرد پیش ازین قراولن تعیین شده بودند که در مقام کرجهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یکراس از قچکار کوهی و تکه مار خور و چهاره شکار فرمودند \*

### آغاز سال هفدهم از جلوس معالی

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول هزار سی و یک هجری خورشید جهان امروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال هفدهم از جلوس بادشاهی آغاز شد (درین روز آصفخان به منصب شش هزاری ذات و سوار سرافراز گردید) و چهل هزار رپیله بزنبیل بیگ ایلچی عنایت شد در خلال اینحال استماع افتاده که دارای ایران بعزم تسخیر قندهار زایت عزیمت برانراشته هرچند این حرف نظر بر نسبتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن از آنجا که حزم و احتیاط از شرایط آسای جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاهزاده گیتی ستان



شاهجهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی متأثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم برجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مهابتخان از کابل آمده باهتلام عتبه خلافت ناصیه سعادت بر افروخت حکیم مومنا بوسیله مهابتخان دولت ملازمت در یافته از روی قدرت و دلیری متصدیق علاج ضعف آنحضرت گشت و در همان چند روز که آثار صحت بر ناصیه جلال پیدا شد مهابتخان را رخصت مویله کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرا بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار سرافرازی یافت و چون پیرو منکفی شده و از صغرمس سعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب صوبگی اکبر آباد و حراست قلعه و خزائن بعهده آن دیرینه خدمت مقبر گشت (نوزدهم فروردی ظاهر پکلی مورد بارگاه اقبال شد و جشن شرف در آنجا آراستگی پذیرفت و دوم اردی بهشت در خطه داپذیر کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد) مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات قلعه گیری آمده بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز نقشبندی با سی صد جوان در قلعه متحصن گشت تا بعد ازین چه رود دهد زمین العابدین که بطلب شاهزاده جوان بخت شتافته بود درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال شاهزاده والا شکوه از برهانپور بقلعه ماند و در بیوسته چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعه ماند و گذرانیده متوجه

درگاه خواهند شد میرزا رستم عقیلی را حکم شد که پیشتر بلاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک روپیه برهم مساعدت عنایت فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته متعمد خان بخشی بر جناح استعجال روانه درگاه والا گردد درین تاریخ آمده باهتلام عتبه خلافت جبین افروز گردید - از غریب آنکه در حرم سرای دولت دانته مروریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد چونک رای منجم معروض داشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص بنماز و تسبیح باشد و عورت رمالی بعرض رسانیده که درین دو سه روز بهم میرسد و زن سفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط بدست مبارک خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست درینولا شاهزاده بلند اقبال پرگنده دهول پور را بجایگزین خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت و حراست آنجا تعیین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بالتماس نور محل بجایگزین شهر یار تنخواه شده بود و شریف الملک ملازم شهر یار قلعه دهول پور را در تصرف داشت مقارن

( ۶ ن ) مولف اقبال نامه که بخشی آن لشکر بود روانه رکاب

ظفر انتساب کرده ( ۷ ن ) دهاپور



اینحال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد از طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیرری بر حدمه چشم شریف الملک رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر صایه قفله بدست افتاد .

### نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور

در بیست و پنجم مرداد ماه آلهی نهضت اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور اتفاق افتاد یقیناً پرتازی نور محل و شورش طابع او خدمت قندهار بشهریار فرموده بمنصب دوازده هزاره ذات و هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند و معزز گشت که میرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپه سالار اشکری باشد و پیشتر به لاهور شتافته بفرار آورده سپاه همت مصروف دارد در مقام هیزه پور اعتقاد خان بصاحب مولگی کشمیر سرافراز گشت و کنور سنگه راجه کشتوار را از حبس برآورده بعزایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران و جانور شکاری بخالصه شریفه ضبط شود و چون از آب چناب عبور موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبه خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان عرضه داشت ایشانرا آورده ملازمت نمود همگی همت آن خلیف دردمان خلافت مصروف برآنکه غبار شورشی که مرتفع گشته باآبشاری مدارا و ملایمت فرو نشیند و پرده آزر و ادب از میان برداشته نشود و اراده ناسد بد اندیشان واقع طلب آنکه از جانبین اسباب شورش و فساد سرانجام یابد

و دستگاهی بجهت تردیت و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند و چون آصفخان را بجانب دارجی شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیگم را از حیلله پردازی بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصفخان سکوت را حصار عزت خود دانسته زبان را بگویی آشنا نمی ساخت و از باب فساد میدان را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این کار نبودند بیگم را برین آوردند که مهابت خانرا که از قدیم با آصفخان خصومت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید تا مقصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرایب آنکه هر چند فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب اوصاف در میگشت نظر بر نسبتهای سابق ظهور این سانحه را بوضوه معقول دلنشین خود نمی توانست ساخت و جرأت بر آمدن نمی نمود و بخدمت مہد علیا عرضه داشت میگرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم ساخته اند آصفخان را بصوبه بنگاله باید فرستاد و معتمد خانرا که خلیفه بیعت شاهجهانست سیاست باید فرمود تا من جرأت بر آمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم امان الله خان پسر مهابتخان بمنصب سه هزاره ذات و یک هزار و هفتصد سوار سرافرازی یافت و فرمان شد که او را بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده متوجه درگاه گردد درینوقت که ورود موکب منصور بنار السلطنت لاهور اتفاق افتاد عبد الله خان از محال جاگیر خود آمده باسلام عتبه اقبال جبین افروز گشت به متصدیان دیوان اعلی حکم شد



که محال متعلقه شاهجهانرا که در سرکار حصار و میدان دو آب و غیره واقع است بجایگزین شهریار تلخواه نمایند و ایشان عوض جایگزین آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضلخان هر چند در اصلاح این فساد سعی نموده نتیجه بران مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده او را بی نیل مقصود رخصت معاودت فرموده بشاه زاده بلند اقبال فرمان صادر شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شده ازین محال هر جا که خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود پردازند و جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه والا نمایند اگرچه این احکام را بحضرت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده همه ساخته و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان بتغییر جایگزین و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی را فرو خورد بمروور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج و هاج آن فرزند تخت و تاج بشورش در آمده با قبله حقیقی و خداوند مجازی طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرد ناگزیر برحضرت شاهنشاهی لازم و مستحکم خواهد شد که بدین جانب نهضت فرمایند (تا روز فتنه پرداز چه نیرنگیها کند و چه نقشها بر روی کار آرد) درین ایام خانجهان بموجب فرمان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت

بر انراخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هجده اسپ عراقی برسم پیشکش معروض داشت حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای شاه عباس بسعادت آستان بوس سرانرازگشته مرسله محبت طراز بنظر اقدس در آوردند و همدران زودی خلعت و خرجی داده رخصت انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بون اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده بطریق منقلا تعیین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت آگه فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آغاز سلطنت عرش آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان التماس نموده بود و پیش ازین در جای خود اشارتی بدان رفته و شریف وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرعت هرچه تمامتر شتافته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار در آمدن مرقوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب توحش و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته حرفهای ناملایم از طرف شاهجهان شورش افزای طبع اشرف میدگشت و حدوث این ساخته بر آنحضرت سخت گران بود لاجرم مومونخان را که از بندهای مزاج فهم و سخن شناس بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح هوش افزا بتقریر او حواله فرمودند حکم شد که برارادهای باطنی



و مقاصد نهانی و قوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهتابخان از کابل رسیده بسعدت زمین بوسه مرافرازی یافت در خلوت بعرض اشرف رسانید که تا معتمد خان در میان کار است برهم زدن هنگامه شاهجهان از محال است مینماید اگر حضرت صریح بقتل از راضی نباشند بپنهان خدمتی روانه کابل سازند تا من ادرا آواره راه عدم گردانم مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از آگره رسید که شاه جهان بالشکر بسیار از ماندن متوجه اینصوب شد تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنا برین رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که در لباس سیر و شکار تا کنار آب سلطانپور نهضت اتفاق افتد بعد ازان هرچه از پردگ غیب چهره کشا گردد در خور آن بعمل آید \*

### ورود موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره

باین عزیمت هفدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دار الخلافت آگره ارتفاع یافت در خلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگر پندرها پیوسته از دار الخلافت آگره رسیده چون موکب منصور شاه زاده گیتی هتان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینخود است و خانخانان و دارالخانی پسر او را با دیگر امرا که از تعینات صوبه دکن بودند همراه آورده از بیجهت آوردن خزانه و روانه ساختن آصفخان صلاح دولت ندانسته بنابر احتیاط با استحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم و بر طبق این عرضه داشت آصفخان نیز رسیده و آمدن شاهجهان بتحقیق و تیقن پیوسته لاجرم نهضت موکب اقبال بصوب

دار الخلافت آگره از اعظام مصالح دولت دانسته از آب سلطانپور عبور نمودند بالجمله از فتنه سازی نور جهان بیگم کار بایند رسید و بشامت نسبت شهریار جهانی بشورش گرائید و فرزندش را که دستور العمل اخلاص و رضا جوئی بود بزور و عنف بر سر ستیز و لجاج آوردند و چنین بادشاهی را که در کبر سن با کمال ضعف و بیماری در هوای که بمزاج اشرف نهایت فاسادکاری و تفاقض داشت بچنگ فرزند ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسد زیان زدگی این دولت است و بجز فداست نتیجه بر آن مترتب نخواهد شد بند هائی را که سالها تربیت فرموده بوالا پایه امارت رسانیده اند و امروز بایستی که در موکب شاهزاده والا قدر بر سر قندهار که ناموس سلطنت است گوی مسارعت از یکدیگر بر بایند در جنگ خانگی ضایع ساختند در نفوق چندی از ارباب فساد که محرک سلسله عذاب بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماص نبود هر سه را محبوس فرمودند و بنابر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی اخلاصی او سوگند خورد و نور الدین قلی نیز بر طبق آن گواهی دروغ داد همچون ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا خیانت کرده مقدمه چند که بوی خون ازانها آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هردو بشپاره شد و مهابت خان که در هلاک این تهمت زدهای مظلوم بود بی تامل و توقف به تیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان جان در



آمد و از کشتن جان برد مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از دارالخلافه رسید که شاهجهان با عساکر بیکران بنواحی اکبرآباد آمده در فتح پور توقف گزیدند و موسویخان در فتح پور دولت ملازمت دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبد العزیز برفاقت مشارالیه مترجه درگاه گشته مطالب ایشانرا بعرض همایون رساند چون افضلخان در درگاه کاری نداشت و هرچند باصلاح این فساد کوشش نموده نتیجتاً برآن مترتب نگشت ناگزیر مایوس باز گشت و بیگم منازعت و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر شاهجهان را بمکابره و ستیزه تغییر داده بشهریار تنخواه فرمود و چون حرفهای ناملائم و مقدمات زشت از بی التفاتی حضرت شاهنشاهی و بداندیشی بیگم بسا جوان بخت رسید و متیقن گشت که هرچند مدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زبونی کرده بقعدی و تحکم خواهند افزود و جمعی که بامید واریها فراهم آمده اند آیت یاس از صفحه احوال خواننده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری خواهند کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف واقطار ممالک بخدومت پدر بزرگوار باید شتافت یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طرفین را ندامت حاصل شود بالجمله در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبد العزیز رسید و از بسکه مزاج اشرف بتحریر و فساد نور محل بشورش و آشوب گرانیده بود قاضی را راه سخن نداده حواله مهابتخان فرمودند که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا

و سایر بندها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافته از جمله راجه نرسنگدیو بوندیله فوج اراسته عرض داد و آصفخان در کرنال بخدومت پیوست و نوازشخان پسر سعید خان از گجرات آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه افروز گردید و تارمیدن پدار الملک دهلی جمعیت نیک در ظلال رایت جلال فراهم آمد سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه کشنداس در دهلی بسعادت زمین بوس فرق عزت بر افراختند باقر خان از صوبه اوده آمده فوج آراسته بنظر در آورد و راجه گردهر پسر رای سین در باری استمعان ملازمت دریافت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدیدن مهابتخان مفوض بود و سردار حج فوج هرازل بعبدالله خان مقرر داشته حکم فرمودند که یک کروه پیشتر از اردو فرود می آمده باشند و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد \*

### آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس

شب چهارشنبه بیستم جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری غیر فروغ بخش بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال هژدهم از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جی سنگه نبیره راجه مانسنگه از وطن خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت افروخت درینوقت خبر رسید که شاهزاده والا شکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانستند بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بتقابل شتابند مبادا



کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد فاگزیر از راه راست عذر تافته  
با خانخانان و بسیاری از بندها پیرگنه کوتله که از راه متعارف بیست  
کره بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قرار  
داده بود که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را  
بخدمت میرسانم راجه بکرماجیت و دارابخان پسر خانخانان و بسیاری  
از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر در زمین  
آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند  
نام بردها روی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد  
که روزگار ناهنجار از تافته کاری برانگیخته با پیداری مدارا فرو  
نشیند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحریک مهابت  
خان آصفخان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان  
و فدائی خان و نوازخان و غیره را با موازی بیست و پنج هزار سوار  
موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و دارابخان نیز افواج  
ترتیب داده در برابر آمدند عبد الله خان که در انتهاز فرصت  
بود قابو یافته جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرچ و مرج  
زیر دست خان و شیر حمله و شیر پنجه پسر او و محمد حسین  
برادر خواجه جهان و نور الزمان پسر اسد خان معموری از فوج  
عبد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبد الله  
خان آگاهی داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او رساند  
قضا را درینوقت تیرتفنگ از شست غیب به مقتل راجه بکرماجیت

( ۶ ن ) بچه ( ۷ ن ) عبد الوهاب

رسید از افتادن او سر رشته افواج از انتظام افتاد با آنکه مثل  
عبد الله خان سرداری فوج هرول را ویران ساخته بخدمت  
شاهزاده شتافته بود دارابخان و دیگر سرداران لشکر نیارستند پای  
همت بر جا داشت از آن طرف آمدن عبد الله خان افواج را از  
فسق انداخت و درینجانب بکشته شدن راجه بکرماجیت دست  
و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هر یک بجای و مقام  
خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی  
از حوالی اکبر اباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود  
شاهجهان بجانب ماندو رایت دولت بر افراشتند و در کنار کول  
فتحپور اعتبارخان خواجه سرا باسلام متبذ سلطنت جدید سعادت  
نورانی ساخت چون در محارست قلعه آکره شرایط احتیاط و لوازم  
بندگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب  
مراء گردیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار عنایت  
نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت  
فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه  
حوالی پیرگنه هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواری  
اردی گدیان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال  
شتابند یازدهم ماه مذکور بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار  
انجم شناسان رصد بند بود بساعات زمین بوس جدید اخلص نورانی  
ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهربانی  
بیش از پیش ظاهر ساختند مادقخان بخشی بحکومت و حراست  
صوبه پنجاب سر افزایی یافت در خلال اینحال بمسامع جلال رسید



که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار پتن گجرات جاگیر داشت برادران خود او شبی بشخبر بر سر او ریخته بقتل رسانیدند و مقارن اینحال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه بایست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه نژده جوئی و زشت خوئی او بمرتبه بود که گشته شدن از انسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت ببرادر کلان که بمنزل پدر است چنین بیبایکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزایار باشد بعمل آید \*

### رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو

چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه کهاتی چاندا عبور فرموده بماندو شنانت بتاریخ بیست و پنجم اردی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکر گیهان شکوه که در ظل رایت جهانکشا فراهم آمده بودند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد \* اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین تفصیل است خان عالم - و راجه نرسنگدیو بوندیله - و راجه کچسنگه کچهوا - و سر بلند رای - و لشکر خان - و منصور خان - و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان - و راجه گردهر - و خواجه میر عزیز الله - و اسد خان - و سید هزیر خان - و اکرام خان - و غیرهم موازیی چهل هزار سوار موجود

و توپخانه عالی با بیست لک روپیه خزانه همراه دادند و فاضلخان بخدمت بخشیکری و واقعه نویسی لشکر مقرر گشت غره خوردان شاهزاده داور بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات سرافراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار و در لک روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی اختصاص بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و آدیسه دستوری یافت سی ام خوردان سنه هزده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی و دو هجری ورود موکب مسعود بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد در خلال اینحال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای جاردانی انتقال فرمودند حق تعالی فریق بحر رحمت خویش گرداناد جگت سنگه پسر را ناگرن از وطن خود آمده دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل بوسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون در آمد در بوقت عرضه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که میان عبد الله خان و صفی خان پسر امانت خان و دیگر بندها شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب صوبگی آنملک اختصاص داشت در هنگامی که موکب گیهان شکوه از ماندو نهضت فرموده راجه بکرماجیت حسب الحکم کنهرااس نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بخدمت آمده در حوالی دهلی جان نثار گشت چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون



آنحضرت عنان معارفت معطوف داشته متوجه ماندند شدند گجرات را به تیول عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفی دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردانه شمشیر که بدو لک روپیه برآمده و اینها را بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبد الله خان وفا دار نام خواجه سرای خود را بحکومت آملک فرستاد و او با معدودی بی سر و پا با احمد آباک درآمده متصرف گشت و صفی دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگهداشتن سپاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از کنهرداس از شهر برآمده در کنار تال کا کریه منزل گزید و از آنجا بمحمود آباک شتافت و بظاهر چنان می نمود که بخدمت شاه جهان میروم و در باطن باناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندها که در محال جاگیر خود توقف داشتند بمراستات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت نشست صالح فوجدار سرکار تبالک از فحواى کار دریافت که صفی را اندیشه کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم اینمعنی را نفوس نموده بود لیکن چون صفی جمعیت نیک فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک میداشت فتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک مدارا و محابا نموده دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاه والا قدر رسانید و کنهرداس نیز پردانه مرصع را گرفته از پیع او روانه شد اما تخت

مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را خالی یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گنجا شتافته هنگام طلوع نیراعظم از دروازه که بسمت راه آنهاست بشهر در آیند و خون بابو خان افغان از پرگنه کریخ یلغز کرده وقت سحر بسواک شهر رسیده در باغ شعبان لحظه توقف نموده تا روز روشن خوب شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان انروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار رفقا نکشیده از دروازه سازنگپور بحصار احمد آباک در آمد مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه اندرون شهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذاشته بود سرمایه بخانه شیخ حیدرنبیرة میان وجیه الدین پناه برد و نام بردها با استحکام برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمدتقی دیوان و حسن بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خون آمده نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور او را هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط نسق شهر مطمئن ساخته بدلاسی لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم وجدید قسمت نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بندد در هم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر بماند رسید عبد الله خان از خدمت شاه والا قدر رخصت گرفته



بکومک و مدد التفات فرموده باچار صد سوار برجناح استعمال  
شتافت و در عرض بیست روز از ماندن برونه بروده پیوست صفی و ناهرخان  
از شهر برآمده در کنار تال کاکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان  
از کثرت غنیم و قوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک  
برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آرامت و مردم  
شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع بتوه نزدیک بمزار قطب  
عالم فرود آمدند عبد الله خان از محمود آباد بموضع بارنچه آمد  
صفی و ناهرخان در دیه بالود منزل کردند و بین الفریقین سه کرده  
فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کار  
زار شدند قضا را جائی که عبد الله خان معسکر آراسته بود زقوم  
زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنا برین  
سلسله افواج او انتظام سناسته نیافت نخست ناهرخان را که هراول لشکر  
پادشاهی بود باهمت خان که از پیش قدمان فوج عبدالله خان بود  
مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قضا تنگی بر مقتل او رسید و راه  
عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبد الله خان بود از آواز بان  
و تنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از در طرف زقوم زار داشت  
بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار از نیرنگی  
تقدیر عبد الله خان راه هزیمت سپرده بپرگنه بروده شتافت و از آنجا  
به بهروج رفت و سه روز در بهروج گذرانیده روز چهارم به بندر سورت  
رفت و در ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت

و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاهجهان  
رسانید چون اینخبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چندین  
خدمتی بتقدیم رسانیده بود از منصب هفت صدی و سیصد سوار  
بمنصب سه هزاری و در هزار سوار و خطاب سینه‌خانی و علم و نقاره فرق  
عزت بر آسمان سوختند و ناهرخان بمنصب سه هزاری و در هزار و پانصد  
سوار عز امتیاز یافت سبحان الله کجا صفی و کجا عبد الله خان \* ع \*

این از فلک است و از حسن نیست

اکنون مجمعی از ماجرای موکب گنجان شکوه شاهجهان و لشکری که  
در خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعیین شده بود نگاشته کلک وقایع نگار  
میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال سعادت بود شاهزاده  
از کربوه چاندا عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان باجمعی که  
در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ماند و فرود آمده پیش  
از خود رستم خان را باجمعی بتقابل فرستادند بهاء الدین برق انداز که  
در سلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم  
خان بود از مهابتخان قوالی گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی  
که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه بر  
انگیخته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از داه کمترک  
بود شاه عالی قدر او را از منصب سه بیستی بوالا پایه پنج هزاری  
و خطاب رستمخانی ترقی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته  
بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درینوقت که او را سردار لشکر قرار



داده بتقابل شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را به عقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بفرق روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سررشته انتظام از هم گسیخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بیونائی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نریده عبور فرمودند و کشتی هارا با آنطرف کشیده بزم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند درینولا محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابتخان فرستاده بود بخدمت شاهزاده والا قدر آورد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود

• بیت •

صد کس بنظر نگاه میدارندم \* درنه بپیرد می ز بی آرامی  
ولهذا اورا با دارابخان پسرش از خانه طلب نموده نوشته را در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیازست کرد  
بغیر از آنکه سرخجالت و ندامت در پیش انگند چاره ندید بذا برین  
اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظربند نگاهداشتند و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله چون  
مورکب گنجهان شکوه بیای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین پسر  
میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن  
حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف فرمودند  
و حراست قلعه بگوبالداس راجپوت که سپاهی کردان بود تفویض

یافت و سامان آذوقه و سایر مصالح قلعه داری بر وجه دلخواه فرموده  
بسیاری از پسرستانان حرم سرای اقبال با اسباب زیادتى که همراه  
گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدند مقارن  
ایحال عبد الله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده  
پرویز و مهابتخان بکنار آب نریده رسیده هر چند سعی در گذشتن  
نمودند چون بزم بیگ کشتیها را با آنطرف برده گذرها را بتوپ و  
تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهابتخان در  
گرنز و بازندگی و راه مدبری شیطان را منصوبها آموختی نهانی  
نوشتها نزد خانخانان فرستاده آن کهن سال فرتوت دنیا درست  
را شیطان صفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد و  
خانخانان بخدمت آنحضرت معروضداشت که چون روزگار بناساز  
گاری پرداخته اگر روزی چند بنا کمی در ساخته طرح صلح بمیان  
اندازند هر آینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد  
بود شاهجهان که همواره به اطفای نائیه فتنه همت مصروف می  
داشتند ترتیب اینمقدمه را فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت  
سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از  
جانب او مطمئن ساختند و از دست بر مصحف نهاده بغلاظ و شدان  
سوگند خورد که هرگز از آنحضرت رزی اخلاص برنتابد و در آنچه  
خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان  
را رخصت فرموده دارابخان را با فرزندان او در خدمت خود نگاهداشتند  
و قرار یافت که مشار الیه درینطرف آب توقف گزیده بمراسلات  
ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان



به بندهای شاهی زمید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گذرها میکردند بصرافت اصلی نماند تا آنکه شبی در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت به آب در زده مردانه عبور نمودند و در آن دل شب از هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست بمداغعه و مقابله آن پرداخت و تا بر خود می جنبید کس بسیار از آب گذشت در یغوت نوشتههای شاهزاده پرویز و مهلبتخان بخانخانان رسید و آن حق ناشناس طومار حقیقت و وفا را به آب عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده از خدا و روز جزا نیندیشیده پرده آزر از پیش رو برگرفته راه ادبار سپرده به مهلبتخان پیوست و بیرم بیگ خجلت زده و هرانگنده خود را بخدومت شاه عالیقدر رسانید و چون حقیقت بی حقیقتی خانخانان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نبرده و آمدن بیرم بیگ به مسامع علیته شاه جوان بخت رسید توقف در برهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از دریای تپتی عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثری از بندهای شاهی راه بیونائی سپرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند و شاهزاده پرویز بمرهانپور رسیده منزلی چند از بی شدت و چون موکب اقبال شاه و الاشکوه از راه ولایت قطب الملک بصوبه اودیه و بنگاله نهضت فرموده شاهزاده مذکور عطف عنان نموده در برهانپور توقف گزیدند \*

## متوجه شدن رایات عالیات

### بصوب بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی مظاهر از مهم فرزندان اقبالمند فراغ گونه یافت و گرمای هندوستان بمنزاج و هاج سازگار نبود دوم آذرماه سنه هزار سی و دو رایات عزیمت بسیر و شکار خطه دایذیر کشمیر مرتفع ساختند آصفخان را که بصاحب صوبگی بنگاله تعیین فرموده بودند چون نور جهان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطر داشت حکم شد که عنان معارفت معطوف دارد و جگت سنگه پسر راناکرن بوطن خویش رخصت یافت در خلال اینحال عبد الله پسر حکیم نور الدین طهرانی را در حضور سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را بگمان زر و سیم در شکنجه تعذیب کشید مشاوریه از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بهندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه منظم گردید و از مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معموور یافت لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع نیک در ستیزه افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته زبان را بشکوه خدا و خداوند آزرده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هر چند عفایت و رعایت در حق او بیشتر میشوند آن حق ناشناس در شکایت و آزردهگی میفزاید و مع ذلک نظر بمرحمتهای که در حق او بظهور می آمد آنحضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که در



مخائل و مجالس حرفهای بی ادبانه از شنیده پوشیده بودند  
 بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز  
 پرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم بسیاست او شد  
 \* ع \* زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد \* درینولا صادقخان بضبط  
 کوهستان شمالی به پنجاب ستوری یافت و سید بهوه بخاری بحکومت  
 و حراست دهلی فرق عزت بر افراخت علی محمد پسر علی رای  
 حاکم تبت برهنمونیع پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندوخت  
 پنجم ماه اسفندار مذ باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت و نصارت  
 پذیرفت و در کنار دریای بیاه صادقخان با کومیان خود از انتظام  
 و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پنداخته سعادت آستان بوس  
 دریافت رجعت سنگه را که روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد  
 مشتعل ساخته بود بنوید مراحم بیکران مهتمال نموده همراه آورد  
 باستشفاع نور جهان بیگم رقم مغرور جراثم او کشیده آمد درینولا  
 از عریض متصدیان و منهبان صوبه دکن بعرض همایون رسید که  
 شاهزاده شاهجهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب اودیسه ونگاله  
 شتافتند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان  
 خاک ابار بفرق روزگار خود بیخذه هنگام فرصت راه بیوفائی سپردند  
 از آنجمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان  
 با والده و عیال خود قرار بر فرار داده جدائی گزید در خلال اینحال  
 افضلخان در نیجا پور بود چون این خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر  
 و خان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند  
 و حکم فرمودند که تا ممکن و مقدور باشد بدلاسا و مواسا او را زنده بیازند

و اگر میسر نشود سر او را بیازند نام بردها بسرعت هرچه تمامتر طری  
 مسافت نموده در اثنای راه بوی رهیدند ازین حادثه آگاهی یافته  
 والده و فرزندان را بجانب جنگل کسپیل کرد و خود بامعدودی پای  
 همت و جمعیت افشوده بکمان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و  
 چاه در میان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بسخن سرائی  
 و چرب زبانی او را فریب دهد هر چند بترتیب مقدمات بیم وامید سخن  
 پر دازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد درواثر نکرد جوابش به تیرجان  
 ستان حواله داشت بغایت جنگ مردانه کرده خان قلی اوزبک را با  
 چندی دیگر مسافرا را عدم گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته خود  
 بزخمهای کاری جان نفاشید لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی رمق  
 ساخت و بعد از کشته شدن او سر او را بریده بردند و مورد آفرین  
 گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه بندر مچھلی بتن بصوب  
 اودیسه شتافت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقه و محارسان  
 سرحد خویش نوشتها فرستاد که غله فروشان و زمینداران را مقرر  
 دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را باری گیهان پوی  
 می رسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبوبات و غیره  
 متران میفرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایه سعادت  
 خویش میدانست \*

آغاز سال نوزدهم از جلوس

میمنت مانوس حضرت ارفع

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه



هجری بعد از گذشتن یک پهر و دو گهزی نیر اعظم به بیت  
 اشرف حمل معانت تحویل ارزانی فرمود و سال نوزدهم  
 جهانگیری آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب  
 اودیسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان  
 فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن و پراخته  
 متوجه بصوبه اله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبه بنگاله  
 پیش راه نتواند گرفت و مقاومت ندارد نمود آن فرزند با عساکر  
 گپهان شکوه بتقابل شتابد و فیض بغایر حزم و احتیاط عمده سلطنت  
 خانجهان را بصوب دار الخلافت رخصت فرمودند که در آن حدود بوده  
 گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت رود بر حکم  
 فرمان کار بند گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت  
 شاه والا جاه برسالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان او را در قید نگاه  
 داشت و بعد از رزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت و از برهانپور  
 برسم و کالت نزد عا<sup>۱</sup>خان فرسقا و دنیا داران دکن از صمیم القلب  
 اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر نام  
 معتمد خود را نزد مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرضداشت  
 نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرار داد که در دیول گانو  
 آمده مهابتخان را به بید و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه  
 منتظم گرداند و نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عا<sup>۱</sup>خان نطق  
 خدمت و دولتخواهی بر میان جان بسته مقرر ساخته که ملا محمد  
 لاهوری را که وکیل مطلق العنان و نفیس ناطقه اوست و در محاورات  
 و مراسلات او را ملا بابا میگویند و می نویسند با پنج هزار سوار بفرستند

که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب او را رحیده داند چون  
 مکرر فرامین بتاکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که  
 همراه اوست عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد  
 باوجود ایام برسات و شدت باران و لای و گل ولایت مالوه از برهانپور  
 کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند  
 تا رسیدن ملا محمد لاری<sup>(۵)</sup> در شهر توقف نمود و لشکر خان و جادو<sup>(۶)</sup>  
 رای و اودارام<sup>(۷)</sup> و دیگر بندها را مقرر داشت که بیالاکهات رفته در  
 ظفر نگر معسکر سازند و جانشینان را بدستور سابق رخصت سرکار  
 بپیر فرمود و اسد خان معموری را با پیلچور<sup>(۸)</sup> باز داشت منوچهر  
 پسر شاهنواز خان را بجالناپور تعیین نموده و رضوی خان را به تپانینهر  
 فرستاد که صوبه خاندیس را صیدانت نماید و همچنین هر جائی  
 را بیکی از بندهای کلدان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر را  
 و پرداخت درینولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله  
 رسید نوشته بود که موکب شاهزاده بلذ اقبال داخل اودیسه گردید -  
 اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه بنگاله رقمزده کلک  
 وقایع نگار میگردد اول آنکه احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان  
 که صاحب صوبه اودیسه بود بر سر زمیندار گردنهر رفته بود از ستوح  
 این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد متذکر  
 و متحیر گشت ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پپیلی که

( ۵ ) لاهوری ( ۶ ) جادون ( ۷ ) اودارای ( ۸ ) با پیلچور

( ۹ ) رضوان خان ( ۱۰ ) گروه



حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پپیلی دوازده کروزه بجانب بنگاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت در کتک نیز نتوانست پایدی همت افشرد از آنجا به بردوان نزد صالح برادر زاده جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن ربابات منصوره نمی نمود درینوقت نوشته عبد الله خان بجهت استمالت صالح رسید و از باین وعده همدستان نشده حصار بردوان را استحکام داده در صالح و صواب دید بر روی خویش بست و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود گشت و با آنکه اکثری از کومکیان او در سرحد مکه و دیگر تهاجمات متفرق بودند در اکبر نگر پایدی همت افشرد با استحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و دلاسانی لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت درینوقت نشان عالیشان شاهی با و رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد و از گردش روزگار و دور لیل و نهار درود بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک جولانگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاد سرمرمی نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر اراده رفتن داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته می فرمائیم که بفرغ خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف را صلاح وقت داند ازین ملک هرجا پسند افتد اختیار نموده آمده و صرفه الحال

تعیش کند ابراهیم خان معروض داشت که تا بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند سر من است و این ملک تا جان دارم میکوشم و خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیث مستعار مجهول الکیمیت چه مانده بجز این آرزویی و ارمانی در دل نیست که حقوق تردیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید باین القصه چون موکب گدیان نشان شاه گیتی ستان ببروان نزول اقبال ارزانی فرمود صالح کوفه اندیش حصار را استحکام داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبد الله خان فرصت نداده محاصره را بر تنگ ساخت و چون کار بدشواری کشید و از هیچ جانب امید کومک و راه نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبد الله خان را دید و خان نصرت قرین او را فوطه برگردن انگذده بنظر عالی در آزد چون این خرسنگ از سر راه برداشته آمد رایت اقبال به سمت اکبر نگر ارتفاع یافت ابراهیم خان نخست خواست که قلعه اکبر نگر را استحکام داده بشراط تحصن و لوازم قلعه داری پردازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت با خود نداشت که از همه جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در مقبره پسرش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصن جست در خلال اینحال جمعی از بندگان که در تهاجمات متعین بودند خود را باو رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت درینوقت احمد بیگخان رسیده بدرون حصار در آمد و از آمدن او دلها را نیروی دیگر پدید آمد چون اهل و عیال اکثری در آنطرف



آب بود عبد الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد بیگخان را همراه گرفته سراسیمه بدآنسو شتافت و دیگر مردم را بحراست و حصانت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که باصطلاح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه برآن فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الغریبیین مبارزت اتفاق افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او عطف عنان نموده به ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان در سعادت کس بطلب جمعی از جوانان کار طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کومک و مدد است گروهی از جوانان خوش اسپه بترجیح استعمال خود را بابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند گروه پس نشست و عبد الله خان فیروز جنگ چندگروه بالا تر شتافت برهنه و بی زین زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در زمینی که یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت افشوده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نموده متوجه عرصه نبرد گشت و خود با هزار سوار در غول ایستاد و نور الله نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی آنصوبه بود با هشتصد سوار هراول قرار داد و احمد بیگخان را با هفتصد سوار طرح ساخت

و بعد از تلاقح فریقین جنگ عظیم در پیومت نور الله تاب مقاومت نیارزده جای خود را گذاشت و جنگ با احمد بیگ خان رسید موسی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده این حال تاب نیارزده جلو انداخت درین تاختن سررشته انتظام افواج از هم گسیخت و چون قلم تقدیر بامر دیگر رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نا برده راه گریز سپردند ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و حمیت برجا داشت هر چند مردم جلو او را گرفته خواستند که از آن مهلکه برآزند راضی نشد گفت که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین که سعادت شهادت روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف هجوم آورده بزخمهای جانستن کارش تمام ساختند جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته دل پای دادند درین هنگام نقبی را که بندهای شاهی بیای حصار رسانیده بودند آتش دادند جوانان کار طلب از اطراف دویده بدرون حصار در آمدند درین دیدن عابد خان دیوان و شریفا بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا بر هده خود را و بدریا انداختند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیای ابراهیم خان در قدها که بود موکب اقبال از راه دریا بدآنصوب نهضت فرمود احمد بیگخان برادر زاده ابراهیم خان پیشتر از موکب منصور خود را بدها که رسانیده بود چاره بجز بدگی و فرمان پذیری



نیافت و بوسیله مقریان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف وکلای سرکار  
بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد  
سواى دیگر اجناس از اتمشه و فیل و غیره بقید ضبط در آمد تا  
حال دارالخاں را مقید داشتند درینوقت از قید بر آورده سوگند داده  
حکومت بنگاله باو تفویض فرمودند وزن او را بایک دختر و یک پسر  
و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهیم پسر رانا را که درین  
هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود بانوجی برسم  
مغلا پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله  
خان و دیگر بندها از پی شتافتند و صوبه پٹنه در تیول شاهزاده  
پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست  
آهملک مقرر داشته آله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را  
بقوجدارى گذاشته بودند برسیدن راجه بهیم پای همت آنها  
از جای رفت و توفیق یاورى نکرد که حصار پٹنه را استحکام  
داده روزى چند تار سیدن لشکر معطل دارند از پٹنه برآمده  
بجانب آله باس شتافتند و چنان ملکى را رایگان از دست داده راه  
سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و سجدالت بشهر  
در آمده صوبه بهار را متصرف گردید و بعد از روزى چند موکب  
اقبال شاه گیتی ستان سایه سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افکند  
و جاگیر داران آنصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک  
که حراست قلعه رهناس بعده از مقرر بود قلعه را سپرد و زمیندار  
اوجینه نیز سعادت زمین یوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب  
اقبال عبدالله خانرا بانوجی بصوب آله باس و دریا خان افغان را با

جمعی بسمت اوده تعیین فرمودند و پهن از روزى چند بدیر بیگ  
را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال  
بر افراشتند و پیش از آنکه عبد الله خان از گذر جوسا عبور نماید  
جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص  
داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بآله باس رفت و  
عبد الله خان گرم و گیرا آمده در قصبه جهونسی که بر آنطرف آب  
گنگ در تقابل آله باس واقع است معسکر آراست و موکب اقبال  
حضرت جهانبانی در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوازه  
عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبد الله خان بضرب توپ و تفنگ  
از آب گذشته در معموره آله باس لشکرگاه ساخت - اکنون محملی از  
سوانح دکن نگاشته کلک بیان میگردند سابقا یرلیغ قضا تبلیغ عز ایراد  
یافته که عنبر حبشی علی شیر نام وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده  
نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات آنصوبه بعهده  
ارمغوض باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعت و خصامت  
مفتوح گشته بود باصداق اعانت بندهای درگاه می خواست که آثار تسلط  
و ترفع برو ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او تلاش  
میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر افسون  
عادلخان کارگر ترور افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکام  
روائی عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد وکیل  
عادلخان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر  
منصور ببالا گهاٹ تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به بروهانپور  
رساند و عنبر از شنیدن این اخبار متروک و متوهم گشته بانظام



الملك از تصبیه کهزکی بر آمده بقندههار که مرحد ولایت گولکنده واقع است شتافت و فرزندان را با احمال و ائقال بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهزکی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود که بسرحد قطب الملك میروم که زر مقرری خود را ازو باز یانت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری ببهانپور پیوست مهابتخان تا شاهپور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از انجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرریز گردیدند و سر بلندرای را بحکومت و حراست شهر بههانپور گذاشته جادرای برادر او اودارام رای را بکومک او مقرر داشت و پسر جادو رای و برادر اودارام را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوسته مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در بههانپور بوده باتفاق سر بلند رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او با پنج هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابد و باین قرار داد مشار الیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و بمحمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل داده پنج هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده سر اسپ و دو زنجیر فیل یکی نرو یکی ماده و شصت و هشت هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اتمشه بملا محمد و پسر و داماد او تکلیف نمود - نوزدهم خور داد ماه خطه دلپذیر کشمیر بیورود موکب منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نغایس کشمیر که در بندت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت چون بمسامع جلال

رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان ازاده نموده که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانه زاک خان پسر مهابتخان با امرای که بکومک او مقرر اند از شهر بر آمده بمدافعه و مقاتله او همت مصروف داشته بنابراین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بدآک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار و قوف یافته خبر مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیره آنحضرت و دیعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین صبیغه خود عنایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود در رفتن غازی بیگ که بجهت خبر گیری شتافته بود درین تاریخ بخدمت پیوسته معروض داشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که بیورت آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری میدمودند قلعه در موضع چتور از مضانات غزنین ساخته همشیر زاده خود را با فوجی باز داشته بود سران الوس نزد خانه زاک خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شما ایم اگر شر او را از ما کفایت کنید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر بآنها ملتجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمایم خانه زاک خان فوجی بکومک هزارها فرستاد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله پیش آمدند و هر اثنای دار و گیر خواهر زاده یلنگتوش با جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته مظفر و منصور عذبان معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شدیدن اینخبر خجالت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از انفعال برآورد در



اثنای اینحال نذر محمد خان و اتالیق و عمد‌های او تجویز این جرأت و بیباکی نمودند و بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت گونه حاصل کرد و آن مفسد فتنه پر از اوزبک و المانچی و از هر دست مردم چندانکه توانست فراهم آورده روی ارباب بدین حدود نهاد و خانه زاک خان نیز امرای سرحد و مردمی را که در تهنجیات تعیین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بندهای جانسپار و بهادران عرصه کرزار (همه یکدل و یکرو بجنک قرار داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله بهادران عرصه شهامت) بموضع سرگ<sup>(۸)</sup> دره که در دو گروهی از غزنین واقع است معسکر آراستند از اینجا افواج ترتیب داده و جیده پوشیده متوجه پیش گردیدند خانه زاک خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان و انیرای سنگدلان و سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هر اول قرار یافتند و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح و التمش بآئین شایسته ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جستند رزم طلب گشتند چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه گروه غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان را بخاطر می‌رسید که شاید روز دیگر تلاحق فریقین اتفاق افتد قضا را سه گروهی از موضع شیر گذشته قرولان اوزبک نمایان گردیدند و قرولان لشکر منصور قدم جلات پیش نهاد جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته

( ۹ ن ) ابتدا نذر محمد خان ( ۷ ن ) در یک نسخه ( ۸ ) شیر

آرمیده بان انداختند و توپ زده شناختند اتفاقا بلنگتوش شب آمده در پش پشته بر غنچی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسند از کمین گاه برآمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هر اول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک قرولان فرستاد آنها نیز کس نزد بلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر و افواج قاهره آگاه ساختند یک گروه بلشکر گاه مانده سپاه غنیم نمایان شد آن مقهور مردم خود را در فوج ساخته بود یک فوج او با هر اول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصله یک تفنگ انداز رسیده عنان ارباب کشید چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هر اول انزونی داشت بهادر خان فوج غول خود را گرم و گریز شتافته بکومک هر اول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار سردادند و از پس آن فیلان جنگی را روانیده کارزار نمودند و جنگ باستداد و اشتداد کشید و در چنین وقتی بلنگتوش خود را بکومک رسانید و معینا کاری ساخت و پای همت آنها از جای برفت و بهادران عرصه شهامت در کشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلات و جانسپاری بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیارده جلو برگردانیدند و هزاران بیشه و غا مقهوران بخت برگشته را تا قلعه جماد که شش گروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته بردند قریب ششصد اوزبک علف تیغ انتقام گردیدند و موازی هزار راس اسب و جیده بسیار که از گرانی در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان فتح نامهای باستانی زبید بتایید ایزد جل سبحانه چهره کشای مراد



گشت ( اصل یلنگتوش از بک است از الوس المان نامش <sup>(۷)</sup> خستی <sup>(۵)</sup> )  
 بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و توش سینه را گویا در جنگی  
 سینه برهنه و از تاخته و ازان روز در السنه عوام یلنگتوش اشتهار یافته  
 نوکر نذر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان مابین  
 قندهار و غزنین میگذرانند نوکر علوفه خوار کم دارن المانچی ولوت  
 مار بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین  
 تراتی تاخت و باخت نام بر آورده چون مکرر بسرحد خراسان  
 رفته اولنگه دارای ایران را تاخته و میر سرحد خراسان نتوانسته  
 شرورا از رعایا و متوطن آندود کفایت کند شاه از در حساب  
 توان گفت که در مدت عمر چنین گوشمالی نخورده باشد )  
 بندهای شایسته خدمت که درین جنگ مصدر ترددات  
 پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و حالت خویش  
 باضافه منصب و اقسام مراسم و نوازش سرانرازی یافتند مقارن  
 اینحال از عرضه داشت فاضلخان بخشی لشکر دکن بمسامع جلال  
 رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای  
 دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده  
 پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت  
 فرمودند چون خاطر اقدس از فتنه سازی و نیرنگ پرور ازجی  
 خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهزاده والا  
 شکوه بود بصلاح و صوابدین دولتخواهان او را نظر بدن نگاهداشتند و

( ۵۰ ن ) بدو نسخه ( ۴ ن ) ایمان ( ۷ ن ) خستی

مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجبهت او ایستاده  
 کنند و چانه بیگم صبدیه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده  
 و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم  
 معتمد بر در خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان  
 فهیم نام غلام او را که از عمد های دولت او بود و شجاعت را با کار آگاهی  
 جمع داشت خواستند که مقید سازند او را یگان خود را بدست نداد  
 و پایی همت افشوده با پسر و چندی از نوکران جان فدایی غیرت و  
 زان مردی ساخت غره شهر پور ماه آلهی در ویرناک که سر چشمه  
 دریای بهت است و از سیرگاههای جانفزای نهضت مرای کشمیر است  
 و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن نگاشته کلک بیان گشته عرضه  
 داشت مهابتخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان  
 گذرهای آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود کشیده  
 بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد ازان زمینداران  
 برهنمونیه بختیار و دولتخواهی سی منزل کشتی بدست آورده  
 چهل کروه بالای گذرهای آب بجبهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری  
 کردند و عساکر منصور در صیانت ایزدی از آب گذشتند •

### نهضت فرمودن رایات عالیات

#### بصوب دار السلطنت لاهور

بتاریخ پنجم شهر پور ماه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور  
 ارتفاع یافت درین وقت از عرضه داشت منهبان گجرات بمسامع  
 جلال رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد باجل طبعی



مسافر دار الملک بقا گردید ( نامش عزیز میرزا محمد است  
 کولتاش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و آنحضرت او را  
 از جمیع کوههای خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محاورات  
 گاه عزیز و گاه میرزا کوه و احیاناً خان اعظم خطاب میفرمودند  
 از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده  
 بود چون والده ماجده او جلیجی آنکه نسبت قوی داشت و مراعات  
 خاطر او از والده حقیقی بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخیهایی  
 او را بحسن ادب خریداری میکردند و بجهت رعایت خاطر  
 جلیجی آنکه درین دولت ابدترین قریب بیست کس از اعمام و اقوام  
 و اولاد و احفاد میرزا کوه بمرتبه امارت رسیده صاحب علم و تقاریر  
 شده باشند مشار الیه در حدت فهم و سلامت بیان و طلاقت لسان  
 و تاربخ دانی یکتای زمان خویش بود بغایت نفس قوی داشت  
 خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا  
 میر علی است و باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان  
 مشهور هیچ کمی نداشت در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن  
 در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربی دهه غریبم  
 و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقررین داشتم  
 و چون مبالغه کرد بشبه افتادم و بعد از آنکه سوگند خورد در یافتیم که  
 دروغ میگوید از مطایبههای اوست که مردم دولتمند را چهار زن  
 لازم است یکی عراقی دوم خراسانی سوم هندوستانی چهارم ماوراء

النهری زن عراقی بجهت مصاحبت و همزیبانی زن خراسانی برای  
 سامان خانه و زن هندی بواسطه زنا شوهری و زن ماوراء النهری  
 بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود او را شلاق باید  
 زد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بیعدیل و نظیر  
 لیکن در خبث و نفاق سرآمد ابغی روزگار است درست گفتار کج  
 کردار و درشت گوی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصروف  
 بآنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی را پیش کشد و باقیج وجهی خدائت  
 و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخیها میکرد و  
 آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جدلی میگذرانیدند حقوق خدمت  
 والده او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند که میان من و عزیز  
 کوه جووی شیر واسطه است و از آن نمیتوانم گذشت در هنگامیکه  
 بی استرضای آنحضرت از گجرات برگشتی نشسته متوجه زیارت  
 خانه مبارک شد با آنکه مبلغهای کثیری در سفر حجاز صرف نمود  
 بجهت پاس عزت و ناموس خویش بشرفا و اعیان آن دیار تکلفات  
 و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده انواع خفقت و خواری کشیده  
 باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلا گرانی خاطر ظاهر نساخته بغضاتی  
 که در مخیله او نگذشته بود سرفرازی بخشیدند ( داور بخشش را  
 بحضور طلبید داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز  
 ساخته حکم شد که از اکبر آباد باحمد آباد شتافته محافظت نماید )  
 درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت



شاهجهان آمده بودند تمام نواره با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کنپت که اطرافش بار عدال و جره‌های عظیم پیوسته حصارى از گل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر می‌رسید و از ممر آذوقه در اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا بعد ازین چه روی دهد مقارن اینحال طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز بذاک چوکی آمده معروضداشت که باشاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پنده و بهار رفتند و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بده هزار سوار نمی کشید و اکثری از دولتخواهان ایشان صلاح دولت در جنگ نمی دیدند بر خلاف رای همه راجه بهیم پسررانا پای جهالت انشوده مبالغه و اغراق را بحدی رسانید که بدون جنگ همراهی من متصور نیست و این سیر و دور بآئین راجپوتی مغانات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونى لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین عساکر آراسته بعرضه کارزار مبارزت نمودند نخست ارباب توپخانه از حصار بر آمده گرم و گیسرا شرافت افواج پادشاهی مانند قوس سه طرف میدان را نیرو گرفته ژاله سان تیر و تفنگ می‌ریختند راجه

بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیارنده با طایفه راجپوتان توسن همت بر انگیزت و تا افواج شاهزاده پرویز خود را رسانیده بشه شیر آبدار کار زار نمود جتا جوت نام فیلی که در پیش افواج بود بزخم تیر و تفنگ از پای افتاد و آن شیر پیشه جلاوت و جرأت با راجپوتان جان نثار پای عزیمت افشوده کار نامه مردی و شجاعت ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که برگرد و پیش شاهزاده و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن یکنای عرصه همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و از تاریقی داشت کارزار کرده جان نفاشند و سران دیگر افواج توفیق کومک و مدد نیافتند متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی نداشته پیشتر شرافت بودند توپها را برجا مانده گریختند و توپخانه بدست لشکر پادشاهی افتاد و درینا افغان با سایر افغانان که اختیار بدگی نموده بود جنگ نا کرده راه هزیمت سپردند و کار بجائی رسید که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند غیر از فیلان علم و توغ و قورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار بودند و عبد الله خان که بجانب دست راست بانداک فاصله ایستاده بود متنفسی بنظر در نمی آمد درینوقت تیری به اسپ سواری آن شیر پیشه توکل رسید عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه و الحاح بسیار از عرصه کارزار بر آورد و چون اسپ سواری ایشان زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده بالتماس بسیار سوار ساخت بالجملة موبک سعادت از رزمگاه تا قاعه رهناس عنان مسارعت باز کشید و چون دران چند روز شاهزاده مراد بخش



تقدم میمنت لزوم بعالم رجوع نهاده بودند و نقل و حرکت متعذر می نمود ایشان را در کشف حمایت ایزد سبحانه سپرده خدمت پرست خان و کوتوالخان را با چندی از بندهای اعتمادی بخدمت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم سرای دولت در غایت سنجیدگی و وقار بجانب پلنه و بهار نهضت فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصا ملک عنبر مبینی بر التماس توجه بدانصوب مکرر رسید - اکنون مجملی از موانج ملک دکن که در غیبت آن حضرت حادث شد رزمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الماک شتانت مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز یافت نموده مجددا بعهد و سوگند خاطر از اینجانب را پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل بر سر آنها تلخت و شهر بیدر را تاراج کرده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر <sup>(۲)</sup> ملک بیجا پور شتانت عادلخان چون اکثری از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با

امرای او در برهانپور بودند فرستاد و بمقتضایان صوبه مذکور مکرر بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه والا میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من چنین گستاخانه پیش آمده چشم آندارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار ناهنجارش در دامن روزگار او نهاده آید در هنگامیکه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه آله پاس گردید سر بلند رای را بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که موصی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهم دکن از صلاح او انحراف نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب بدوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرج لشکر بمتصدیان آنجا داد و نوشتهای عادلخان در باب طلب کومک به مهابت خان رسید و از نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بی تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر سر بلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جان سپار ( نثار ) خان حاکم بیر و رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و احد خان و عزیز الله و جادورای و اودازام و سایر امرا و منصبداران که از تعیینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان بقصد استیصال عنبر شتانتند چون عنبر ازینمعنی وقوف یافت



نوشتهای نزد بندهای پادشاهی فرستاد که من از غلامان درگاه ام و نسبت به سگان آن آستان گستاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان من و عادلخان بر سر ملکی که در وقت سابق بنظام الملك متعلق بوده و الحال برخلاف قرار داد عمل می نماید نزاع است اگر او از بندها امت من نیز از غلامان مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه مشیت ایندوست بظهور آید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ بکوی متوجه آنصوب گردیدند و هرچند عنبر در الحاح و زاری افزون ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجاپور برخاسته بحدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روزگار میگذرانید و بدست راست و چپ سیر و دور نموده سعی دران داشت که کار بچنگ نرسد و ملا محمد لاری بامرای پادشاهی سردر دنبال او نهاده فرصت نمیداد هرچند از بیشتر سر اندازی و مدارا مینمود ملا محمد لاری حمل بر عجز و زبونی کرده در شدت می افزون و چون کار بر تنگ شد و اضطراب دامنگیر گشت ناگزیر ( در پنج گروهی احمد نگر قرار بچنگ داده

---

( ۲ ) در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که او جنگ نمی کند بر کنار اردوی ایشان نمایان گردید جمعی خیال برگی نموده بر آمدند و دست برد دیده گریختند بعد از آن در میان مردم عادل خان الخ

رزم طلب گردید \* بیت \*  
 وقت ضرورت چونماند گریز \* دست بگیرد سر شمیر تیز  
 نخست ) میان مردم عادلخان و عنبر جنگ در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادلخان بود کشته شد و از افتادن او سپاه عادلخان را مررشته انتظام گسیخته گشت و جادو رای و اودارام دست بکار نبوده راه فرار سپردند و غیرت الهی کار خود کرده و بشومع دکنیان و خیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر آنها بود گرفتار شدند ازان گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سر چشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدتخان گرفتار شدند و خنجر خان گرم و گپرا خود را با احمد نگر رسانیده با استحکام قلعه پرداخت و جان سپارخان نیز پذیرگنه بپیکر که در تیول او بود رفته حصار بپیر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که ازان ورطه هلاک بر آمدند بعضی خود را با احمد نگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند و چون عنبر بمراک خوبش کمران گردید و آنچه در مخیله او خطوط نکرده بود بمنصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را مسلسل و محبوس بدولت آباء فرستاد و خود با احمد نگر رفته بمحاصره قلعه پرداخت لیکن هرچند سعی نمود و توپها را بکار آورد کاری از پیش نرفت تا کام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود بجانب بیجاپور عذر عزیمت معطوف داشت عادلخان باز متحصن شد و عنبر تمام ملک او را باحدود متعلقه پادشاهی که در بالاگهات



بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولا پور را که پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره نمود و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آبد آورده قلعه شولاپور را بضر دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید و از اجتماع این اخبار موخش خاطر اندس حضرت شاهنشاهی باشوب گرائید در خلال اینحال بالتماس مهابتخان خانه زاده خان پسر او را با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل بعهد<sup>۱</sup> خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که پنج هزار سوار خواجه را بضابطه در اسبه و سه اسبه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار و خطاب ظفر خانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه<sup>۲</sup> مراسم بیکران گردید درین وقت عرضه داشت مهابتخان رسید مرقوم بود که موکب اقبال شاهجهان از پنده و بهار گذشته بوالات بنگاله در آمد و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه روی دهد در اوراق گذشته نگاشته کلك سوانح نگار گشته که شاهجهان داراب پسر خانانان را سوگند داده بحکومت و حراست بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را بایک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته بودند بعد از جنگ توس و انعطاف عنان زن او را در قلعه رهتاس

گذاشته بدارابخان نوشتند که در گدھی خود را بخدمت رساند داراب از ناراحتی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضه داشت نموده که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره می دارند و از بیجهت نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و تره دی توانند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعبد الله خان حواله فرموده باکبر نگر شتافتند و کار خانجات بیوتات که در اکبر نگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برداشتند چون دارابخان چنین ادای نا پسندیده بظهور آورده خون را مطعون و مطرود ازل و ابد ساخت عبد الله خان پسر جوان او را بقتل رسانیده خاطر را لختی سبکبار گردانید و هرچند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدند اثر نکرد و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجایگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله (که دارابخان را در قبل داشتند) صادر شد که زنهار دست تعرض از کوتاه ساخته روانه ملازمت سازند و بزودی بموکب شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید بمهابتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته بادیه غلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه



هازه بالجمله مهالبتخان بموجب حکم عمل نموده مرش را از تن جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجه تقدیر گشته در قلعه دولت آبک محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاهجهان از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عنان فرمود ناگزیر مخلص خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده ایشان را با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد و هم درینولا قاسم خان از تغیر مقربتخان بحکومت و حراست دارالخلافه آگره خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضه داشت آمد خان بخشی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت حبشی با ده هزار سوار موجود بملاکپور که از شهر بیدست کرده مسافت است رسیده و سر بلند رای از شهر بر آمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بنماید تمام صادر شد که زهارتا رسیدن کومک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزیند \*

متموجه شدن موکب مسعود بجانب جنت

نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی

هفدهم اسفندارمذ ماه آلهی نهضت موکب مسعود بسیر و شکار گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی

الثانی سده یکهزار سی و سه هجری آفتاب جهان امروز به بیت الشرف حمل پرتو سعادت انگذد و سال بیستم از جلوس همایون مبارکی و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنبر بذشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه و یکراس توج کوهی بتفنگ و تیر شکار کردند و در منزل چنکس هستی جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم کتل پیر پنجال از برف مالمال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان سای از راه گریوه پونچ دست داد ( درین کوتل غریب گلی بنظر در آمد که تاحال دیده نشده بود بی تکلف عالی گلیمست بسه رنگ میشود یکی سرخ آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو و بعضی ابلق سیر و نیم سیر از دروز باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلهای خطمی را پست و بلند یکجا دسته بسته باشند در خوش رنگی و نظر فریبی بی نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت و امرود و برگش ببرگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ بید مشک نوک تیز دارد و سر برگ این گرد است و در و خامت نیز دو برابر بید مشک باشد گلش بمرتبگی کلان میشود که در دو دست ننگجد و درختش پر گل میشود و سرایا فرو می گیرد و اهل کشمیر مکر بوش و مردم پکلی و دهمنور بوه بهلول می نامند و این مخصوص



کوهی است که برف در آنجا هفت و هشت روز بیشتر نپاید و زرد  
 بر طرف شود) درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد در سال و سه سال  
 بر درخت میماند از میر نصر الله عرب جاگیر دار این سرزمین  
 شنیده شد که قریب به هزار نارنج در یک درخت می باشد - روز جمعه  
 بیست و نهم در منزل نور آباد که بر ساحل دریای بهت واقع است  
 نزول اتفاق افتاد از کوتل بهنبر تا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال  
 منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا  
 بخیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی  
 گنبدان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار  
 گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر در آمد  
 من و جبهی از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش  
 پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذرعه متصدیان منازل صفه  
 عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته  
 پیدال چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب جلا  
 دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت  
 نمایند تا این نقش دولت در صفحۀ روزگار یادگار بماند درین منزل  
 لاله جوغاسن و ارشوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض  
 رسید که وقت سیر لاله گذشته و روز به تنزل نهاده معلوم نیست  
 که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ  
 توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبهای  
 کلان کشمیر است بوزون موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از  
 اهل فضل و ارباب سعادت و موداگر و سازنده و گوینده و سایر

اصناف جوق جوق دگر دگر بر حیدل استقبال آمده دولت زمین  
 بوس در یافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد  
 از باره موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه  
 شهر شدند روز شنبه هجدهم در ساعت سعادت قرین بعمارات دلنشین  
 کشمیر بهشت آئین نزول موکب اقبال اتعاق افتاد اگر چه در باغ نور  
 منزل که در میان دولتخانه واقع است آخرهای شگوفه بود لیکن  
 یاسمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات بیرون  
 شهر اقسام شگوفه جهان افروزی می نمود \* \* بیت \*

باز این چه جوانی و جمال ست جهان را

زین حال که نو گشت زمین را و زمان را

چون بتواتر در پیوسته و در کتب طبی خصوصا ذخیره خوارزمشاهی  
 ثبت افتاد که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر  
 خورد آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی  
 بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود  
 پاو سیر زعفران که چهل مثقال باشد خوراندند اصلا تغییری در  
 احوالش راه نیامد روز دیگر ده بیست آن که هشتاد مثقال باشد  
 خوراندند لبش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن  
 خود چه صورت دارد غره خورداد از عرضه داشت اسد خان بخشی  
 دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیولگم رسیدند و یاقوت  
 حبشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سر بلند رای پای



غیرت و حمیت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و کاری نمی سازند و بعد از چند روز خبر رسید که موکب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باغ بارگاه اقبال بر افراخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نساختند در خلال اینحال بیماری معب عارض مزاج وهاج آن حضرت گشت و از ظاهر برهانپور کوچ فرموده بیالاکهت رهنگره شتافتند و مردم عنبر نیز نا کام از گرد حصار برهانپور برخاسته نزد عنبر شتافتند و چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف عوافظ و مراحم سرافرازی بخشیدند و منصب پنجهزایی ذات و سوار و خطاب را سراج که در ملک دکن بالا تر ازین خطاب نمی باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت طلب هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود نامبردگان را آورده نخست هوشنگ آمده دولت زمین بوس دریافت او را بعوافظ روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار خاصه شریفه رساند بعد ازان عبد الرحیم خانخانان بسعادت سچود جبین خدمت نورانی ساخت زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین بر نگرنت آنحضرت بجهت دلفوازی و تسلیح او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور آمده از آثار

قضا و قدر است نه مختار ما و شما یا چندین جرائم و عصیان که از صادر شده بفایر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی بایستادهای پایه سریر سلیمانی فرمودند که من خود را شرمزده تر ازو می بینم • بیت •  
 کرم بین و لطف خداوند کار • گنه بنده کرد است و او شرمسار  
 آنگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جائی مناسب باز دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابلخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت وکالت شاهزاده فرق عزت برانرازد درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابلخان و همراهی خانجهان راضی نیستند هرچند درینباب به مبالغه و تاکید معروض داشتیم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن من دران لشکر نمودند داشت در سارنگپور توقف گزیده فاصدان تیزرو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه آن حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بنام شاهزاده بتاکید صادر شد که زفهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهید و اگر مهابلخان برفتند بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما با سائر امرا در برهانپور توقف نمائید •



## نهضت رایات عالیات از جنت نظیر

## کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور

نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری میباشد مشهور بهما و مردم این سر زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق اینمقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هر کس بتفنگ زده بحضور بیازد پانصد روپیه انعام میفرماید قضا را جمال خان قراول به بدوق زده بحضور اشرف آورد چون زخم بهایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر در آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون چینه دان را شکستند از حوصله اش استخوان ریزها بر آمد و مردم این کوهستان معروض داشتند که مدار خوردنش بر استخوان ریزهاست همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا استخوانی بنظرش در آید بنول خود گرفته بلند می شود و از آنجا بر روی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چینه و میخورد درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند

• بیت •

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد • که استخوان خورد و جانور نیاز دارد  
در جفته و ترکیب بعقاب شباهت دارد و سر نوازش بگل مرغ

می ماند لیکن هر گل مرغ پر ندارد و این پرهایی هیهات براق دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکبزر و سی وهفت و نیم مقال باشد بوزن در آمد (درین ایام سردار خان برادر عبدالله خان از جهان فانی بسرای جاردانی شتافت) شب مبارک شنبه سی ام آذر ماه آلهی در ماعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحمت شد درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس سر بلندی یافت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت که مهابلخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت از غریب آنکه شاهزاده داور بخش شیر زرد پیدشکش آورد که با بز الفت گرفته در یک پنجره میباشد و بآن بز نهایت محبت و لایه گرمی ظاهر می سازد و بدستوری که حیوانات جفت می شوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را از پیش او دور برده مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب در آن قفس در آورند اول آنرا بوی کرد بعد از آن کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند که میشی را بدرون پنجره او در آورند فی الفور از هم درید و خورد باز همان بز را نزدیک او بردند الفت و مهربانی بدستور سابق ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بز را بر روی سینۀ خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده



نشده که دهان جفت خون را بومه کند درینولا افضلخان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرانراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشار الیه مرحمت نموده بسی و دو نفر از امرای آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهابتخان نیلانی که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تاحال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار نزد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغییر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابراین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشار الیه شتافته نیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حسابی نیز از او باز یافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جواب حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رسید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و هم درینولا عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته با عتقاد کرم و بخشایش آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امیدوار از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بر جرائم او کشیده آید و باین موهبت عظمی در امثال و اقربان سرفراز و ممتاز کرده آید در جواب او فرمان شد

• مصرع •  
این درگه مادر گه نومیدی نیست •

ملتص او بعد قبول مقرور گشت درین تاریخ طهمورت پسر گلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پدوست قبل ازین هوشنگ برادر خود از بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز برهنمونج بخت خود را بقدرسی آستان رسانیده بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرانرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغتائی گورکان گویند فرموده خلعت مرحمت فرمودند بهار بانو بیگم صبیغه خود را بطهمورت رهوشمند بانو بیگم صبیغه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت بخشیدگری عزاختصاص یافت •

### نهضت موکب مسعود بصوبه بلده فخره کابل

بدارنخ هفدهم اسفندار مذ ماه مطابق هشتم جمادی الثانی بغزم سید و شکار نهضت موکب اقبال بصوبه کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خان پسر احمد بیگخان کابلی سرحدات را از صوبه بزمکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مسجد آلهی بود بتقدیم رسانیده حکم شانپانه نواختن فرمودند و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباہ اندیش را بلاهور برده



از دروازه قلعه بیابریزند - تفصیل این مجمل آنکه چون ظفرخان پسر  
خواجه ابو الحسن بکابل رسید شنید که یلنکتوش اوزبک بقصد شورش  
انزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده لاجرم مشارالیه باتفاق  
دیگر بندهائی که از تعینات آنصوبه بودند لشکرها فراهم آورده بر سر  
اوروان شد درین اثنا احداد بد نهاد قاپو یافته باشارت آن تپاه اندیش  
به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شدیعه مفسدان  
سیاه بخت است پیش گرفت یلنکتوش ازان اراده باطل ندامت  
گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملامت  
و چابلوسی نموده برگردید اولیای دولت خاطر از آنجانب را پرورداخته  
دفع نساد احداد بد نهاد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد  
و جمعیت از راه گرد بر سر راه روان شدند چون خبر برگشتن  
یلنکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن نا فرجام رسید تاب مقاومت  
نیارنده خود را بکوه لوانز که محکم از بود کشید و این بیعاقبت  
آن کوه را پناه روز بد اندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده و بالایات  
فیرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا  
داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال او را وجه همت ساخته  
بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند و  
همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن  
گماشتند و قریب پنجاه روز زه و خورد کرده محاصره را بر تنگ  
ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقاره فتح

بلند آواز ساخته از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و  
جلالت دادند از هنگام صبح تا سه پاس روز آتش قتال و جدال  
اشتعال داشت بعد ازان به میامن عوطف و مراحم آلهی ابواب  
فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن  
محکم بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از  
احدیان شمشیر و گرزو انگشتر و کاردی که آنچه یافته بود نزد ظفر  
خان برده نمود و یقین شد که اینها ازان عاصی است و ظفرخان  
خود با احدی مذکور بر سر لاش از رفت و ظاهر گردید که تیر بدوق  
از شمت غیب باور رسیده و بجهنم واصل شده هر چند مذاکی  
کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باور رسیده  
بالجمله ( سر آن مفسد زیاده سر را مصحوب سردار خان روانه درگاه  
والا نمود ) ظفر خان و دیگر بندهای شایسته خدمت که مصدر  
تردات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش  
باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند ( درین  
تاریخ خبر رسید که زقیه سلطان بیگم صبیبه میرزا هندال منکوحه  
حضرت عرش آشیانی ازار الله برهانه در دار الخلافت اکبر آباء  
بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون  
ایشان فرزندان داشتند در زمانی که شاهجهان از صبیبه موته راجه  
بعالم رجوع آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکنامی گوهر خلافت  
را به شکوی تربیت بیگم بردند آن سربر آرای خلوت سرای قدس



متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شدند آن صاحب در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شناختند بیست و نهم اسفند از مذمه ساحل دریای چناب بوزن موکب مسعود آراستگی یافت \*

### آغاز سال بیست و یکم از جلوس معالی

شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پیر تحویل نیر جهان امروز بپرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بمبارکی و فرخی آغاز شد آنجا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شامه عنبر نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درینولا نخست فیلان را فرستاده بعد ازان خود بحواله اردوی پیوست بالجمله طلب او بتحریر و کار پردازگی آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و مال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت سبک دست پیش گرفته بود او بر خلاف خان مذکور با چهار و پنجاه هزار راجه پوت خونخوار یکرنگ و یک جهت آمده و عیال اکثری همراه آورده بود که هرگاه کار بجان

و کار با ستخوان رسد و از همه جهت مایوس و مضطر گردد بجهت پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا زده باهل و عیال خود جان نثار شود \*

وقت ضرورت چو نماند گریز \* دست بگیرد هر شمشیر تیز

و با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای نامالیم مذکور میشد و نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد چون خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار پادشاهی را بدیوان اعلیٰ مفروض نسازد و مدعیان خود را بمقتضای عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی که درین مدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد و ازینکه دختر خود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت کرده بود شورش بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته بخواری و بیعزتی کمره کاری فرمودند و دست و گردن بسته سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد که آنچه مهابتخان بوی داده فدائی خان تحصیل نموده بخزانة عامره رساند ( اکنون زمانی گوش با من دار تا آنچه مشاهده افتاد معروض دارم چندین کذب تاریخ لب ریز از اخبار و آثار درمیان است ازین سال ماعقه در هیچ از مننه نشان نداده بالجمله) چون منزل برکنار آب بهت واقع بود آصف خان با چندین خصم قوی بازو دشمن از سر و جان گذشته گریز بازنده محتمل در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبیلۀ خود را دران



طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و ائقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و تور خانه و غیره حتی خدمتکاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند (۶) و مه‌البتخان حق ناشناس چون از همه در ناامید شد بخاطر آورد که

( ۶ ) چون مه‌البتخان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده لاعلاج درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه در گرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود از منزل خود بر آمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار در آنجا میگذارد که اگر کسی اراده آمدن داشته باشد پل را آتش داده بمدافعه و مقابله قدم بر جا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردند چون راقم اقبالنامه خدمت بخشی گری و میر توزکی هر دو داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هر جا حرفی و سرگذشتی در میان داشت در بنوقت آوازی بگوش رسید که مه‌البتخان می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میرفته باشد مقارن اینحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آواز او بگوش رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه بر آمدم چون چشمش بر من افتاد فاصم بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود مشاهده انتقال که قریب بصد

در بنوقت که اکثر بندها از پل عبور نموده بآنطرف رخت ادبار کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را بقدمی آستان رسانیده و در دولتخانه را فرو گرفته بی محابا ملازمت نمایم کسی که سد راه من شود کیست و هرگاه من با پنج و شش هزار سوار در خدمت باشم کرا یاری آنکه از مخالفت من

راجپوت پیاده برچه و سپر در دست گرفته اسب او را بمیان گرفته می آیند و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد او بر سمت دروازه کلان شتافت و من از راه برج سرا پرده بدولتخانه در آمدم معدودی از اهل یتاق و غیره در فضای دولتخانه بنظر در آمدند و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم که مه‌البت و خیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته از اسب فرود آمد در آنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دو بیست راجپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب فیراخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بغضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که بر گرد و پیش حضرت بساعات حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه بر آمده بر پالکی که در پیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او - بدو نسخه



دم زند و امرا ازین منصوبه غافل گشته بازندگی حریف را بنظر  
در نیارده بخاطر جمع از آب گذشته به تنعم مشغول و نفس الامر  
آنکه آنچه ازین مردود ازل و ابد بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو  
نمی افکند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد یک این بخاطر  
میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و یارای آن داشت که  
قدم جرأت و بیبائی پیش نهد و مجمل هنگام صبح با جمعیت  
خود سوار شده نخست بر سر پل رسید و قریب دو هزار سوار از  
راچپوت و فیره در آنجا گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی را  
نگذارند که از پل عبور نموده باینطرف شتابد و اگر امرا بقصد  
گذشتن از انطرف هجوم آوردند پل را آتش زده بمدافعه و مقابله  
قدم ادبار برجا دارند و خود متوجه دولتخانه گشت (درینوقت حضرت  
در خسخانه استراحت فرموده بودند از غوغای عامه بیدار شدند و  
و بعرض رسید که مهالبتخان بیعاقبت بدرگاه آمد درین اثنا مراتب  
عبودیت و بندگی را فرو هشته گستاخانه و بیبکاانه دروازه غسلخانه  
و کلان بار را در هم شکسته با چهار صد پانصد راچپوت بدرون رفته )  
مراحم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر دور پالکی گشته  
معروضداشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان  
گزای آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری در سوائی  
کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خون را در  
پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

اشرف سیاست فرمایند درینوقت راچپوتان او فوج فوج مسلح  
آمده دور سرپرده پادشاهی را فرو گرفتند و در خدمت آنحضرت  
بجز عرب دست غیب که دستیار از بود و میر منصور بدخشی و  
جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و فیروز خان و خدمت خان  
خواجه سرا بلند خان و خدمت پرست خان و نصیح خان مجلسی  
و سه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیونا خاطر  
اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب  
داشت دو مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را  
از لوث وجود آن سگ نا پاک پاک سازند هر بار میر منصور  
بدخشی بتزکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح  
حال منظور داشته سزای کردار ناهلجاری این تیره بخت بدگوهر  
را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون  
حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در  
اندک فرصت راچپوتان او درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفتند چنانچه  
بغیر از نوکران او کس دیگر در نظر نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت  
عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند  
تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت  
و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش  
آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت  
سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که  
اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد  
سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت ستیزه



کار برفتن درون محفل راضی نشد القصة آنقدر توقف روی داد که اسب خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا در تیر انداز بیرون در لنگخانه تشریف بردند بعد از آن فیل حوضه دار پیش آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میدانند که بر فیل نهشته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و در راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود درین اثنا مقر بخان خود را رسانیده با اعتراضی او درون حوضه نزدیک آنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی میان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و سینۀ او ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیدال<sup>۱</sup> خاصه در دست داشت خود را بغیل رسانید و هر چند راجپوتان بهمان برجهه و زور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و (چون در بیرون جای نهستن سه کس نبود خود را بمیان حوضه در گنجانید) و چون قریب به نیم کروه مسافت طی شد گنجیت<sup>۲</sup> خان داروغه فیلخانه ماهه فیل سوارچی خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نهشته بود (ظاهرا و سواسی بخاطر بد اندیش مهابت بیعاقبت رسیده باشد) بر راجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و

( ۴ ) ن رفته در پس قرار گرفت ( ۵ ) گچیت - گچست ( ۶ ) بدر نسخه

آنحضرت بدرون خانه او در آمدند زمانی توقف فرمودند و فرزندان نحس خود را بر در آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بیگم غافل افتاده بود در بیوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از آنجانب نیز دل را پردازد باین قصد بار دیگر آن حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان رفته بود آن بیعاقبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محاربت بیگم کرده بود ندامت گزیده متردد خاطر گشت آبگاه در نکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائیهست عظیم للجرم رای ناسد او برگشت و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد (و از غایت اضطراب و هول جان کردار و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول نداشت و نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و در چه کار است هر زمان اراده و هر دم اندیشه بخاطر می آورد و باز پشیمان میشد) و آنحضرت از ومعیت حوصله و گران باری دست رد بر ملتجمهاست او نمی نهادند القصة در هنگامیکه این بیعاقبت بد سگال گستاخانه بدرون دولت خانه در آمد جیجو نبیره شجاعتن<sup>۳</sup> (که از امرای معتبر حضرت عرش آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر بقتل این مظلوم رفته بود در آن ساعت حاضر شده همه جا همراه

( ۶ ) ن بدر نسخه ( ۷ ) ن بیگم نسخه



بود تا آنکه بمنزل شهریار تشریف بردند معلوم نشده که چه قسم  
 و مواسی و توهمی بخاطر آن بداندیش راه یافت) همراه شد چون حضرت  
 شاهنشاهی بدرون می آمدند بر اچپوتان اشارت کرد که او را گرفته  
 به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شریعت خوشگوار شهادت در کام او  
 ریختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود  
 رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از  
 غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس  
 نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجالت زده کردار  
 خویش گشتید اکنون بتدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت  
 و برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یکزبان بعرض  
 رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا فوجها  
 ترتیب داده در رکب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و  
 منکوب ساخته بدولت زمین یوس بندگان حضرت سرفراز شویم  
 چون این کنگش ناصواب بمسامع جلال رسید از مضابطه معقول بیگانه  
 نمود و همان شب مقربخان و صادقخان بخشی و میر منصور و  
 خدمتخان را پی در پی نزد آصفخان و عمدهای دولت فرستاده  
 فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار  
 که این تدبیر نادرست را نتیجه خام کاری و نارسائی دانسته  
 پیرامون خاطر راه فدهند که بجز ندامت اثری بران مترتب  
 نخواهد شد و هرگاه من درینطرف باشم بکدام دلگرمی و آنچه امید  
 جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را  
 مصحوب میر منصور فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها

زاده طبیعت مهابت بیعاقبت است و بتکلیف او حکم فرمودند  
 ممنوع نشده بهمان قرار داد پای عزیمت افشرد درینوقت فدائی  
 خان چون از فتنه پردازئی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب  
 آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب  
 شده در تیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش فدائیانه  
 رو بروی دولتخانه اسپ بدریا در زده خواست که بشناوری عبور  
 نماید شش کس از همراهان او بموج خیز فنا رفتند و چندی از  
 تندی آب پایان رویه افتاده نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و  
 خود با هفت سوار برآمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری  
 از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند  
 و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیمت زور است و بملازمت  
 اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهنین خورده  
 باز پس افتد بهمان چستی و چالاکی عطف عنان نموده از آب گذشت  
 و حضرت شاهنشاهی آن روز در آن شب در منزل شهریار بسر بردند  
 روز شنبه بیستم فروردی ماه آلهی مطابق بیست و یکم جمادی الثانی  
 آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهای دولت قرار  
 بچنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیگم از گذری که غازی  
 بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقا بدترین  
 گذرها همین بوده سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت  
 در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد



آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمارى بیگم روز بروى فوج کلان غنیم که فیلان کارجى خود را پیش داده و کنار آب را مضبوط ساخته استاده بود در آمدند فدائى خان یفاصله یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابو طالب پسر آصفخان و شیر خواجه و اله<sup>(۷)</sup> یار و بسیاری از مردم پایان تراز فدائى خان عبور نمودند باینحال اسپان شنا کرده بپراقتا تر شده جلو ریزان گشته جمعى بکنار پیوسته و بعضى بمیان آب رسیده و نا رسیده که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصفخان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت (و<sup>(۸)</sup> مرآ از مشاهده آن حالتى دست داد که گوئى آمیا بر فرق سرم میگردد) دیگر کیست که بکسى پردازد و سخن بشنود و پامى همت برجا دارد (اول<sup>(۹)</sup> بایست که گذرى که عبور لشکر بسهولت میسر باشد بدست آورده فوجى را پیشتر از آب میگذرانیدند که روى لشکر غنیم را نگاه داشته بر کنار دریا مانند مد سکندر پامى همت برجا میداشتند تا امرای عظام و دیگر سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستین فوج را قوی پشت میساختند آنگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام پامى عزیمت پیش نهاده بساعات زمین بوس صاحب و قبلة خویش سر بلند مى گردیدند درینولا هر کس که پیش آید پس مى افتد (و<sup>(۱۰)</sup> آنکه در برابر آید بسر در آید) هرگاه سرداران از

مراحمى بی نظام و نسق میروند باشند و ندانند که بکجا مى روند و لشکر را بکجا مى برند مآل حال شان بهتر ازین نخواهد بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب درم ایستاده تماشاى نیرنگى تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده واسپ و شتر و بهل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلوزده سعی در گذشتن داشتند درینوقت ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده ما هر دو را مخاطب ساخت که مهدي علیا میفرمایند که این چه جای تامل و توقف است پامى همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهنز شده راه آوارگی پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه بجواب از نپرداخته اسپان بآب در زدیم فوج غنیم (هفت<sup>(۱۱)</sup> صد و هشت صد سوار راجپوت و فیل مست بی صحابا در پیش داده در آنطرف آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعى از سوار و پیاده از مردم متفرق و پریشان جلو نزدیک رسیدند و فوج غنیم فیل را پیش رانده و از پس فیل اسپان بآب در زده شمشیرها علم کردند و این مشقت بی سران قرار بر فرار کرده عطف عنان نمودند و غنیم بشمشیر آبدار روى آب را رنگین ساخت) و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته زده و کشته مى آمدند و در عمارى بیگم دختر شهریار که آنکه او صبیه شاه نواز خان بوده چندین وقت مخصمه تیرى بر بازوی آنکه دختر شهریار رسید و بیگم خود بدست بر آورده بیرون انداخت و لبامها بخون رنگین شد جواهرخان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه



سرای بیگم با دو خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار شدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد آزانکه روی فیل برگشت دو سه زخم بر چپه بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها کشیده از پی هم می رسیدند و فیلبانان سعی در راندن فیل داشتند تا بجائی کشید که آب عمیق در پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری از آب گذشت و بدولتخانه بانشاهی رفته فرود آمدند و خواجه ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گذاشت و بدولتخانه گرمتر راند و من در کنار آب با چهل سوار از تابینان خود ایستاده ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب کردند درینوقت آصف خان پیدا شدند و از نیرنگی زمانه و بی راهه رفتن رفیقان و بد نشینی نقش گله آغاز کرده روانه شدند و سخن تمام نشده مجلس تمام شد و هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافتند خواجه ابو الحسن که از فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسپ را بدربار در زده و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناری از اسپ جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسپ غوطه چند خورده نفس گیر شد اما خواجه قاش او را نمی گذاشت درین حالت مخصمه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را بر آرزو فدائی خان باجمعی از بندهای پادشاهی و چندی از نوکران خود که جهتمندی قدیم باوی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش نموده و غنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که

حضرت شاهنشاهی در انجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سرافرده از سوار و پداده مالامال بود بر سر در ایستاده به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در محن خلوتخانه نزدیک بن آن حضرت میرسید و مخلص خان پیش تخت آنحضرت ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممند ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکنای جوانان کار دیده کار طلب فدوی بود با وزیر بیگ پسر خواجه تردی بیگ میدانی و عطاء الله نام خویش فدائی خان بسعادت شهادت رسیده حیات جاوید یافتند سید عبد الغفور بخاری که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم کاری برداشت و چهار زخم با سپ فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود و بخدمت آنحضرت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو بر آمده بطرف بالایی آب شتافت روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و از انجا فرزندان را همراه گرفته بکرجاک نندزه رخت سلامت کشید و چون بدر بخش جنوه زمیندار پرگنه مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان را در انجا گذاشته و خاطر از انجانب او پرداخته جریده انجانب هندوستان شتافت سنیر خواجه وآله بر دی قراول باشی وآله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند و آصف خان که ماده این فساد بود و از کم فکری و کوته اندیشی و سبکساری از کار باینجا کشید یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت

( ۴ ) بزرگبخش جنوه



وخیم العاقبت خلاصی ممکن نیست ناگزیر با پسر خود ابو طالب و دریمت و سیصد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعه اتک که در تیول او بود رفت چون برهناس رسید از ارادخان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود طلب داشت لیکن هرچند که سعی کرد بهمراهی او راضی نشد آصفخان بقلعه اتک رفته متحصن گشت و ارادخان برگشته باز آمد و چون خواجه ابو الحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر بهم رسانید مهابتخان را دیده نوشته بنام ارادخان و فقیر مشتمل بر سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که کزند جانی و نقصان عزت و ناموس رساند و آنگاه ایشان را و فقیر را همراه برده ملاقات داد (چندان هرزه گوئی کرد و حرفهای رکیک بوزبان راند که بمراتب مرگ ازان زندگی خوشتر است) درین روز عبدالصمد نواسه شیخ چاندمنجم را که با آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود بشومی آشنائی او را در حضور خود بقتل رسانید مقارن اینحال شاه خواجه نام ایچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود را بنظر مبارک در آورد و موغاتیهای نذر محمد خان از اسب و باز توایغون و غلام ترک و غیره موازی پنجاه هزار روپیه قیمت

شد پیش ازین نگاشته کلاک وقایع نگار گشته که چون آصفخان بهیچ وجه از مهابت بیعاقبت ایمن نبود بقلعه اتک که در تیول او بود رفته متحصن گشت و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده با و همراهی گزیدند آن بداندیش بسیاری از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را بصبر کردگی بهروز نام پسر خود جوجهار (۵) راجپوت و شاه علی فرمندان که گرم و گپرا شتافته بمحاصره قلعه پرداختند نام بردها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را بدست آوردند و آصفخان بهمه وجه محنتی و بلائی برخود قرار داده عنان بقضا سپرد و فرستادهای مهابتخان نحوی بعهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون سوکب گنیهان شکوه از دریای اتک عبور فرموده مهابت وخیم العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اتک رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه بازو آورد؛ قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبد الخالق برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از صاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیدایی آواره صحرای عدم گردانید و فیروز ملا محمد تقی را که بتهمت آخوندی آصفخان (بی جرم و خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت اگر خواستی بدر رود هیچکس راه برز نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر



بقتل آن بیگناه رفته مدت زندگی بسر آمده بود چه چاره القصه  
 بذاب آشنائی صوری و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جسته  
 برفاقت ایشان نزد مهابت بیدعاقبت شتافت و هر چند از فضایل و  
 خصایل و صلاح و پرهیزگاریهای او شرح دادند اثری بر آن مترتب  
 نگشت و در لحظه براجپوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید  
 ساخت از اسباب قتل او نخست تهمت آخوندی آصفخان ( بود دیگر  
 آنکه در وقتی که او را زنجیر می کردند نخست زنجیر حلقه دار در پایی او  
 کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت سست شده و  
 از سرو پای او بر آمده و این مقدمه را حمل بر محر و افسوس و دعا  
 و تکسیر می نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال میداشت  
 و لبهایی او متحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کرد که  
 مرا دعای بد میکند از غلبه و سواس و فرط توهم این مظلوم را  
 به تیغ سیاست شهید ساخت و ملا محمد با خصایل صوری و کسب  
 کمالات بزبور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت انوس که آن  
 سفاک بیباک قدر چنین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت  
 چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گیهان پوی اتفاق افتاد جمعی  
 از کافران در آن نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجمعی از معتقدات  
 و رسوم که در میان آنها شایع است بجهت غریب مرتوم میگردد  
 طریق اینها بائین کافران تبنت نزدیک است بخی بصورت آدمی  
 از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمی  
 کنند مگر که زن اول نازای باشد یا باشوهر ناسازگار و اگر خویشان زن  
 نخستین دست یابند البته قصد داماد می نمایند اگر خواهند که

بخانه خویشی و یادوستی برونند از بالای بام یکدیگر ترند می کنند  
 و حصار شهر جز یک در نمی دارند و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر  
 همه گوشت را حلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم  
 ما هر کس ماهی خورده البته کور شده و گوشت را بخنی کرده می  
 خورند و چاروای کلان مثل گاو و گاو میش را بشمشیر گردن زده می  
 خورند و گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلو بریده می  
 خورند لباس سرخ را دوست می دارند جوانان مردانه زنگله  
 بر کمر می بندند و مرده خرد را لباس پوشانیده و مسلح ساخته  
 باصراحی و پیداله شراب در گور می کنند سوگند ایشان اینست  
 که کله آهو یا بز را در آتش می نهند و باز از آنجا برداشته بر درخت  
 زیتون میگذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ  
 خورده البته بدلائی متبدل شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را  
 خوش کرده بگیرد پسر در آن باب مضایقه ننماید حضرت شاهنشاهی  
 فرمودند که هر چه دل شما خواهد از ما التماس نمائید شمشیر  
 و زرنقده و سرروهای سرخ در خواستند و کامیاب مراد خویش  
 گردیدند - روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست  
 و یکم شهر شعبان بمبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین  
 روز بر تخت هیل نشسته نثار گنان از میان بازار شهر کابل  
 گذشته بیاغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خوردان  
 بروضه منوره حضرت فردوس مکانی اوار الله برهانه تشریف برده  
 لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی موطن آنحضرت  
 استمداد همت نمودند و همچنین بزبارت میرزا همدان و عم



بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل  
سبحانه التماس آمرزش ایشان فرمودند - از غرایب اتفاقات که از  
نهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو انگند پاداش کردار زشت مهابت  
وخیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت  
و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصله  
نا سپاهی از غفلت خویش خجالت زده جاوید گشتند و امری  
که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان  
او از تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خود سر شده  
دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس  
را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کینه کیش منصوبه برانگیخت  
و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زد بالجملة جمعی از  
راجپوتان بیورث چالاک که از شکار گاههای مقرر کابل است رفته  
اسپان خود را بچرا گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت و  
محارمت شکار گاه متعین بود در مقام منع شد و گفت و شنید  
بجنگ و نزاع کشید و آن بی باک احدی را شهید ساختند چندی  
از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی  
نمودند حکم شد که اگر او را می شناخته باشید نام و نشان او معروض  
دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از  
اثبات خون پیاداش رسد احدیان باینحکم تسلی نشده از ملازمت  
برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا درجائی  
که احدیان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند  
روز دیگر احدیان مستعد رزم و بیکار شده همه یکجهت و یکرو بر سردایره

راجپوتان رفتند و جنگ عظیم درگرفت و چون احدیان اکثر تیر انداز  
و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردی راجپوت بسیار  
کشته شدند و چندی که مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی  
تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمینا ششصد و هفصد راجپوت  
بقتل رسیده باشد مهابت بیعاقبت از شنیدن اینخبر سراسیمه و  
مضطرب سوار شده بکرمک نوکران خود شتافت در اثنای راه نقش  
را طور دیگر دید از غایت بیم و هراس که مبادا درین مغلوبه بقتل  
رسد برگشته خود را دریناه دولخانه انداخت و بالتماس او حبش خان  
و کوتوال خان و جمال خان و محمد خواص و خان راهنور را حکم شد که  
در چاره زده این فتنه را فرو نشانند روز دیگر آن مفسد بعرض  
رسانید که باعث جنگ و فساد خواجه قاسم برادر خواجه  
ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده باز پرس  
فرمودند جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد چون کس  
بسیار از بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان برگرفتن  
نشده بود ناگزیر مراعات خاطر از لوازم وقت شمرده نام بردها را  
بوی گیرانیدند و آن بی آرم در نهایت خواری و رسوائی سر و پا  
برهنه بخانه خود برده معید ساخت آنچه در بساط آنها بود تمام  
مصرف شد و اینولا بعرض رسید که بتاریخی و یکم اردی بهشت  
ماه عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبعی درگذشت  
و عنبر غلام کار آمدنی در فنون سپاه گری و سرداری و ثوابت تدبیر  
و کارگذاری عدیل و نظیر نداشت و طریق قزاقی را که باصطلاح  
اهل دکن برگی گری گویند خوب دریافته بود و او باش آن ملک



را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر پای عزیمتش از جای نرفت و روزگارش بعزت بر آمد و در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که غلام حبشی باین رتبه رسیده باشد چون توجه خاطر اشرف بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی رسیده که در سفر و حضر بکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم هر کس در فن شکار وقوفی و مهارتی دارد تصرفی بخاطر آورده و سبیل تقرب میسازد از جمله الله ورد بخان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا بارر گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه صرف شده در آنرا دو نیم کروه پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم پهر ایستاده میکنند و هشتاد شتر بر داشته پیوسته در سفرها همراه میدارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هر قسم جانور کلان و خورد که داخل تور شود بدر رفتن محال است بمتصدیان شکار حکم شده که این تور را بموضع ارغندی که از شکار گاههای مقرر این ملک است برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون تور در آورند و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که دران جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود هزارها او را به بزرگی و مرشدی قبول داشتند با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیده میر مانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زر این و مرصع آلات و طلا آلات لطف نمودند از آنجا بذشاط شکار پرداخته قریب

بسعید راه از رنگ و قوچ کوهی و خرس و گفتار که بتور در آمده بود شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سی آثار بوزن جهان گیری بر آمد درینولا از عرض داشت منبیهان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه نظام الملک بر آمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده باجمیر پیوستند و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده از راه جسامیر بصوب تنه نهضت نمودند •

### نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان

حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره شهر یور ماه آلهی بساعت مسعود از کابل بصوب هندستان رایات اقبال برافراشتند درین تاریخ از ادراک واقعه دکن خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید مرقوم بود که نخست در کولنج بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفگی دست داد مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان رسیده نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفتند و درین مرتبه بیهوشی باصتدک و اشتدک انجامید چنانچه پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر اطبا قرار بداغ دادند پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند و معدها بهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر افاقت بهم رسید و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صریح تشخیص نموده اند و این نمره افراط شراب است چنانچه عم بزرگوار ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال به همین بیماری مبتلا گشته جان در کار



شراب کرده‌ند درینولا شاهزاده والا گهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ  
زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت  
زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر  
و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد  
از عرضداشت متصدیان دارالخلافت آگه معروض گردید که قبل  
ازین عورتی سه دختر بیکیار زائیده بود الحال باز همان زن  
یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند ( در همسایگی  
راقم اقبالنامه زر گری خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه  
زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبه سوم بعد از دو سال فرزند  
آورد و هر سه فرزند او را فقیر دیده بود و درینمدت که حامله بود خدمت  
تمام خانه خود را چنانچه رسم مردم نامرادانست میکرد و هیچ بر  
گرانی نبود ) درینولا از نوشته ناصحان بعرض همایون رسید که بایشان  
پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امر کوت از شاهجهان جدائی  
گزیده خون را بر اجه کج سنگه رسانیده عفتربیب بخدمت شاهزاده  
پرویز خواهد رسید از اعظم سوانح مقهوری و ادبار مهابت و خیم  
العاقبت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی  
که آن بد اندیش مصدر چنین گستاخی و سوء ادب شد ( و مهابت  
او درون و بیرون دولتیخانه را فرور گرفت حالتی دست داد که گوئی  
مردم را سیدھی زیر کرده و خواب پریشان می بیند ) حضرت  
شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند

( ۶ ن ) بدو نسخه ( ۷ ن ) باشینغر - بانسفر ( ۸ ن ) بدو نسخه

و بحدی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از طرف آن  
حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندود  
اخلاص نموده بعیار کامل می فروخت و آنحضرت دانسته خریداری  
می فرمودند و چنان دلنشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از  
حضور بنا بر عدم اختیار بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته  
بر رونق خواهش و طبق مراد ماست و هر چه نور جهان بیگم  
در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می فرمودند چنانچه  
مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش  
و صیده شاهنواز خان نبیره عبد الرحیم خانخانان که در عقد از دراج  
شایسته خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیایم مهابت  
خان را به بندوق خواهم زد و اظهار این مقدمات او را مطمئن خاطر  
می ساخت تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان  
رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان را با خود بدربار  
می آورد و برگرد و پیش دولتیخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط  
و انتظام برجا نماند و معینا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل  
بقتل رسیدند و چشمش ترسید دل پای داد و برخلاف او نور  
جهان بیگم در خلوت و در ملا پیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه  
می داشت و صید دلبها می نمود و مردم را بزر و زبان دلاسا می  
کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه  
صرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

( ۲ ن ) خمشتش نمائند ترسیده دل پای داد الخ



ساخته باستقبال شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود حضرت شاهنشاهی یکم منزل پیش از رهناس دیدن محله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه پوشیده از دولخانه تا در جا دو رویه یسال بسته بایستند آنگاه بلندخان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میگذارند بهتر این است که شما سحرایی اول روز را موقوف دارید مبادا قلقچیان باهم گفت و شنود هرزه کنند و کار بجدگ و نزاع کشد از پس بلندخان خواجه ابو الحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول روانه منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلائل معقول او را روانه ساخت چون راهمه بر مزاجش استیلا یافته بود آنهمه بیخیمانی و پونیوزی را بیکبار و نهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر قرین پاشنه کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پا قایم کرد دو منزل را یکی کرده از آب رهناس گذشته فرود آمد و دولخانه پادشاهی درینطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تنه رفته او نیز از بیی او شناسیده آن مهم را بانصرام رساند درم آنکه آصفخان و پسرش ابو طالب را بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورت و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را که باو حواله نموده بودیم روانه حضور نماید و لشکری پسر مخلص خانرا که ضامن است و تاحال بملازمت نیامده او را نیز حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج

بر سر او تعیین خواهد شد افضلخان پسران سلطان دانیال را آورده معروضداشت که مهابتخان در باب آصف خان عرض میکند که بصوب تنه میروم اما چون از جانب بیگم ایمن نیستیم بیم آن دارم که مبادا بعد از آنکه آصفخان را از دست دهم لشکری بر سر من تعیین فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمت که تعیین نمایند چون از لاهور بگذرم منت بر چشم و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت آنحضرت<sup>(۲)</sup> از حرفهای لغو و بشورش در آمدند و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت که در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنیاره طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت بیعاقبت دل پامی داده بود فی الفور آصفخان را نزد خود آورده معذرت خواست و بعد و سوگند خاطر او پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابو طالب پسر او را بجهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده رزوی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت تنه و نمونه کوچ بکوچ روانه گشت - بیست و سوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از غریب آنکه شورش مهابتخان و هرج مرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط اختر بخت و زمان ادبار او بر لب همان آب روی نمود \*ع\* نمود بالله اگر روزگار بر گردد \*و\* پس از روزی چند ابو طالب پسر آصفخان و

۲ ن ) چون افضل خان عذر فرستادن آصفخان را معروضداشت بیگم از حرفهای لغو و الخ



بدیع الزمان داماد خواجه ابو الحسن و خواجه قاسم برادر زاده او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون درشکارگاه جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقر بخشان و میر جمله و دیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز ضمیمهٔ مراسم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بدستوریکه بود بخواجه ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغییر میر جمله بخدمت خانسامانی صرفرازی بخشیدند و میر مذکور بخدمت بخشگیری سر بلند گردید سید جلال ولد سید محمد ندره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه ثبت انداده رخصت وطن فرموده نیل بجهت سواری ایشان لطف فرمودند درینولا بعرض رسید که مهابت بیعاقبت از سمت راه تته عطف عنان نموده بخانب هندوستان روی ادبار نهاد تا از کجا سر بر کند و نیز بمسامع جلال پیوست که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت بنگاله بجهت او می آورند و حوالی دهلی رسیده بنا بران اندیرای سنگه دلن وصفدرخان رسپهدار خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی باهزار احدی تعیین شدند که بر جذاح استعجال شتافته زرهایی او را بدست آورند نام بردها کاربند خدمت شده در حوالی شاه آبدک بمردم او که خزانه می

آورند رسیدند آنها با اربهای زر در سرانی متحصن شده تا صمکن و مقدر بود بدفاعه و مقاتله پای ضلالت افشردند و بندهایی درگاه پسر از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون در آمده زرها را بتصرف در آوردند و مردم او قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند و مقارن اینکمال خبر رسید که شاهزاده پرویز در چهارم ماه مذکور مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج هجری بجوار مغفرت ایندی پیوست ( در آن وقت فقیر بخدمت حضرت شاهنشاهی ایستاده بود بدیهه تاریخ فوتش بر صفحه خاطر رقم زد ) عمر او سی و هشت سال شمسی رسیده بود ( در نیمدست سر موئی خلاف رضای پدر عالیقدر بخاطر حق شناس راه نداده و حضرت شاهنشاهی بسیار از بسیار از و خورسند میبودند و همگی همتش مصروف بمتابعت و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پنداله نوشیدن و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت مستقله و متصرفه کمتر داشت بخانچهان فرمان شد که فرزندان و باز ماندهای او را روانه درگاه و الا سازد موسویخان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت سر گشته بادیه ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد بیروم خان که زخمهای کربی ازو بدل داشت بالحاخ و زاری و مبالغه بسیار التماس تنبیه و استیصال او نموده بنا برین اکثر از محال جاگیران بیعاقبت به تیول خانخانان تلخواه فرموده خلعت و خلیج و شمشیر مرصع واسپ



قیساق بازمین مرصع و فیل لایق فوج بمشار الیه عنایت نموده بصوبه  
اجمیر و استیصال آن بیعاقبت رخصت فرمودند و میرزا رستم صفوی  
بصاحب صوبگی ولایت بهار و پتینه فرق عزت بر افراخت درینولا  
از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که  
یاقوت خان حبشی که در آن ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از  
نبود و در حیات عنبر نیز سده سالاری لشکر و انتظام افواج بعهد  
او بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته  
با پانصد سوار بحوالی جالفا پور آمده و بسر بلند رای نوشته که من  
با فتح خان و دلا ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی  
داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و نام بردها نیز بر یکدیگر  
سبقت گزیده پی در پی خواهند آمد چون خان جهان از نوشته سر بلند  
رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمالت و دلجمعی  
بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیزت گردانید و بسر بلند  
رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری  
کوشیده او را بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقمزده  
کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب  
تته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاه والا  
جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکاتبات  
و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال  
ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان  
نزدیک باید شد ممکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان  
غبار شورش و فساد که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی

و معارفتی بظهور رسد چون بحوالی تته پیوستند شریف الملک کور  
ظاهر و باطن نوکر شهریار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از  
احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و  
با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای و فنادار در ظل موکب  
منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه اینها نیاورده برگشته بحصار  
شهر درآمد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ  
بسیار در برج و باره حصار چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در  
آورده بود متحصن گشته بمدافعه و مقابله پای ضلالت و ادبار  
افشرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار  
بر قلعه نوازند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این  
جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار بند شهر یورش  
بردند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از  
پیش برن ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند  
باز بهادران شیردل و شیران زنجیر گسل با غیرت خود بس نیامده  
مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان  
مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائل می تواند شد  
نداشت سپرها بر رو کشیده دریدند قضا را دران ضلع خندق عریض  
عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن ازان محال تر  
در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هر چند شاه  
گیتی ستان کس فرستاده بتاکید بنزد خود طلبیدند اثری بران  
مرتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمده ایشان مثل مان دهاتا  
کور و علی خان نرین و غیره بکار صاحب آمدند و هر که رفت او نیز



رفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و بر نگشت درینوقت  
وجود مسعود آنحضرت تکسری بهم رسانید و بزابر بعضی موانع که  
نوشتن آن طولی دارد مقرر عراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر  
بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او  
بغایت قویست معینا بتسخیر تته پرداختن و اوقات گرامی باین  
مطلب پست و اراده زبون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا  
نیود لاجرم فسخ آن عزیزست فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری  
صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند  
درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و برجناح استعجال نهضت  
موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی  
انار الله برهانه از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه  
مشهور است و شاهزاده ممالک ستان بملک گجرات در آمده از  
حوالی راج پلدیبه عبور فرموده بمقام ناسک ترنبک از مضامات دکن  
که بنگاه خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند  
درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطه  
درآمده و سه امپه فرق عزت برانراخت (تا از قید مهابتخان  
و آسیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش  
نا منظم بود و مراحم شاهنشاهی او را دریافت و از نو مشمول  
عاطفت روز افزون گردید) از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن  
بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی رفتند

انگیزی فتح خان پسر عذیر و دیگر تربیت یافتهای نو دولت را  
بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته  
لاجرم عمده السلطنت خانجهان بجهت محافظت و محارست  
ملک و مدافعه و مقابله ارباب فساد بقواج تعیین نموده لشکر  
خان را که از بندهای کهن سال کار دان است بحراست شهر برهانپور  
مقرر داشته و خود با عساکر ظفر لوار متوجه بالاگهات شد و تا کهرکی  
که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید (و از سوانح غراب  
کشته شدن محمد مؤمن است او از سادات صفی بود و بسلسله  
نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش  
آشینی انار الله برهانه صبیح سادات خان بنی عم نقیب خان را  
بدو نسبت فرمودند و در هنگامیکه موکب گیتی نور حضرت شاه  
جهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرمود مشار الیه دران حدود  
جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرج مرج  
همراهی گزید ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتها  
بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلبداشت و آن خون گرفته از  
خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون  
خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و  
هرچند شاهزاده پرویز التماس عفو گناه او کرد مهربان نشدند و آن  
سید زاده مظلوم را در پای نیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست  
فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعه دولت آباد بود و حمیدخان



نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته مدار اختیار مالی و ملکی بقبضه اختیار و اقتدار او سپرده بود از بیرون او و از درون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان بیقین پیوست حمید خان با سه لک هون نزد او رفته بانسون و انسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهات را تا قلعه احمد نگر بتصرف نظام الملک باز گذارد فغان ازین افغان حق ناشناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش ساخته چنان ملکی را بسه لک هون از دست داد و بنام امرای بادشاهی که در تهاجات بودند نوشتها فرستاده که آن محال را حواله وکلای نظام الملک نموده خود بحضور بیاید و همچنین نوشته بنام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک بدانجا شتافتند مشار الیه گفت که ملک تعلق بشما دارد متصرف باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه فرمان بادشاهی برسد قلعه را خواهم سپرد و مجملا هر چند وکلای نظام الملک دست و پا زنند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان فخریه بسیار بدرون قلعه در آورده باستحکام برج و باره پرداخته مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشته خانجهان ملک بالاگهات را بوکلای نظام الملک سپرده ببهانه پیور آمدند درین مقام حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بنابر غرابت مرقوم میگردد و این غلام را زنی بود از غریب زادهای آن ملک کهنه پرکار خوش روی ( در ابتدا که نظام الملک مقتون شراب و شیدغه زنان شد آن زنکه بدرون حرم او راه یافته شراب مخفی

که مردم بیرون را ازان آگاهی نباشد میرسانید وزن و دختر مردم را بفربیب و انسون بد راه ساخته نزد او می برد و بلباسهای مزیب و زرین مناسب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعشرت و مواسست پری پیکران سلیمبر محظوظ و مسرور می داشت رفته رفته مدار اختیار بیرون بقبضه اقتدار شوهر او شد و از درون مدار زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عورت در آمد هرگاه آن زنک سوار شدی سران سپاه و عمدهای دولت او پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بسرحه نظام الملک فرستاد و ازینجانب نیز جمعی را بتقابل او تعیین کردند و این زنک بترغیب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان را شکست دهم یک زنی مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منصوبه بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گریز محتمل نقاب انگنده بر اسپ سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و حلقههایی سردست که باصطلاح هندوستان کزه گویند و دیگر نفائس باخود میداشت و داد و دهش را بهانه می جست و هیچ روزی نبود که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه فوجها رو برو شد از فرط جرأت و دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید و هر نیل که دران فوج بود چه از خاصه عادلخان و چه از سرداران او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت



نمود درینوقت بعرض رسید که امام تلیخان والی توران سلسله جنابان  
 محبت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویداری  
 را که عبد الله خان مرید مخلص ایشان بود بآئین رسالت و ایلچی  
 گری فرستاده تا حال مثل خواجه عزیزی بهندستان نیامده حضرت  
 شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تبجیل  
 او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرستادند  
 نخست موسویخان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته  
 ضیافت کند و خلعت خاصه <sup>مصحوب</sup> او ارسال داشتند و بعد ازان  
 بهادر خان اوزدک که در زمان عبد المؤمن خان حاکم مشهد بود  
 و درین درگاه منصب پنجهازاری داشت باستقبال شتافت و چون  
 خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان داران<sup>(۲)</sup>تخان  
 بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آوردند و در  
 وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و  
 مهربانیا اداخته حکم نشستن فرمودند بی تکلف بغایت نیک ذات  
 و ارزنده اقسام توجیبات و انواع تلفقات است روز دیگر چهارده قاب  
 طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و  
 تمام ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند مقارن اینحال صاحب  
 صوبگی بنکاله از تغیر خانه زاک خان بمکرم خان ولد معظم خان  
 مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز  
 اصدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را

غیر ازین دریاهای مقرر و مشهور که در بنکاله است ناله آبی بود  
 که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون سفینه مکرم خان  
 بدانجا رسید بملاحان اشارت نمود که سفینه را زمانی در کنار آب  
 باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد و در وقتیکه  
 ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی بهم رسید تا سر  
 کشتی برگردانید طوفان وجهگرفتند گشت و از شورش و تلاطم جهگر و  
 حرکت بیموقع کشتی غرق شد مکرم خان با هرکس که در آن کشتی  
 بودند به بحر فنا فرو رفتند و یک متنفس سر از آن گرداب بلا بر  
 فیاورند و در خلال اینحال خانخانان ولد بیرم خان در سن هفتاد و  
 دو سالگی باجل طبعی و دیعت حیات سپرد و از اعظم امرای این  
 دولت ابد قرین بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی  
 انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از  
 آنجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفرخان  
 گجراتی که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای  
 دولت قاهره در آمد دوم فتح سهیل که لشکر هر سه دکن را با فیلان  
 مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد  
 هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بتقابل  
 او شتافته در روز یکشب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی را برانراشت  
 (و در آن معرکه مرد آزما مثل راجی علیخان سرداری بقتل رسید)  
 سوم فتح تبه و ملک سنده در زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر



کارهای نمایان نیاورست شد لیکن پسرکلانش شاهنواز خان باندک  
مایه مردم فوج عذیر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده  
بی اغراق خانه زادی رشید بود که اگر اجل امان دادی آثار فیک از  
بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخانان در قابلیت و استعداد  
تمام عیار و یکتایی روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی  
روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات  
بایبری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف  
شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیاناً رباعی و غزلی می  
گفت این غزل ازوست

• غزل •

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است

جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است

نه دانه دانم و نه دانه این قدر دانم

که پای تا بسم هر چه هست در بند است

به کیش صدق و صفا صرف عهد انکار است

نگاه اهل محبت تمام سوگند است

مرا فروخت مودت ولی ندانستم

که مشتری چه کس است و متاع من چند است

ازان خوشم بسخنیهای آشنای رحیم

که از کی پاداهای عشق مانند است

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماندهو نبیره راجه رامچند  
مشهور که از اعظم راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت  
فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که در هنگامی که

من فتح هندوستان کردم در بادشاه و سه راجه کلان در هندوستان  
بودند از راجها یکی رانا دوم رانی مالدیو سوم راجه رامچند را  
شمرده اند بندگان و دولتخواهی اختیار نموده عرضه داشت کرد که  
چون پدر و بزرگان من بسعادت زمین بوس مستعد گشته اند من  
نیز امیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت برافرازم بنابراین خان راتهور  
که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمون سعادت گشته  
او را بقدرسی آستان بیارد و بجهت سرافرازی او فرمان استمالت با  
خلعت و اسب مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسیده  
که مهابتخان بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رفته علی الرغم  
او خانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند - اکنون مجملی  
از ماجرای احوال مهابتخان بجهت شاه ابعی سخن نگاشته کنگ  
بیان می گردد چون او از راه تنه عطف عنان نموده روی ادبار  
بوادعی فرار نهاد فوجی را که بجهت گرفتن خزانه او تعیین شده بود  
مقرر فرمودند که بتعاقب شتافته بدست آرند یا از قلمرو بر آرند  
آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه رانا بحال تپاه  
روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بیش از بیش  
و عذر گناهان خویش مصحوب و کلامی زیادهان بخدمت شاه بسیار  
بخش اندک پذیر فرستاد و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته  
بمخضور طلب فرمودند بعد از آن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام  
مراحم و نوازش که در مخیله او راه نیافته بود فرق عزت بر انراخت  
و چون کوبک بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که  
بادرآک این سعادت نامیه اخلاص نورانی ساخت شکستهای چندین



ساله بیک ادا درست شد و درینوقت رسیدن بقدمی آستان از اعظم آثار اقبال او بود \*

**نهیضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار خطه کشمیر**  
بتاریخ بیست و یکم اسفندار مذمه الهی در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه داپذیر کشمیر اتفاق افتاد این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت ناسازگار است لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت راه را برخاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فرستوس نظیر میرسانند و خوبیهایی هوای کشمیر را دریافته و استیغای لذات آن رشک بهشت فرموده باز در زشتیهای هوای او عذاب عزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز به عبد الرحیم خواجه سی هزار روپیه برسم مدد خرج لطف فرموده بودند و درینوقت فیل ماده با حوضه نقره شفقت نمودند \*

### آغاز سال بیست و دوم از جلوس معالی

شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری تحویل آفتاب بهرچ حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جهانگیری آغاز شد و نوروز جهان امروز بر لب آب چناب آراستگی یافت (حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بنابر کثرت عذوبت و گوارائی همیشه آب چناب را آب حیات میگفتند) بعد از فراخ جشن نوروز جهان امروز

موکب مسعود سیر کفان و شکار افکنان طی عقبهای راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال ارزانی داشت چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمائی بران رفته درینفولا فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی بیافت و مقرر گشت که هر سال پنج اک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموعه ده لک روپیه باشد بخزانة عامرة داخل سازد و نیز ابوسعید نبیرة اعتماد الدوله بحکومت تنه فرق عزت برانراخت درینمدت که آنحضرت در کشمیر تشریف داشتند آنآقا فانا مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهر بند عنصری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوسته بر بالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و از سواری اسپ عاجز بودند روزی در رجوع بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افکند و حرفهایی که ازان بوی نمودی آید بی اختیار بر زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد از چند روز اشتها معقود گشت اصلا بغذا میل نمیشد و طبیعت از انیون که مطاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیاله شراب انگوری دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار فاشدنی بمرض داءالذعلب آبروی خود ریخت موی بروت و آبروی و مژه تمام افتاد هر چند اطباء مدوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب



نگشت بنا بر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته روزی چند  
بمعالجه و صداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش  
پسر خسرو را که نظربند داشت التماس نمود که بدیگری حواله  
شود بهمان دستور باران تخان سپردند •

معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر

بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن

از جهان فانی بقدمی سرای جاودانی

مقارن اینحال در ادایل زمستان ایات عالیات بعزیمت  
درا السلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله به نشاط شکار  
پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدایع  
رقم گشته کوهیست بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق  
اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده بر تیغه کوه  
بر آورند و بنظر اشرف در آید بندوق را مرامت ساخته می  
اندازند همین که باهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان  
آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب  
شکار یست درینوقت یکی از پیداهای آن مرزو بوم آهو را رانده آورد آهو  
بر پارچه سنگی بعسرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی  
شد پیداه خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان بیجا سازد بمجرد  
آنکه قدم پیش نهاد پای خود را نتوانست در جای مضبوط  
ماخت در پیش بته بود دست بدان بته زد که تواند خود را نگاه  
داشت قضا را بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تباہ بر

زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام اعضایش  
از هم گسیخت از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب  
گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده  
بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیداه آمده جزع و فزع بسیار  
ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف  
تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی دایم صورت متخلق گشته بنظر  
اشرف در آمده بود از ان ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست  
و حال متغیر گشت از بیرم کله به تهنه و از تهنه بر اجور تشریف آوردند  
و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه  
پیداله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و  
تا رسیدن بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در  
حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که  
زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نمود  
نفسی چند بسختی بر آمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست  
و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه  
آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت  
از آشیانه خاک بال افشاندند سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک انگنده  
جان بجان آمیزین سپرد و از شفقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جنت  
مکنی انار الله برهانه آثار روز رستخیز نمودارش از درون و بیرون  
آواز نغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سزوح اینواقعه دلخراش  
و وقوع حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان  
سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درینوقت آصفخان



که از فدائیان و داعیان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همداختان شده داربخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او اینخرف را باور نمی داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغاظتسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر بر سر گرفته روانه منزل پیش گشتند نور جهان بیگم هر چند کسان بطلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد او شان نرفت ناگزیر نعلش جنت مکانی را پیش انداخته بادشاهزاده های عالیمقدار بر عمارتی فیل نشسته از پی شتافتند یمین الدوله آصفخان بنارسی نام هندوئی را که در تیزروی و داکچوکی ید طولی داشت بخدمت حضرت صاحب قران ثانی فرستاده خبر شفقار شدن جنت مکانی را بتقریر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را بار سپرده تا سحلی باشد بواعتماد او القصة آن شب در نو شهره توقف گزیده روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر نزل فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعلش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند و روز جمعه در آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند بالجمله امرای عظام و سایر بندگان که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت و استقامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته داربخش را بسلطنت برداشت و در حقیقت او را گویند قربانی ساخت و بی تکلف بگوسفند قربانی مناسبت تمامی داشت همه

باصفخان موافقت و متابعت نمودند آنچه می گفت میکردند تابع و رضا جوی بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داربخش خوانده روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادق خان ابن عم یمین الدوله آصفخان اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد در بنوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و بخدمت یمین الدوله ملتی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست و شفیع بجهت تقصیرات خود درخواست آن مدار السلطنت شاهزاده های عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود بار حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم خویش سازد و همشیره یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق خان بود پرمترای شاهزاده را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد فرق مبارک ایشان می گشت و یمین الدوله چون از جانب نور جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط میکرد که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار سریر آزادی سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شفقار شدن جنت مکانی را شنیده بتحریر زن و فتنه پردازانی آن کوتاه اندیش خود را با اسم بی مسمای سلطنت مرسوم ساخته دست تصرف بخزائن و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرد و هرکس هرچه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخته و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره



که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران قدیم و جدید داده بخيال محال همت مصروف داشت و ميرزا بایستغفر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شفقار شدن آنحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سریر آرای ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از آنکه کار فرمایان تضائق در تهیه دولتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و فرمان برداری او را پذیرایه دوش مغاخرت و مباحثات خواهند ساخت و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود اوصعوه و گنجشک را چه حد و یارای آنکه در هوای همت او بال هوس تواند کشود و قطره را بدریا نسبت دادن آبروی خود بردن است از آنطرف آصفخان داور بخش را بر نیل سوار ساخته خود نیز بر نیل دیگر نشسته روی بعرضه کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه ابو الحسن و مخلص خان و آله و در بخان و سادات باره در هر اول کار طلب گشتند شیر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری از امرای در برانگار پای همت افشوده صادقخان و شاهنواز خان و راقم حروف و جمعی در جرانغار مقرر گردیدند در سه گروهی شهر تلاحق فریقین اتفاق افتاد و در حمله اول انتظام افواج شهریار از هم گسیخت نوکران زربنده که بتازگی فراهم آورده در برابر امرای موروثی ایندولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام برای شتافتند در بنوقت شهریار برگشته روزگار با دوسه هزار سوار از مردم قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت مصرع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته بلاهور رسید و این خبر دلکوب را بوی رسانید و آن برگشته بخت و خیم العاقبت بر آمد کار خود را نسنجیده و بهبود خواهر نغمه نغمه بیهوشی ادبار عطف عنان نموده بقلعه در آمد (و در حقیقت خود را بپای خویش پندام افکند) روز دیگر امر آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسم خان لشکر گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب اعظم خان بدرون قلعه در آمده در صحن دولتخانه پادشاهی توقف گزید و صباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافته شهریار را سریر آرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جدت صکنی رفته در کفج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرای که از محرمان معتمدان شهبستان اقبال بود او را بیرون آورده باله ورد بخان سپرد و او (فوطه کمرش کشوده هر دو دستش بسته) پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجائی که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز محمول ساخته در زاویه ادبار بحال تباد و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدراه عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آمان سایی بر جفاح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد و دیدة منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورک سرمه

( ۵ ) بدو نسخه ( ۶ ) بدو نسخه



بیفتش کشد - اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی بدرگاه والا  
 ونهضت ریاست جهانکشی بمستقر سریر خلافت رقم زده کلک بیان  
 می گردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنکزهتی که  
 منزلت بیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول  
 هزار و سی و هفت هجری خود را بچنیر که در افتهای سرحد نظام  
 الملک واقع شده رسانیده از راه بهنبر بمنزل مهابتخان که در آن چند  
 روز بشرف تقبیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته صورت حال  
 معروض داشت و از چون برق و باد خون را بر در حرم سرای خلافت  
 رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل بر آمدند بنارسی  
 زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر یمین الدوله  
 آصفخان را بنظر مبارک در آورده و حدوت این سائحه دلخراش بر  
 خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال برجده  
 همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت و تقدیم مراسم  
 تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود فرصت توقف بر نمی  
 یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه  
 بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار  
 انجم شفاسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال  
 از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت  
 عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار اقبال آثار ونهضت  
 موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و بایزید که از  
 گرم روان شاهراه خدمت بودند بآصفخان ارسال داشتند و جان نثار  
 خان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی بر

انواع مراسم و نوازش نزد خانجهان افغان که در آنوقت صاحب  
 صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنویسد عواطف گوناگون مستمال  
 ساخته بر ذخیله ضمیر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و  
 ایام نکال از نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشههای  
 باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق  
 مطلب خویش عهد و موافیق در میان آورده بسوگندان مغلظه موکد  
 گردانید تمام ولایت بالاکهات را بغنیم داده ببرهانپور آمد و همه  
 جاگیر داران و سران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه خویش  
 را بغنیم وا گذاشته نزد او به برهانپور آمدند مگر سپهدار خان که  
 حراست قلعه احمد نگر بعهده او بود هر چند وکلای نظام الملک  
 نوشته خانجهان را نموده به تمهید مقدمات بیم و امید خواستند که  
 قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان  
 بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آنوقت خاطر پرورداخته  
 منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بمن برسد تسلیم میدهم  
 و الا سرمن است و این قلعه بالجمله چون خانجهان انداز فساد  
 داشت و اراده باطل باخود مخمر ساخته بود نخست چندین ملکی  
 را مفت و رایگان بغنیم وا گذاشت که شاید بوقت بد بفریاد او  
 برسد مقارن اینحال دریائی روییده که پیش از شنقار شدن جنت  
 مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده  
 بچاندور که مداخل ولایت نظام الملک است رفته بقا کلمی روزگار بسر  
 می برد آمده بخانجهان صلح و گشت و محرک سلسله قنده  
 و خساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود



او نیز بشاه بلند اقبال اخلاص درستی بداشت حرفهای پوچ خانه برانداز بآن افغان برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت او آورده بود بی آنکه عرضداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود رخصت معادرت فرمود (رازم<sup>۱</sup> حروف خود مکرر از جان نثار خان شنیده که آقا افضل باعث ایفهمه فساک و خانه براندازی او شد هرچند من درخا و ملا مدعیات می گفتم او نمی گذاشت که کز از پیش رود) القصة خان جهان فرزندان خود را با سکندر خان دومانلی و جمعی از افغانان که از صمیم القلب با او موافقت داشتند در پرهاپور گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر هم با او موافقت می زدند (و خود را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه کچ سنگه و راجه جی سنگ و غیره) بماندو آمده اکثر محال ولایت مالوه را متصرف شد و مکنونات باطن فتنه پرداز خود را بر عالم بیان ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته بیرهانپور پیوست و چون لشکر گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برافراشت عرضه داشت ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و ارادت های باطل سیفخان که در آنوقت صاحب صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت مصدر گستاخیها شده بود از کردهای خویش خوف و هراس عظیم داشت

رسیدن عرضه داشت شیر خان موید و مصدق قول او گشت لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیفخان را نظر بند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و در آنوقت سیف خان بیماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاب ممتاز زمانی در حباله نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان به همشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر می ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمه صورت شاه بلند اقبال لازم و منجتم بود خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمدآباد شتافته نگذارد که آسیب جانی بسیفخان رسد مویک نصرت طراز دریای نریده را از گذر بابا پیازه عبور فرموده ظاهر تصبئه سنور که بر لب آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام دلکشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر اید پیوند آراستگی یافت و سید دلیر خان پاره که از یکنای جوانان رزم آرای نبرد دوست او بود با دراک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و منصب او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید که از نوشته هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور اند معلوم شد که یمین الدوله آصفخان و دیگر دولتخواهان که داور بخش



را دست نشان ساخته بمقابله و مقاتله شهریار ناشدنی شتافته بودند در حوالی لاهور با انواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت بر افراختند و ناشدنی در حصار لاهور متحصن گشته بزدان مکانات گرفتار گشت و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیفخان رآوردن او شتافته بود چون بحوالی احمد آباد پیوست شیرخان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را بسعدت زمین بوس نورانی ساخت سیفخان را که به بسدضعف و ناتوانی افتاده بود بر پالکی نشاند حواله خدمت پرستان کرد خان موسی الیه آنرا نظر بند بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و شهنشاہ جرم بخش عذرپذیر بشفاعت نواب قدسی احتجاب ممتاز الزمانی جرایم و زلت ( آورا بیمار مرض ادبار حق ناشناس را ) بعفو مقرون داشته از حبس غمها و امها آزاد ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر را پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمود آباد بسعدت مین بوس کمروای مراد خودها گردیدند و چون تالاب کاکریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل فزول رایات اقبال گشت هفت روز در آسقام دلکش بجهت تنظیم و تفسیق ملک اقامت فرموده شیرخانرا بمنصب پنجہزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا

( ۶ ن ) آن بیمار مرض او بار حق ناشناس را که بر بستر خوف و هراس صاحب فراش بود ( ۷ ن ) دلی

عیسی را بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار حوار و ایالت ملک تده سرفراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محرمان جان نثار بود نزد یمین الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و فرمان عالی شان بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و برادر او ناشدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار و سی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه آگهی سال بیست و دو از جلوس جهانگیر باتفیق دولتخواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامع شاه جوان بخت بلند اقبال مسند آزادی تخت خلافت و اجال رونق و بها پذیرفت داور بخش را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش بسطنت بر داشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند روز چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الاول او را با کرشاسب برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمایی راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خم و خاشاک وجود شان پرن آختند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست رانا کرن



در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امرمنگه بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهمی گشته بود بتارک اخلص شتافته دولت زمین بوس دربانیت و پیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دربانوال آن برگزیده خویش را بانواع و اقسام مراسم و نوازش سرافرازی بخشیده خلعت خاصه با دکهدگی لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسب خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و بر کنار گول مانند جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول مطابق پنجم بهمن ماه ساخت دار البرکت اجمیر از عساکر موکب منصور محمود بهشت برین گردید و بتأیید جد بزرگوار خویش پداده بزینارت روضه متبرکه معینیه شتافته از سعادت جاوید ذخیره برگرفتند و بعد از مراسم زیارت و شرایط نیازمندی معتکفان و مجاوران مزار فائض الانوار و سایر مستحقین آن دیار را از فیض نذورات و تصدقات کامروای مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده بتأیید چابکدست مقرر فرمودند که در اندک فرصت بدستوری که مقرر شده حسن انجام بخشند و بخواهش سپه سالر مهابتخان صوبه اجمیر و پرگنات نواحی آن بجایگزین او مرحمت شد درین چند روز خان عالم مظفرخان معمری و بهادر خان اوزبک و راجه جیسنگه و انیرای سنگهدلین و راجه بهارت بوندیله و سیدبهبوه و بسیاری از بندها بتارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست

و ششم شهر جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری موکب فلک شکوه بظاهر دار الخلائت اکبر آباد در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی فرمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین بوس جبین اخلص را نورانی ساخت و صباح روز مذکور همای چتر همایون شهنشاه بلند اقبال سایه ابد پیرویه بر فرق متوطنان مستقر سریر خلافت و منتظران صبح سعادت افکنده آن شهر کرامت بهر را بفروغ جمال جهان آرای خویش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تادروالتخانه ارک یرتخت فیل گوه شکوه نشسته خرمن خرمن زرمسکوک بر زمین و یسار ریخته دامن اهل حاجات را مالامال مواد ساختند و از مردم شهر و دیهها که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت بام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوه بیرون از شمار و حساب تماشائی بودند بر ضمیر ارباب بصایر پوشیده نماند که سوانح ایام سلطنت و وقایع هنگام خلافت نیر برج دولت و اقبال کوکب سپهر عظمت و اجلال دره التاج نصرت و فیروزی قره العین عدالت و جهان افروزی مشید قوانین نصفت و رانت مومهن میانق مرحمت و معدلت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی را بحکم همایون آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین متصدیق گزارش و نگارش گشته بعبارتی که منتخب معتقدان روزگار زبید در سلک تحریر کشیده سعادت جاوید را ذخیره سی فهند لاجرم این فقیر قلیل البصاعت و حقیر عذیم الاستطاعت دمت ازان شغل خطیر باز کشیده بشرح اولاد جننت مکانی و رزرای آنحضرت



و فضلا و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند می پردازد •

### ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی

بادشاه مغفور مبرور را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پرویز - سلطان خرم - سلطان جهاندار - سلطان شهریار - سلطان نسا بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شناختند و تاریخ وفات آن مسانران ملک بقا در محل خود رقمزده کلک بیان گشته - و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از شفقار شدن آنحضرت بطریقیکه نگاشته آمد راه ممانت پیش گرفتند و دختر تا حال در قید حیات است - و از سلطان پرویز طفلی و صبیه بود طفل پس از پدر بزودی رحلت نمود و صبیه در عقد ازدواج شاهزاده دارا شکوه است - و از شاهجهان چهار فرزند اقبال مند و سه صبیه تدسیه روشنی انزای دیده جد بزرگوار بودند - سلطان دارا شکوه - سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخش - پرهیز بانو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روشن رای بانو بیگم - و از جهاندار اولاد نماند و از شهریار دختری هست لارقلی بیگم نام •

### ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست رای که مشهور خدمت دیوانی آنحضرت داشت بعد ازو بایزید بیگ باینخدمت پرداخت بعد ازو خواجه دوست محمد کبلی که در ایام سلطنت بخطاب خواجه جهانی رو شناس گشته دیوان شد بعد ازو جان بیگ باین منصب امتیاز

یافت اما مدار مهمات پیر شریف خان بود که پس از جلوس آنحضرت بر اورنگ فرمان روائی بخطاب والی امیر الامرائی مرعزت بر فلک هود و چون لب سکه بنام نامی خندان شد و فوق منبر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت میرزا غیاث بیگ طهرانی را که شمه از احوال او در محل خود نگاشته خامه بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ساختند و همچنین امیر الامرا وکیل مدار علیه بود چون او به بیماری مزمن گرفتار آمد و مویک معهود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی مخاطب باصفهان که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته بخدمت جاوید القدر و کالت چهره سعادت بر افروخت خواجه ابو الحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سر رشته دفتر و کاغذ نگاهدارد خواجه اگر چه مرد راست و درست کار گذار بود اما بتوش روئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از آنکه آصفخان بهمم دکن رخصت یافت بتنازگی خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز گشت او تا آخر ایام حیات با استقلال تمام بلوازم آن امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجه ابو الحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه مهتابخان را از درگاه معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصف خان خلف الصدق اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ و کالت اختصاص بخشیدند و همچنان خواجه ابو الحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت جنت مکانی از جهان فانی بسرایی جاودانی شناختند •



ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ملا روزبهان شیرازی - ملا شکرالله شیرازی - ملا تقیای شستدری -  
 میر ابو القاسم گیلانی - اعمی اعمری - ملا باقر کشمیری - ملا  
 باقر تهتمی - ملا مقصود علی - قاضی نورالله - ملا فاضل کابلی - ملا  
 عبد الحکیم میدالکوٹی - ملا عبدالمطلب سلطان پوری - ملا عبد الرحمن  
 بهوره گجراتی - ملا حسن فراغی گجراتی - ملا حسین گجراتی -  
 خواجه عثمان حصاری ملا محمد جونپوری \*

ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم رکنای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم  
 گیلانی ملقب بحکیم الملك - حکیم مومناهی شیرازی - حکیم روح الله  
 بروجی - حکیم حمید گجراتی حکیم تقی گیلانی \*

ذکر شعرا که معاصر آنحضرت بودند

باباطالب اصفهانی - ملا حیاتی گیلانی - ملا نظیری نیشاپوری -  
 ملا محمد صوفی مازندرانی - ملک الشعرا طالبی آملی - سعیدای  
 گیلانی - میر معصوم کاشی - فسونی کاشی - ملا حیدر خصالی - شیدا \*

گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند

حافظ ناده علی - حافظ کبیر فتحا - نصیرا - باقیا - حافظ عبد الله -  
 استاد محمد نائی - حافظ چیلہ \*

نغمه سرایان هند

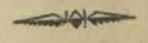
جهانگیر داد - چتر خان - پرویز داد - خرم داد - ماکهو - حمزه \*

تمام شد



2167

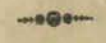
THE  
IQBÁLNÁMAH-I JAHÁNGÍRÍ;  
OF  
MOTAMAD KHÁN.



PUBLISHED BY  
THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



EDITED BY  
MAWLAWIS ABD AL-HAII, AND AHMAD ALI.  
UNDER THE SUPERINTENDENCE OF  
MAJOR W. N. LEES. LL. D.



Printed at the College Press.

CALCUTTA :

1865.



THE  
ASTOR LENOX AND TILDEN FOUNDATION  
1215 AVENUE OF THE CITIES  
NEW YORK, N. Y.

THE  
ASTOR LENOX AND TILDEN FOUNDATION  
1215 AVENUE OF THE CITIES  
NEW YORK, N. Y.